



روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.com

E-mail: rowshangar1@yahoo.com

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند / حرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Vol.4 No.32, January 2010

شماره 32

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره 32. ژانویه 2010



Courtesy of: ImageShack

هائیتی، آن بهشت نفرین شده

Eduardo Galeano

ادواردو گالی آنو
برگردان: حمید قربانی

ادامه در صفحه 12

قهرمانانِ ناقهرمان

قیام مردم عرب بر علیه / ادامه در صفحه 3

اسلام و محمد

سیامک ستوده / ادامه در صفحه 16

دو گام به پس:

کمپین مردان با حجاب و

موضع گیری ها در مورد مرگ منتظری

بهرام رحمانی / ادامه در صفحه 8

ما زنان ایرانی خاموش نمی مانیم

لیلا قبادی

ادامه در صفحه 2

سبزپوشان به چه می اندیشند!

تحلیلی جامعه شناختی از اعتراضات اخیر

ایرانیان و دست آوردهای آن / بخش سوم و چهارم

دکتر رضا آیرملو / ادامه در صفحه 4

ارتجاع حاکم بر موج سبز

مسلم منصوری

ادامه در صفحه 6

بازدید احمدی نژاد از بولیوی:

چهره واقعی حکومت ایران

بیانیه‌ی سازمان "آل میلیتانته" در بولیوی

ادامه در صفحه 9

درباره مغلطه ای به نام روشنفکر

دینی و سخنی با آقای دکتر سروش!

محمد علی مهرآسا

ادامه در صفحه 18

حماقت انسان دین را آفرید و دین، حماقت

انسان را جاودانه کرد! / کارل مارکس



بازگشت به ریشه ها

ما زنان ایرانی خاموش نمی مانیم!

از زنان آزادیخواه ایرانی قرن ۱۸ تا

متحجر- متفکران چادر چاقچوری قرن ۲۱

کانادا- آذرماه ۱۳۸۸ ilacforfreedom@gmail.com



لیلا قبادی

نویسنده و فیلمساز

خیابانها آمدند و در اعتراض به اجباری شدن حجاب فریاد کشیدند:

" آزادی جهانی ست - نه شرقی ست نه غربی"،

" ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و

"ما زنان ایرانی خاموش نمی مانیم..."

به حق که هرگز خاموش نماندند و پرچمدار مبارزه با رژیم سنگسار اسلامی بوده و هستند. خواسته آنها بر هیچ کس پوشیده نیست: برابری و حقوق انسانی!

و باز هم بر هیچ کس پوشیده نیست،

حکومتی که از یک سو به جرم عشق آزاد سنگسار می کند و از سوی دخترخردسال را از دوی تا چین به تن فروشی صادر می کند - حکومتی که زن را نیمی از بیضه مرد می داند و شهادتش در بیداد گاههای اسلامی را به پیشیزی نمی خرد - اساسا "اصلاح" پذیر نیست. و هیچ اقدامی به دگرگون شدن ذهنیت زن ستیز فاشیستهای اسلامی منتهی نخواهد شد، نه یک میلیون "امضا"، نه صد میلیون رأی، نه دادن دهها و صدها جایزه جهانی و مدال به زنان مبلغ اصلاحات لاک پشتی اسلامی... که تنها راه رهایی زنان همانا سرنگونی این رژیم ضد انسانی و جایگزینی حکومتی سکولار و انسانی ست.

اکنون که انقلابی در راه است و مردم به خیابان آمده اند و کمر به سرنگونی این رژیم بسته اند، گردانندگان جمهوری اسلامی و پشتیبانان جهانی آنها به تکاپو افتاده و با ترفند جابجایی یک باند سیاه سبز شده جنایتکار (رفسنجانی- موسوی) با یک باند جنایتکار دیگر (خامنه ای - احمدی نژاد)، سعی در حفظ رژیم دارند. اینان تمام نیروهای درونی و جهانی شان را بسیج کرده اند و از یک عده زنان وابسته به این جریان خیانتکار به اصطلاح اصلاحات قهرمان سازی کنند و چنان جلوه دهند که گویی این زنان یگانه سمبولهای مبارز در ۳۰ سال گذشته بودند.

ابتدا به یکی جایزه صلح نوبل، بعنوان نخستین زن "مسلمان"، می دهند تا رژیم از او به عنوان وزیر امور خارجه غیر رسمی (و بدون روسری) استفاده می کند و همراه احمدی نژاد به سازمان ملل برود (۲۰۰۵) و خواهان باز گرداندن اموال بلوکه شده ایران به رژیم اسلامی شود. سپس در حقانیت دادن به رژیم اسلامی، سالها تلاش شبانه روزی کند تا به دنیا ثابت شود که "اسلام دین برابری زن و مرد است" و جامعه ایران "اسلام" می خواهد و "سکولاریزم" نمی خواهد؛ و حجاب اسلامی، بعنوان یک "قانون" مورد احترام، در داخل کشور خوب است، و در خارج از کشور بد! نکته جالب اینست که هرگاه به این عوامفریبی

زنان ایرانی تاریخا همپای مردان، و در برخی مواقع فراتر از مردان، با تجاوز، نا برابری و حکومتهای استبدادی مبارزه کرده اند. زنان در نهضت های آزادیخواهانه - همچون آزاده زن شهر، "طاهره قره العین" در نهضت بابیه - نقشی پیشرو، مترقیانه تری، محوری و تعیین کننده داشته اند.

طاهره قره العین نخستین زنی بود که، بیش از ۱۵۰ سال پیش همزمان با مترقی ترین جنبش های زنان در اروپا (فرانسه)، حجاب از سر برداشت و به تنهایی "انقلاب" کرد - آن هم در جامعه ای که زنان کاملاً از اجتماع حذف فیزیکی و در زیر چادر و چاقچور و رو بنده - تماماً در کنترل مردان بودند. طاهره قره العین یگانه شیرزنی بود که در مقابل خرافات فرهنگی - مذهبی، حکومت فاسد نظام مردسالار قاجاریه ایستاد، شمشیر کشید، مبارزه کرد و به قتل رسید .

عظمت حرکت انقلابی طاهره در حجاب از سر بر کردن، آنجا روشنتر می شود که می بینم حتی تنی چند از مردان همراه و مرید او در "دشت بدشت" از اقدام آن بانوی بی پروا شوکه شده گردن خود را به خاطر این "بی ناموسی" آشکار، تیغ کشیدند و سوگند به قتل طاهره دادند.

طاهره نخستین زن ایرانی بود که همزمان با جنبش سوسیالیستی در اروپا از "برابری زن و مرد" سخن گفت و مبارزه جانانه علیه نا برابری اجتماعی و اقتصادی را دلاورانه رهبری کرد؛ و به رغم گذشته مذهبی همچون مولوی و حلاج به "انسان خدایی" رسید و جانش را برای آزادی انسان و برابری زن و مرد گذاشت... (1)

طاهره شعله آزادی است که هرگز خاموش نخواهد شد!

پس از گذشت نیم قرن و گذار از انقلاب سرنوشت ساز مشروطه، آنهم با حضور زنان غیور آذری در جامه مردان، شیر زنی دیگر شجاعانه حجاب از سر بر کند و با صدای بی مانندش آوا سر دهد:

"مملکت خراب است

ملتش به خواب است

ای زنان ملت

وقت انقلاب است"

آن صدای ماه بانو " قمرالملوک وزیری" بود....

سالها بعد، زنان شجاع و تیز هوش ایرانی به عنوان اولین مخالفین حکومت زن ستیز اسلامی به "رهبری" خمینی، آنجا که بیشتر جریانات مردسالار سیاسی از "چپ" و راست ازحکومت مرتجع سرمایه داری جهانی اسلامی، به بهانه واهی "ضد امپریالیستی" بودن حمایت میکردند، به

توضیحات:

(1) طاهره با نام اصلی زرین تاج برغانی، در خانواده ای مذهبی متولد شد و در سالهای جوانی در ادبیات و علوم اسلامی به مرحله استادی رسید و حتی از مردان زمان خودش پیشی گرفت و تا آنجا که پس از مرگ استادش، شیخ رشتی، جانشین او شده و مردان بسیاری را تربیت کرد اما خیلی زود بر خلاف خوشایند خانواده (معروفترین علمای قزوین) به جنبش مترقی اجتماعی بابیه پیوست و بعد هم در راه دیدار باب، پیش از رسیدن به شیراز (به دنبال تلاش ناکام بابیان برای کشتن ناصرالدین شاه) به دستور ناصرالدین شاه قاتل دستگیر و کشته شد. از روز روشن تر است که طاهره و مبارزه "سیاسی / اجتماعی" او هیچ ربطی به مذهب بهائیت، که سالها پس از او شکل گرفت، ندارد. بر خلاف بهائیان که مخالف مبارزه مسلحانه با حاکمان ظالم زمان هستند و به دخالت نکردن در سیاست باور دارند، این شجاع زن مبارز راه آزادی، کاملاً "سیاسی" و درگیر با مسائل اجتماع بود و هرچند که گذشته ای مذهبی داشت سرانجام به "انسان خدایی" رسید و قیام او برای "آزادی و برابری" بود نه ترویج این یا آن مذهب...

(2) " گرگها خوب بدانند در این ایل غریب / گر پدر مرد، تفنگ پدری هست هنوز / گرچه مردان قبیله همگی کشته شدند / توی گهواره چوبی پسری هست... " تنها همین یک سروده کافیهست که بدانیم این سومین مغز "متفکر" بشریت و مدافع "حقوق زنان" چقدر مردانه و ضد زن می اندیشد! به باور شاعر این شعر فقط پدر و پسر هستند که می توانند در مقابل ظلم بایستند و امیدی به زنان و دختران در مبارزه نیست حالا جالب است که طرفداران موسوی می خواهند این فرد را به عنوان بزرگترین "روشنفکر" و "فمینیست" به بشریت قالب کنند! به قول شاملو "همه چیمون به همه چیمون میاد!"

مدافع حقوق زنانمان هم کسی است که شعرهاش از شعرهای برخی مردان ضد زن تاریخ هم ضد زن تر از آب در میآید وقتی رضاشاه را "پدر ملت" خطاب کردند میرزاده عشقی سرود:

"پدر ملت ایران اگر این بی پدر است/ به چنین ملت و روح پدرش باید رید!"

شاید اگر میرزاده عشقی زنده بود امروز همان شعر را برای دنیایی می گفت که مدعیان تفکر، حقوق زنان، صلح و دموکراسی اش امثال رهنورد، موسوی، گنجی، مخملباف، نبوی، سازگارا، حجاریان و... باشند

(3) ...که صدها مدافع در دنیای ضد انسانی سرمایه داری دارد از هیلاری کلینتون تا ملکه انگلیس تا اوبامای چپ نما تا دست راستی های مجلس هلند تا پلیس سوئد تا مانکن های ایتالیایی و ملکه زیبا یی ایرانی/ کانادا یی تاخانم فیلمساز داخلی که از قرار دوربینش درکشتار تابستان ۶۷ وسرکوب جنبش دانشجویی ۱۸ تیر خراب شده بود ولی امروز آماده جهاد برای پیشوای سبز سیدیش است اگر فقط "آقا" اجازه بدهند...

اعتراضی شود، جیره خوران هوادارشان در جبهه توده ای- دوم خردادی فریاد وا مصیبتا سرمی دهند که جان شریف این خواهر پهلوان در خطر است! ونوحه سرایی کرده که: به جای انتقاد در " این شرایط حساس" (؟؟) باید "همراه" باشید و برای مصادره مدال نوبل و قفسه روسریهای ایشان توسط جناح احمدی نژاد اعتصاب غذا کنید!

از سوی دیگر حاجیه خانمی چون زهرا رهنورد که از عاملین تفکیک زن و مرد از دانشگاه و محل کار تا اتوبوس بوده و افتخار می کند که شوهرش حاج آقا سید موسوی "بسیار غیرتی" است و باور دارد کارهایی را که مردان میتواند انجام دهند "ضعیفه ها" نباید مداخله کنند و ابراز ناراحتی می کند که "دولت اسلامی" در مبارزه با "بد حجابی" نا موفق بوده و خواهان راهکارهای جدید تر برای کنترل زنان در جامعه و باز گرداندن آنها به پستوهاست، یک شبه به سومین "متفکر" جهان تبدیل می شود! حالا بماند که آن چه جهانی است که یک حاج خانم محجبه با تفکری به شدت مرد سالارانه متفکر آن می شود؟! (2)

جالب اینجاست که حتی در همان سیستم به شدت ضد زن، زنانی از همان طایفه جانینان با پدران و شوهرانی قاتل و جنایتکار هم وجود دارند که از این سرکار علیه جلوتر فکر می کنند از جمله دختر خلخالی که آشکارا به اجباری بودن حجاب اعتراض می کند یا حاج خانم احمدی نژاد که خواهان مشارکت برابر زنان در پستهای کلیدی است (که البته منظوریانشان هم پستهای "کلیدی"در حکومت اسلامی است مثل وزارت نمایی در دولت بی اختیار، آدم کشی و شکنجه) بر خلاف حاج خانم موسوی که شدیداً نگران حضور زنان در فضاهای کاری "مردانه" هستند! حالا این چه اصلاح طلبانی اند که حتا از آن بخشی که هنوز "سبز" و اصلاح نشده عقب ترند باید از رهبران این شبه اصلاحات پوشالی پرسیده شود؟! براستی که هردو سوی این دعوای خانودگی بر سر قدرت و سرمایه ملت دربند در یک گنداب ریشه دارند با ماسک های متفاوت سبز و سیاه و تنها هدفشان سرکوب انرژی انقلابی مردم ایران و حفظ کلیت رژیم انسان کش اسلامی است....

اما اینکه این جریان اصلاحات امام زمانی - امریکایی را باید به هر شکلی با تلاش شبانه روزی بی بی سی، سی ان ان و... به عنوان "تنها انتخاب مردم" ایران به دنیا قالب کرد و کسانی چون رهنورد را سمبل مبارزات زنان (!) چیزی به جز بازی کثیف سرمایه داری جهانی (3)، ترس از انقلاب گرسنه گان و سرکوب شدگان جامعه و رسیدن زنان به حقوق اولیه شان نیست که بدون شک هر تغییری در وضعیت زنان ایرانی به شدت در کشورهای منطقه تأثیر خواهد گذاشت و اسلام امریکایی و منافعش در خاورمیانه، که تنها با وجود حکومتهای دست نشاندۀ دیکتاتور و مرتجع ضد زن حاصل میشود، را به خطر خواهد انداخت.

اما زهی خیال باطل که زنان ایرانی با الگوهای چون، طاهره، قمر و هزاران زن دلاور طول تاریخ تا رسیدن به برابری و آزادی هرگز دست از مبارزه بر نخو اهند داشت.... "ما زنان ایرانی خاموش نمی مانیم"

ماهنامه روشننگر

Rowshangar

www.rowshangar.com
rowshangar1@yahoo.com
Tel:(905) 237-6661

Publisher: Roshangar

Editor in Chief: Siamac Sotudeh

Managing Editor: M. F. Shiravand

Editor: Alireza Darabi

Interactive Media: Babak Azad

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار: علیرضا دارابی

گرافیکست: فرامرز شیراوند

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل ، اتاوا، نیویورک،

هیوستون، سندیه گو، دالاس

روشننگر دراصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است.از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مطالب خود را به فارسی بفرستید.

مقالات مندرج در نشریه روشننگر ، بیانگر

نظرات نویسندگان آنها میباشند و مسئولیت

مطالب به عهده نویسندگان آنها میباشد.

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

20	تورنتو	آقای فریدون
50	تورنتو	آقای سروش
100	تورنتو	خانم سایه
50	تورنتو	آقای سیروس
50	تورنتو	آقای شیراوند
20	تورنتو	آقای پرویز
10	مونترآل	آقای ذبی
20	تورنتو	آقای سیامک
20	تورنتو	آقای کامیار
200	اوهایو	آقای علی
120	آمریکا	آقای برزو
40	تورنتو	آقای دوستدار
50	تورنتو	خانم روناک
150	تورنتو	بهرورز
50	تورنتو	خانم مریم
20	تورنتو	آقای امیر پیام
20	آمریکا	آقای ابراهیم
990		جمع

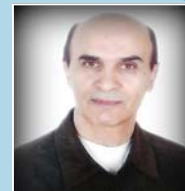
این خاطر است که او را "آیت الله" می نامم. "آیت الله" یعنی نشانه خدا. من به تبعیت از کارل مارکس که (به تبعیت از باروخ اسپینوزا) می گفت "انسان برای انسان خداست" ، حساسیت به رنج انسان ها را یک نشانه خدایی می دانم و به همین دلیل در مرگ آیت الله منتظری از ته دل عزادارم."

ما در نامه ی منتظری به خمینی که سند اصلی آقای شالگونی مبنی بر حساسیت منتظری نسبت به رنج انسان ها را تشکیل می دهد، همه جا صرفا حساسیت وی نسبت به مصالح نظام و نه رنج انسان را شاهد بودیم. در این نامه حتی یک جا هم از انسان، حقوق او و حساسیت نسبت به رنجی که فرد اعدامی یا خانواده او از پامال شده زندگی وی متحمل می شود، ذکری به میان نیامده است. بعلاوه، چگونه ممکن است کسی که به نظام ولایت فقیه معتقد است نسبت به رنج انسانها حساسیت داشته باشد. مگر می شود زن، این حساس ترین و زیباترین موجود انسانی را بجرم عشق در چاله افکند و به فجیع ترین شکل سنگسارش کرد و در همان حال به رنج و کرامت انسانی حساسیت داشت؟ و یا حکم قتل مرتد و از دین برگشته را داد و باز هم مدافع حقوق انسانها بود؟ آقای شالگونی باید شوخی کرده باشد، یا مانند کیک سر در برف، فکر کرده باشد آنچه را که خود نمی بیند و نمی فهمد، دیگران هم نه می بینند و نه می فهمند. واقعیت اینست که منتظری خودش هم هیچگاه چنین ادعاهایی را نداشت. او مانند خود خمینی بخوبی میدانست که اسلام با دمکراسی، حقوق بشر و رنج انسانی هیچگونه مطابقتی ندارد. بنابراین، بستن این صفات انسانی به او باید مشکل کسانی باشد که مانند آقای دکتر محیط دچار این بیماری مزمن اند که همواره قهرمانان خود را از میان طبقات حاکم و ارتجاعی انتخاب کنند، و از اینرو، چاره ای ندارند جز آنکه قهرمانان ناقهرمان خود را در عالم خیال هم که شده، به صفات مورد علاقه خویش بیارایند. باین ترتیب است که الهیات، "آزادیبخش" می شود، حزب الله لبنان و مقتدا صدر مترقی و انقلابی، و منتظری مدافع حقوق مردم و صاحب حساسیت نسبت به رنج انسانها.

مخارج این ماه 1026 (998\$ خرج چاپ، 16\$ صندوق پستی ، 12\$ cvc خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده که با توجه به 990\$کمک مالی دریافتی 36\$ کسری داشتیم. در نتیجه، با در نظر گرفتن 1150\$ بدهی از گذشته کل بدهی روشننگر بالغ بر 1186\$ می شود که امیدواریم به همت خوانندگان روشننگر بدهی مزبور پرداخت گردد.

قهرمانانِ ناقهرمان

سیامک ستوده www.siamacsotudeh.com



اعدام منافقین را تایید می کند، اعدام سایر زندانیان را به هشت دلیل نادرست می داند و خواستار توقف آن می شود. اگر خوب به دلایل مزبور دقت شود بوضوح مشاهده می گردد که در هیچیک از آنها از حقوق انسانی بعنوان مبنای اعتراض به اعدامها ذکری بمیان نیامده است، بلکه اعتراض به اعدامها یا به این دلیل ذکر شده که اینکار "حمل بر کینه توزی و انتقام جویی" می گردد، و یا آنکه خانواده های احتمالا "متدین و انقلابی" اعدام شدگان را از انقلاب "زده" می کند، و یا اینکه چرا زندانیانی را که دیگر سر موضع نیستند اعدام می کنید، یعنی اعدام آنها که هنوز بر سر موضع و عقاید خود هستند اشکالی ندارد، و بنابراین می توان بزم منتظری افراد با عقاید مخالف را تا زمانی که در عقاید خود ثابت قدم اند و توبه نکرده اند همانطور که جمهوری اسلامی نابود کرد، به کام مرگ سپرد. بنابراین، می بینید که با مراجعه به نامه بروشنی در می یابیم که حرکت منتظری در مخالفت با اعدامها هیچ ربطی به حقوق انسانی و دفاع از آنها نداشته و همه کسانی که از او بعنوان مدافع حقوق بشر، مدافع حقوق مردم نام برده اند، اگر از روی بی اطلاعی نبوده باشد، جز ادعایی بی پایه نکرده اند.

از جمله این یاهو گویان گروه موسوم به کانون مدافعان حقوق بشر در ایران است که قبل از مرگ منتظری به دیدار او رفته و بعنوان "تلاشگر حقوق بشر" او را بخاطر شخصیت و مقام علمی والا و دفاع از حق و کرامت انسانی، مورد قدردانی قرار داده اند. معلوم نیست این افراد و همینطور آقای کدیور به چه مجوزی به خود اجازه داده اند خزعلات و خرافه های مذهبی را که کاملا خصیلتی ضد علمی دارند، بحساب علم، آنها از نوع والای آن بگذارند.

یکی دیگر از ستاینندگان منتظری آقای شالگونی است که او نیز از وجود نشان خدائی در منتظری بخاطر حساسیت وی نسبت به رنج انسان ها یاد می کند و می گوید " به

در پی مرگ منتظری، در یکی دو هفته اخیر، هیاهو و جار و جنجال زیادی از جانب شخصیت های ملی-مذهبی، لیبرال، حقوق بشری، و حتی بعضی کمونیستهای لیبرال و سوگوار بر سر ارزیابی از شخصیت و نقش بازدارنده ی وی در جریان کشتار زندانیان سیاسی در سال 67 پیا شد. آقای کدیور از او بعنوان مدافع حقوق مردم و مخالف دیکتاتوری، شخصیت والای علمی، شخصیت انقلابی و معلم خود یاد کرد. خانم عبادی، این بلبل شیرین اسلامی، حتی چپها را مورد انتقاد قرار داد که چرا در مورد دیگران بلافاصله سر و صدا راه می اندازند، ولی در مورد منتظری، چه در زمان حیات و چه پس از مرگش، آنطور که باید از او قدردانی بعمل نیاوردند. آقای شالگونی از رهبران راه کارگر (سازمان کارگران انقلابی) هم فراموش نکرد که مانند امت اسلام که یکبار در قرص ماه نقش یار را دیده بود، اعلام نماید که در ایشان نشان خدائی می بیند. آقای دکتر محیط هم که دیگر هیچ. با آنهم ارادتی که وی، به تاسی از حزب توده، به اسلام و سوسیالیزم! مندرج در پیام پیامبران دارد، پیش بینی نوحه خوانی های ستایش انگیز در مورد منتظری از جانب وی کار دشواری نبود. ولی نکته جالب اینکه همه این افراد با آنکه منتظری را بخاطر نامه ی معروفش به خمینی در مورد کشتار زندانیان سیاسی مورد تعریف و تمجید قرار داده بودند، ولی هیچکدام خود این نامه را مبنای تحلیل و ارزیابی خویش از شخصیت وی قرار نداده بودند، و شاید حتی بدون آنکه اساسا نگاهی هم به این نامه انداخته باشند، صرفا بر پایه شنیده ها و تصورات خود از آن در مسند قضاوت نشسته بودند. پس اجازه دهید، برای آنکه ما نیز آلوده به قضاوت بدون تحقیق نشویم، قبل از هر چیز، به سراغ خود این نامه رفته و کار خود را از بررسی محتوی واقعی آن شروع نمائیم.

در این نامه (9/5/67) منتظری پس از آنکه

چک کمک مالی خود را به نام

Roshangar

و به آدرس روشننگر ارسال نمائید.
و یا از شماره حساب زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمائید.

کانادا:

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004

79065218649

ABA (Rout No.):

026009593

Switch Code:

TDOMCATTOR

روشننگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود

به ادامه انتشار روشننگر یاری رسانید.

بخش سوک و چهارم



بخش سوم

برندگان و بازندگان بازی انتخابات رئیس جمهور رژیم

1 - این همه به روشنی نشان می دهد که برنده کل جریان انتخابات رئیس جمهور رژیم و اعتراضات بعدی اش، "کلیت رژیم اسلامی" است.

در این جریان، رژیم برای اولین بار نشان داد که نفوذ و کنترل خود بر بخش مدرن جامعه شهری را نیز گسترش داده است. برای اولین بار، زنان برخاسته از جامعه شهری، که به خاطر لباس و رفتار اجتماعی اش، همیشه هدف حمله اراذل و اوباش رژیم بوده اند، به نفع جناحی از جناح های رژیم، راهپیمایی کردند و بر ادعای شرکت گسترده خود در یک رأی گیری مهم رژیم، مهر تأیید زدند. تا کنون این بخش از جامعه شهری، به عنوان مخالفان و بخشی از "اپوزیسیون مدرن ولو سازمان نیافته ایران" به حساب می آمد. حمایت برون مرزی اپوزیسیون مدرن و لائیک از جناح بازنده رأی گیری سر تا پا تقلبی، به رژیم فرصت داد تا پس از سی سال سرکوبی، آلترناتیو درونی و خودی خود را به جای آلترناتیو های "مدرن و لائیک" بر کرسی بنشانند.

2 - جام قهرمانی این مسابقات نصیب جناح به اصطلاح اصلاح طلب (اصلاح چی؟)، یا نیمه رژیم هاشمی رفسنجانی-سید حسین موسوی شد.

این جناح در این دور بر سر کار نیامد، ولی شانس این را به دست آورد تا روزی به عنوان "قهرمان آزادی خواهی و اصلاح طلبی" لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران بازگردد و برای بار دوم پس از سال های اولیه بازگشت خمینی، مورد پیشوازی مردم تهران و شهرهای بزرگ ایران قرار گیرد.

3 - بازندگان این بازی سیاسی، مردم تحت ستم ایران اند.

ما به عنوان جمعی از روشنفکران منفرد ایرانی در اروپا، در نامه سرگشاده ای، در آغاز راه پیمایی های اعتراضی امسال توضیح دادیم که حاصل حمایت نسنجیده جناح موسوی، ممکن است به چه نتایجی منجر شود و چرا برد جناح خامنه ای- احمدی نژاد و باخت جناح هاشمی رفسنجانی- موسوی بدترین آلترناتیو های ممکن است. این قسمت از نامه بدین شرح بود:

"در شق اول، «رژیم اسلامی» هر چه بیشتر به دو نیمه به اصطلاح «حافظه کار» و «اصلاح گر»، تفکیک خواهد شد. در آن صورت، نیمه ای از رژیم، بر تخت حکومت اسلامی باقی خواهد ماند و نیمه دیگر آن، تا موعد نوبت خود، در جایگاه اپوزیسیون خواهد نشست. نیمه ای ظالم و نیمه ای مظلوم و شهید قلمداد خواهند شد. ... این وضع، جامعه ما را در برابر «دو نظام جمهوری

اسلامی»، هر دو شریعت خواه و هر دو به رهبری اسلامیان و ملایان بنیادگرا، قرار خواهد داد. مردم ایران بین این دو جناح جمهوری اسلامی مثل توپ به بازی گرفته خواهند شد و امید رهائی از یوغ حکومت دینی و اسلامی در هر آینده نزدیک از بین خواهد رفت. این از دید رهائی از «تسلط دینی و اسلامی»، بدترین آلترناتیو ممکن برای مردم نیازمند آزادی و دموکراسی است."

حالا این بدترین شق ممکن پیش آمده و نیمه ای از رژیم اسلامی که به همان اندازه در جنایات و خوردن و بردن ها سهیم است، در مقام "آلترناتیو اصلاح طلب! (اصلاح چی؟)، منتظر به حکومت رسیدن دوباره خود است. به خاطر این حمایت های نسنجیده بخش بزرگی از ما مردم و اپوزیسیون مدرن و لائیک، متأسفانه اکنون این نیمه در انتظار حکومت دوباره، در نزد ابرقدرت های اروپا و آمریکا، به عنوان آلترناتیو عمده و حتی تنها آلترناتیو موجود در ایران، به ثبت رسیده است. از زاویه رهائی مردم ایران از دست رژیم اسلامی، این وضع پیش آمده، بدترین اتفاق ممکن است و حتی:

شکستی بزرگ برای همه مخالفان؛ مردم، گروه ها و شخصیت های "اپوزیسیون مدرن و لائیک سازمان یافته و نیافته" در درون و برون مرز به حساب می آید.

4 - از آن میان، "آن دسته از مخالفان بر خاسته از لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین" که "به امید واهی دستیابی به اصلاحات و تضعیف رژیم"، به پای صندوق های رأی گیری رفته و سپس نیز در اعتراضات خیابانی بیشترین انرژی را صرف کردند، بازنده اصلی این جریان است.

دیدیم که در این جریان، این نیمه درون مرزی "اقتدار مدرن و لائیک ایران" به راهی رفتند که بر خلاف انتظار عمومی و خواست قلبی خود، راه تبعیت و حمایت از کلیت رژیم بود و به شرح صفحات پیشین، آنان را به عنوان هواداران رژیم ثبت کرد. جمعی از آنان می خواستند از میان بد و بدتر، بد را انتخاب کنند. جمعی در هوای دستیابی به اصلاحات اساسی و توقف سرکوبی اسلامی بودند و جمعی حتی فکر می کردند که می توانند این اعتراضات را از دست جناح سبز سیدی در آورند و مردم را به سوی انقلاب براندازی رژیم رهنمون شوند. خواسته ها و انتظارات این بخش از جامعه مدرن و مخالف رژیم اسلامی مختلف و متفاوت بودند، ولی اکثریت اینان به سببی، شبهه ای واهی فکر نمی کردند که رأی دادن آنان یا اعتراضات خیابانی شان به نفع رژیم و جناحی از آن منجر شود. این انتظارات اما، از آغاز ناممکن بودند و هرگونه طرفداری از نیمه ای از رژیم، جز به راه حمایت از تمامیت رژیم اسلامی حاکم نمی انجامید. این است که مردم برخاسته از لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران، که تا کنون به صورت "اپوزیسیون مدرن بالقوه و سازمان نیافته" عمل کرده، نه فقط به هیچ کدام از انتظارات و خواسته های شان نرسیدند، بلکه به سبب صف بندی اشتباهی شان :

سبزپوشان به چه می اندیشند!

تحلیلی جامعه شناختی از اعتراضات اخیر ایرانیان و دست آوردهای آن دکتر رضا آیرملو پروفیسور جامعه شناسی در دانشگاه های سوئد

موجودیت شان به عنوان "خواستاران برکناری رژیم اسلامی" به شدت آسیب دید، از سنگینی مقاومت مردم ناراضی ایران علیه رژیم کاست و، قهر عمومی مردم شهر نشین، خدشه برداشت.

5 - این باخت از طریق حمایت نیاندیشیده ای که نیمه برون مرزی این "اپوزیسیون مدرن سازمان یافته و نیافته" انجام داد، به نیمه برونمرزی این دسته از مردم نیز سرایت کرد. این خطای سیاسی:

بخش بزرگی از این نیمه برون مرزی را به سطح "هواداران جماعت سبزپوش و رهبران سابقه دارشان" تنزل داد و حتی،

پرچم اپوزیسیون رژیم را از دست شان در آورده، به دست رهبران سبز پوشان داد.

این صف بندی اشتباه، ناتوانی شخصیت ها و سازمان های درگیر برون مرزی برای درک درست شرایط و تحلیل موقعیت ها را آشکار می کند.

6 - آن بخش از این مردم، شخصیت ها و سازمان های مدرن و لائیک ایران ایران در درون و برون مرز، که از همان آغاز موضعی اندیشیده و مستقل در پیش گرفتند نیز، از این باخت و شکست عمومی اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی، بی نصیب نماند. "هیزم تر هم به آتش هیزم خشک سوخت"

7 - قابل توجه و تألم است که این حمایت وسیع برون مرزی، از سوی ایرانیانی تقدیم جناح هاشمی- موسوی شده که عمدتاً در زمان نخست وزیری سید حسین موسوی و رهبری و رئیس جمهوری هاشمی رفسنجانی، از ایران فرار کرده و آواره جهان شده اند. این حمایت نیاندیشیده، همچنین نشان می دهد که:

زندگی در اروپا و آمریکا و تجربه آزادی و دموکراسی در این کشورها، به حد کافی در بین این بخش از مردم ما جا نیافتاده و،

بخش وسیعی از مردم مدرن و لائیک برون مرزی ما، بر خلاف انتظارات و ادعاهای موجود، به وقت بحران ها و فرصت های تاریخی، به اندازه نیمه سانسور زده و شستشوی مغزی داده شده نیمه درون مرزی این اقشار، در خطر سقوط به باطلای جانبداری از رژیم و رهبری اسلامیان و ملاها و سیدهای آن اند.

قابل پیس بینی است که با این انتخاب و حمایت نیاندیشیده "اپوزیسیون مدرن و لائیک"، سال های سیاه تسلط ملایان و شریعت خواهان در ایران، باز هم به بقای خود ادامه خواهند داد. سؤال که برای تغییر این سرنوشتی که بار دیگر به دست خود ساخته و پرداخته ایم، چه باید کرد.

بخش چهارم

چه باید کرد؟

1 - شرکت مستقل "اپوزیسیون مدرن و لائیک درون و برون مرزی" در اعتراض علیه کلیت رژیم، دست آوردی تاریخی است. این دست

آورد باید حفظ شود.

این نیروها، باید بتوانند به سازماندهی اعتراضات مستمر و مستقل خود ادامه دهند و شعارهایی که مستقیماً تمامیت رژیم اسلامی (و نه فقط جناح خامنه ای- احمدی نژاد) و نظام دیکتاتوری (و نه فقط دیکتاتور!) را مورد خطاب قرار می دهند، به درون توده ها ببرند. این عمل، به سبب ادامه تعارضات داخلی و خارجی و آمادگی سیاسی مردم، می تواند به موج جدیدی از اتحاد و سازماندهی برای رهائی از تسلط رژیم اسلامی تبدیل شود. و آن دسته از مخالفان رژیم اسلامی و هواداران آزادی و دموکراسی را که ندانسته به هواداری نیمه ای از رژیم برخاسته اند، را به آغوش مردم ایران برگرداند.

نیروهای وفادار به آزادی و دموکراسی، باید بتوانند در زمانی که رژیمیان سبزپوش در حال و هوای فرمانبری اند، ابتکار سازماندهی تظاهرات مردم مخالف رژیم اسلامی را به دست بگیرند. دیگر باید از هرگونه آلوده شدن در ترفندهای فرصت طلبانه جناح های مختلفی که از موجودیت رژیم اسلامی حمایت می کنند دوری گزینند و سبب های آن را برای مردم توضیح دهند. نیروی "اپوزیسیون مدرن و لائیک" باید بتواند پرچم ار دست رفته اپوزیسیون رژیم اسلامی را از دست "سبزها و سبزپوشان رژیم اسلامی" باز پس بگیرند.

برخورد با بازی های سیاسی بازیگران حرفه ای یی که در تدارک حزب، یا جنبش به اصطلاح سبز هستند، از اولویتی خاص برخوردار است. افشای نیات واقعی خطوط مختلفی که می خواهند خواست دوام رژیم اسلامی را در پشت شعارهای زیبای اصلاحات و آزادی مخفی کنند، وظیفه ای سنگین، ولی تاریخی برای همه سازمان ها و شخصیت هائی است که برای رهائی ایران و ایرانی از تسلط رژیم اسلامی و برپائی نظامی لائیک و متکی بر رأی و ارده مردم می کوشند .

2 - نباید انکار کرد که شرکت این مردم در بازی های رأی گیری رژیم و راه پیمایی اعتراضی شان به طرفداری از این جناح معلوم الحال رژیم، همانند حمایت بی حد و مرز "نیمه مدرن و لائیک برون مرزی" از رهبران این، یا آن جناح اسلامی و هواداران سبزپوش آنان، خطائی تاریخی است و اعتراف و انتقاد از خود همه مردم درگیر را طلب می کند.

اعتراف بیرونی سازمان ها و شخصیت ها به شبهه و اشتباه خود، می تواند "بلوغ و شجاعت اخلاقی" آنان را نشان داده و به اصلاح کجراهه های موجود یاری رساند.

3 - بسیاری ادعا می کنند که حمایت آنان از این و آن رهبر اسلامی به خاطر حمایت از توده های معترض بوده است. اما توده پرستی خود امری خطاست و استناد بدان نیز هیچ خطای دیگری را توجیه نمیکند. به جای پرستش ذهنی توده ها، باید آنان را عاقل، بالغ و مسئولیت پذیر دانست، به کارهای خوب شان کف زد، ولی اعمال نادرست شان را، صادقانه به انتقاد کشید.

بدانیم که مردم و حتی توده های بزرگ مردم، می توانند اشتباه کنند و حتی اشتباهات تاریخی یی مرتکب شوند که جبرانانش ناممکن است. سازمان ها و روشنفکران هر جامعه، نه فقط نباید در این مواقع تاریخی به دنبال مردم بیافتند، بلکه باید بتوانند درست در این مواقع حیاتی به یاری مردم بشتابند و به آنان هشدار دهند که به کجراهه می روند.

ادامه از صفحه 18

درباره **مغلطه ای** به نام **روشنفکر دینی**
و **سخنی** با **آقای دکتر سروش!**

می آورند؛ و هم دانش و تکنولوژی جدید را برای آدمی لازم می شمردند. هم روزی 34 بار پیشانی برخاک می نهند تا از الله حجاز به خاطر نفسی که فرو می رود و آن را اهدای خداوندی می دانند تشکر کنند؛ و هم به مخترعان و کاشفان کافر درود بفرستند. هم به خلقت بشر مطابق تورات و قرآن معتقد باشند؛ و هم زحمات داروین را ارج نهند!

چنین است وظیفه کسانی که خود را به نام روشنفکر دینی به جامعه تحمیل کرده اند. روشنفکر دینی عنوانی است کاملاً نادرست و ادعائی جز جمع اضداد نیست. هم روشنفکر و هم واژه ی روشنفکری را امروز دستکم تمام اربابان دانش و معرفت می شناسند. فکر روشن و اندیشه ی منور- جدا از گرایش های مادی- یعنی ذهنیتی فارغ از هرگونه وابستگی به اوهام و ابهام و ابهام؛ یعنی اندیشه ای شسته رفته از هر باور و پندار خرافی؛ یعنی تفکری دانش پذیر و خردگرا و خالی از هر عقیده و ایمان به معاد و بهشت و جهنم ساخته دین های عیسویت و اسلام.

کسی که به دین ها و آئین های وابسته به آسمان ایمان دارد و به ارسال پیامبر از سوی خالق هستی معتقد است، هر مقدار کتاب هم بارش باشد، و اگر به ده زبان سخن گوید، روشنفکر نیست.

آقای دکتر سروش اگر به معاد جسمانی به همان ترتیب که قران می گوید: «وقتی شما را می سوزانیم دوباره بر بدنتان گوشت و پوست جدید می رویانیم و دوباره می سوزانیم» (آیه 56 سورة النساء) باور دارد، روشنفکر نیست؛ و اگر باور ندارد، مسلمان نیست. آقای دکتر سروش اگر به دوازده امام و تعیین امامان شیعه از سوی الله و آخرین شان امام دوازدهم که از 5 سالگی غایب شده و حدود سیزده قرن زنده است، باور دارد یک متحجر است نه یک روشنفکر؛ و اگر باور ندارد، مسلمان شیعی نیست!

آقای دکتر سروش می خواهد با خرافات دین ها درافتد؟ در حالی که کل هستی و بنیاد دین برخرافه و موهومات است. هیچگاه خرافه از دین بیرون نمی رود، مگر زمانی که دین، از ذهن بیرون رود. در واقع، خود دین باید از دین بیرون رود!

از اینرو، آقای دکتر سروش و دیگر کسانی با این طرز اندیشه را، تنها باید دینداران درس خوانده نامید. حداکثر می توان در توصیف شان به لفظ «متفکران دینی» بسنده کرد. یعنی کسانی که با اعتقاد و ایمان به ماوراء الطبیعة، در احوال و اقوال دین ها فکر می کنند و خیال می بافند. به این جهت بهتر است واژه خیالبافان دینی را در باره شان به کار گرفت، نه روشنفکر.

این مقاله جای پاسخ و بررسی تمام مطالبی را که آقای دکتر سروش در پاسخ به پرسش ها داده است ندارد. لذا توصیه می کنم که اهل تحقیق و تأمل این مصاحبه را بخوانند و آشنائی بیشتری با آقای دکتر سروش پیداکنند.

کالیفرنیا

10/12/2009

برگرفته از سایت نبوسکولاریزم

■ ■ ■

حاکمین و صاحبان قدرت در ایران به این شکاف پی برده اند و سعی میکنند این جنبش را تخطئه کنند." اینها از امریکا و انگلیس دستور میگیرند" ... ا حرفهایی است که رسانه های رسمی مطرح میکنند "معترضین بی دین هستند و به قران و تاریخ ایران احترام نمیگذارند." هر دو این اتهامات غلط است. جنبش اعتراضی در ایران سالها است که وجود دارد.

اولین حکومت سکولار و دمکراتیک در منطقه خلیج

رنسانس در اروپا و آگاهگری با يك قانون اساسی دمکراتیک و حقوق شهروندی تضمین شده به نتیجه رسید. جنبش اعتراضی در ایران همانرا میخواهد که جنبش آگاهگری در فرانسه و انگلیس آنرا میخواست و به آن دست یافت. این يك انقلاب است که از اعماق جامعه بلند شده است. این شعله دیگر خاموش نمیشود اگر حکومت سقوط کند، جالب است که درست در کشوری که مذهب با شدت و حدت حکومت میکرد، اولین حکومت سکولار در خلیج فارس بنا نهاده میشود. این حرکت فوق العاده مهم است. این يك نقطه امید است در منطقه و در رشد منطقه. يك امید برای جنبش دمکراتیک در عراق و لبنان و يك انتخاب در مقابل ایدئولوژی حزب الله و حماس در فلسطین و علیه همه دیکتاتوریهایی عربی .

■

رژیم سرکوبگر اسلامی تشویق و قادر سازد.

د- ادامه "اعتراضات مستقل و مستمر علیه کلیت رژیم" می تواند موجبات تغییر استراتژی غرب برای حفظ رژیم به رهبری این، یا آن جناح را تغییر دهد. در این صورت، باید به هر بهائی از افتادن به چاه همکاری با سبز پوشان و طرفداری از این، یا آن جناح رژیم مطلقا خودداری شود.

7 -شرایط انفعالی موجود همچنین نشان می دهد که اپوزیسیون مدرن و لائیک سازمان نیافته ایران در درون مرز، نیازمند تجدید قوا و بازسازی هویت مستقل خود است. وخیم شدن تعارضات داخلی و خارجی، می تواند فرصت های مهمی برای انتقال قسمتی از کادرهای سازمان های سیاسی به داخل کشور برای سازمان دادن نیروهای ناراضی شهری فراهم آورد.

8 -اگر شرایط به این روال پیش برود، ممکن است فرصت های جدیدی برای دخالت مردم ایران در تصمیم گیری در تعیین سرنوشت آینده خود فراهم شود و راه را بر طلوع صبح رهایی هموار سازد. استفاده از چنین فرصت های تاریخی، مشروط بدان است که این بار، نیروی میلیونی مردم برخاسته از لایه های مدرن و طرفداران جدائی دین از سیاست،

به هیچ بهائی به تجدید پیمان با این، یا آن نیمه رژیم اسلامی و هواداران گوناگون حکومت ملایان (خوب، یا بد!) تن ندهد و، برای لحظه ای هم شده، از شرط رهایی از سلطه رژیم دیکتاتوری اسلامی و برقراری دموکراسی غیر دینی متکی به رای آزاد و بدون حد و مرز مردم، چشم نپوشد.

■ ■ ■ ■

محبیه خیابانها را قرق کرده اند.

آنها پلاکاردهایی در دست دارند که حرفهای خمینی و حسن نصرالله رهبر اسلامی سوری حزب الله را با خود حمل میکنند. مرگ بر ملحدین را فریاد میزنند.

اینها طرفداران حکومت به رهبری احمدی نژاد هستند، اینها جمعیت دهها هزار نفری را تشکیل میدهند . طرفداران احمدی نژاد طبق گزارشات دهها خبرنگاردر محل تعداد زیادی بخاطر هدایایی که احمدی نژاد بین آنها تقسیم کرده آمده اند. تعداد زیادی محصل و یا کارخانه دار و صاحبان مناصب دولتی به این تجمع آورده شده اند.

شکافی عمیق در درون جامعه

جنگ خیابانی که بعد از انتخابات ریاست جمهوری از ماه ژوئن کشور را تکان داد، يك شکاف عمیق را در وسط جامعه ایجاد کرده است. در یکطرف جوانان تحصیل کرده و مردم آگاه بهمره معلمین کارگران و فروشنندگان که خواهان زندگی در شرایط آزاد هستند در طرف دیگر کارمندان این دستگاه و این سیستم که قبلا هم با حکومت شاه همکاری میکردند صف کشیده اند. آنها درچهره جنبش اعتراضی و اپوزیسیون، طرفداران غرب و خائنین را می بینند و اپوزیسیون در طرفداران حکومتی کسانی را می بیند که بخاطر ثروت وامكانات مادی با رژیم همکاری میکنند و خریده شده اند.

لائیک است.

6 -در کشورهایی که از سرکوب مشترک دیکتاتوری داخلی و خارجی رنج می برند، تضاد و تعارض بین سرکوبگران و جناح های آنان، فرصت های بزرگی برای رهایی ایجاد می کند. فقط فرموش نکنیم که این تعارضات همه جانبه نیستند و جز در زمان های خاص تاریخی، مثل زمان برکناری شاه، فقط موضوع و موردی از موارد فراوانی را در بر می گیرند.

هم از این نظر، تضاد موردی موجود بین منافع آمریکا- اسرائیل از سوئی و سیاست های تسلیحاتی رژیم، می تواند حتی به بمباران مقطعی تأسیسات اتمی ایران از سوی اسرائیل منجر شود، اما، نباید فراموش کرد که همین امریکا و اسرائیل درست به سبب همین نوع هیستری تسلیحاتی، حاضر به براندازی این رژیم اسلامی نیستند. بر این اساس:

الف - نباید نارضایتی اروپا و آمریکا از تصمیمات اتمی رژیم را به حساب خواست برکناری رژیم گذاشت.

ب- دامن زدن به تعمیق این تضادها می تواند رژیم را از مواضع سرکوبگرانه خود به عقب براند و مجوز های خارجی برای "شکار مردم معترض ایران" را از دستش درآورد.

ج- این دوره تضاد و تعارض (چه بین جناح های رژیم، یا بین رژیم و ابرقدرت ها) به مخالفان رژیم و اپوزیسیون مدرن و لائیک فرصت می دهد تا هم نظریات و دلایل خود را بین مردم ببرند و هم از آمادگی سیاسی مردم برای سازماندهی شان بهره بجویند. ادامه این شرایط، همچنین می تواند به فرصتی تاریخی برای ادامه اعتراضات مستقل ضد رژیم تبدیل شود و به سهم خود، مردم را از حمایت جناح های رژیم رهانیده و به اعتراض سازمان یافته به کل

روشنایی جنبش آگاهگری

نویسنده اولیویا کانی

ترجمه خلاصه شده از مطلبی در روناومه آلمانی زبان تاگس انتسابگه چاپ سویس روز ۳۱ دسامبر ۲۰۰۹

جنگ خیابانی در تهران یادآور اوضاع در اروپا در قرن ۱۸ میلادی است. اگر حکومت سرنگون شود ایران میتواند یکی از اولین کشورهای سکولار در خلیج فارس باشد.

تهران تب کرده ، ناظرین در محل گزارش میدهند که يك فضای کامل متشنج در آنجا وجود دارد از خیابانهایی که پر از نیروی نظامی است از سایتهای اپوزیسیون که بسته میشوند و از اخباری که با سرعت ثانیه ای در سایتها می آیند و سپس پاك میشوند ، طرفداران اپوزیسیون در خانه های شخصی همدیگررا ملاقات میکنند و از طریق فیس بوک و توئیتر میتینگهای بعدی را سازمان میدهند. اینها کاملاً معتقد و مصمم هستند تعدادی از اینها نگران دوستانشان هستند که دستگیر شده اند و در زندان هستند.

امروز چهارشنبه دانشجویان ومردم معترض و خشمگین نیستند که در خیابانها حرکت میکنند بجای آنها تعداد زیادی مردان ریشو و زنان

فراموش نکنیم که "دوست داشتن مردم" و خدمت به توده ها، به معنی پذیرش هر رأی و تصمیم مردم نیست، به معنی دنباله روی از مردم هم نیست. "دوست داشتن مردم"، به معنی کمک رسانی علمی و منطقی برای ارتقاء سطح آگاهی، اعتلای عقلانیت اجتماعی و کمک به تصمیم گیری درست آنان است.

مخالف با نظر اکثریت مردم جامعه و نقد تصمیمات نادرست آنان، حق دموکراتیک اقلیت ها و افراد هر جامعه است.

4 -خیمه برون مرزی اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران، باید بتواند برای رهایی مردم درون مرز از سانسور رژیم، به تولید و انتقال اطلاعات، اندیشه ها و دانش های رهایی بخش اجتماعی دست بزند. تصمیم درست این مردم درون مرز، مشروط به رهایی ایشان از شستشوی مغزی رژیم است.

به خصوص باید به یاری مردمی شتافت که به تصور مخالفت و مبارزه با رژیم، به دام بازی های رژیم می افتند. رهایی این دسته از مردم مدرن مخالف رژیم از تسلط فرهنگی- سیاسی رژیم و اسلامیان، در اولویت اول قرار دارد.

باید بتوان به این لایه های مدرن و لائیک توضیح داد که چرا شرکت شان در بازی های جناح بندی رژیم، نه فقط به نیت باطنی آنان برای رهایی از جباریت رژیم اسلامی کمکی نکرده، بلکه آزادی و رهایی از تسلط رژیم را هم به تعویق انداخته است.

اما و اما، "رطب خورده منع رطب کی کند"؟. "برای یاد دادن باید اول یاد گرفت" و برای اصلاح دیگران، باید اول خود را اصلاح کرد.

5 -حوادث اخیر نشان می دهند که ساخت موجود اپوزیسیون برون مرزی نیازمند نوسازی اساسی است. جبران این شکست بزرگ، نیازمند یافتن راه های جدید ارتباطی و سازماندهی همکاری نزدیک تر بین شخصیت ها و سازمان های سیاسی اپوزیسیون مدرن و



ارتجاع حاکم بر موج سبز

مسلم منصوری
utopia_film@yahoo.com

سیاسی و منتقدان سیاسی را به منتقدان فرهنگی تبدیل کند، و حالا هم در نامه اش به جناح مقابل مگوید اگر ما نباشیم ذهنیت جامعه به مهره های بیرون از نظام گرایش پیدا می کند و این برای کل نظام خطرناک است.

چیزی را که حالا موج سبز می نامند، دقیقاً ادامه همان روند دوره خاتمی ست که امروز به صورت پیچیده و کامل تری برای به بی راهه بردن و داغان کردن پتانسیل اعتراضی موجود در جامعه به صحنه آورده اند. رژیم برای این که مسیر مبارزه جامعه در روند خود جلو نرود، آن را در دایره جناح های حکومتی می کشاند تا پتانسیل اعتراضی موجود را به هرز داده و مسیر حرکت جامعه را که همان

تهوع آورتر این که بخشی از همین اپوزیسیون و چپ وطنی می خواهد از زیر قبای کروبوی امثالهم جنبشی پرولتری بیرون بکشد و به این وسیله زیر قبا رفتن را توجیح کند، و به هر کس که می خواهد در حد توان خود به زدن هرزه علف های سر راه مبارزات مردم کمک کند، اشکال می گیرند که به پاسیویزم کمک می کند.

سرنگونی این حاکمیت و در هم شکستن مناسبات سیاسی و اقتصادی آن و دست یابی به مطالبه اصلی خود یعنی تقسیم ثروت است را یک دوره به تعویق اندازد.

این شیوه در همه کشورها به خصوص در کشورهای غربی مرسوم است، در آمریکا و اروپا تجربه شده و نشان داده که کارکرد دارد. حالا رژیم با کمک کشورهای غربی می کوشد همین شیوه را در ایران نهادینه کند.

در کشورهای غربی اعتراض های نهفته در دل جامعه را که محصول خستگی و له شدگی آدم ها زیر سیستم افسار گریخته سرمایه داری و پرداخت انواع اقساط ماهانه است، راه می دهند در جایی بیرون آید که سطح خواسته اش این باشد که مثلاً بوش نباشد، اوباما باشد، یا این حزب باشد و آن دیگری نباشد. یکی نقش چپ را بازی می کند، یکی نقش راست را.

خاتمی بخشی از ذهنیت و نیروی جامعه را به سمت خود می کشد و آن را هدر می دهد، بعد رژیم به خاطر تغییر آرایش منطقه ای و جهانی پرچم را به احمدی نژاد می دهد و با شعارهای ضد استکباری ! و با دمیدن در روحیه ناسیونالیستی و با علم کردن انرژی هسته ای سعی می کند از احمدی نژاد رهبر ضد امپریالیسم بسازد.

امروز هم این موج سبز در معنا از پایین باز همان اعتراض توده های به پا خاسته و از بالا تکمیل شده ترفند دوران خاتمی برای به هرز دادن آن است. با این تفاوت که این بار نقش مظلومان تعزیه را کسانی دیگر بازی می کنند. و چون در این میان یک اپوزیسیون تا ثیر گذار ، قابل توجه و قابل مشروعیت در جامعه وجود ندارد، ترفند رژیم کار می کند و

سال هاست که جمهوری اسلامی برای جلوگیری از انفجار خشم توده های به جان آمده، جدا از سرکوب فیزیکی، مانند تمامی دولت های سرمایه داری، سرکوب بزرگ تر و خطرناک تری را به کار گرفته است.

دولت های سرمایه داری و این رژیم برای اینکه آدرس مبارزه مردم زحمتکش را به نا کجا آباد ببرند، راه نجات را از درون خود سیستم به جامعه نشان می دهند تا بند ناف مردم از سیستم قطع نشود. آنها برای این منظور با ترفندهای گوناگون از جمله با برگزاری انتخابات، برای جامعه نمایش تعزیه راه می اندازد....

در تعزیه چند ظالم وجود دارند و چند مظلوم. برای به صحنه آوردن تعزیه افرادی که نقش ظالم و مظلوم را بازی می کنند، کمال همکاری را با هم دارند. منتها با این تفاوت که در تعزیه مردم تماشاچی هستند ولی در جامعه مردم حضور دارند و مبارزه می کنند. به همین جهت دولت ها مجبورند هر بار با مکانیزم پیچیده تری تعزیه راه اندازند و در نقش ظالم و مظلوم صحنه گردانی کنند.

بزرگ ترین سنگ بنای ترفندها و شگردهای جمهوری اسلامی برای به انحراف بردن مسیر مبارزه مردم ، نمایش تعزیه دوّم خرداد هفتاد و شش و روی کار آمدن خاتمی بود. خاتمی با شعار دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی، مردم سالاری، عدم خشونت و با تقبیح مبارزه قهرآمیزو با درگیر کردن همه به بحث های حاشیه ای و انحرافی، حجم عظیمی از انرژی و نیروی جامعه را به هدر داد. ذهنیت جامعه را نسبت به امر سرنگونی جمهوری اسلامی شقه شقه کرد. این شقه شدن و چند دسته گی به همه جریان ها و نهادهای اپوزیسیون نیز راه یافت.

یک دوره هزاران مطلب و خبردر این موارد بود که امثال خاتمی ، حجاریان ، گنجی ،شمس الواعظین ، شیرین عبادی و ... راجع به عالی جنابان سرخ پوش و سبز پوش، دموکراسی و اسلام مدره و.. چه گفته و چه نوشته اند. هر عطسه ای که می کردند تمام خبرگزاری ها آن را به گوش همه می رساندند.

کافی ست به کیفیت و مسیر مبارزه مردم علیه حکومت در داخل و خارج از کشور قبل از دوره خاتمی نگاه کنیم که چگونه مبارزه در بستر طبیعی و غیر کاذب جلو می رفت. تصور این موضوع ساده است که اگر این حجم از خشم و نفرت مردم نسبت به حاکمیت در مسیر طبیعی خود پیش می رفت و رژیم قادر نبود این ترفندها را به کار گیرد و در آن دخالت کند و یا اپوزیسیونی قادر بود این ترفندها را در جامعه بسوزاند، الآن سقف مبارزه مردم و مطالبات آن در چه مرحله ای بود. اما پس از ترفند دوّم خرداد سعی شد ضدیت موجود در جامعه نسبت به حکومت به هرز رفته و به گفتمان دموکراتیک و دموکراسی و ... تبدیل شود.

حجاریان می گوید: " اگر دوّم خرداد نبود جامعه به سمت مبارزه قهر آمیز و مسلحانه می رفت." آنها با این تعزیه خواستند آدرس مبارزه را عوض کرده و آن را با کانال های انحرافی و مسیرهای پوشالی در گیر کنند. خاتمی می گوید آمده بود تا براندازان نظام را به منتقدان

دایره همان گونه می چرخد و باز حجم عظیمی از پتانسیل اعتراضی جامعه به هدر می رود. همین نیروی اعتراضی که در جریان موج سبز بیرون آمد، اگر در مسیر درست خود قرار داشت و سران آن مشتئی دزد و شیاد نبودند بلکه رهبری واقعی را به همراه داشت، تا کنون بساط این رژیم را جارو کرده بود.

هر جا که نیروی اعتراضی جامعه در بستر خواسته های خود بیرون آمده، تفاوت خود را با حرکت های کنترل شده از بالا به خوبی نشان داده است. مانند اعتراضاتی که در جاهای مختلف دنیا علیه جلسات سازمان های غارت گر بین المللی انجام می گیرد، یا مانند تظاهرات و اعتراضات معلمان، کارگران و یا دانشجویان در ۱۸ تیر که شعارشان این بود: "آخوند خدایی می کند، ملت گدایی می کند" و "معلم نان ندارد، معلم مسکن ندارد، معلم قرض دارد"، و یا "عدالت احمدی نژاد گسترش فقر است".

با نگاهی به ماهیت حامیان، سخنگویان و فعالین موج سبز می بینیم که عوامل آن یک مشت مهره های خود رژیم و دزدان و چپاولگران بین المللی و پادوها و خود فروخته گان ریزو درشت آنها در رسانه های دولت های غربی هستند و هدف شان جز این نیست که جوهره اصلی حرکت و اعتراض مردم را به انحراف ببرند.

امروز خواسته بالایی های این موج بر عکس خواسته ها و مبارزات آزادی خواهانه دیگر مردم جهان است.... اگر در کشورهای غربی و جاهای دیگر دنیا علیه جلسات دولت های چپاولگر و سازمان های تجارت جهانی و صندوق بین المللی پول تظاهرات می کنند، در ایران و خارج از ایران حامیان این موج به سران چپاول جهانی و سازمان های وابسته به آن ها دخیل بسته اند. فعالین به اصطلاح حقوق بشری و مردم سالاری شان از صبح تا شب در مراکز همین غارتگران بین المللی سخنرانی و خوش رقصی می کنند. جلوی اتحادیه اروپا، کنگره آمریکا و سازمان ملل مشغول به گدایی هستند.

سران موج سبز به این جیره خواران خود در خارج از کشور راه می دهند در این رادیو تلوزیون ها بیایند، میدان بگیرند و بشوند فعال و سخنگو. حضور این نوع جیره خواران به عنوان سخنگو و فعال موج سبز در معنا بخشی از همان تعزیه است.... سران سبز راه می دهند این جیره خوارها موج سواری کنند تا دست جناح خامنه ای باز باشد و این امکان را داشته باشد که حرکت اجتماعی را یک حرکت سیاسی وابسته به استکبار جهانی معرفی کند تا بتواند احساسات ملی و ضد استعماری ما بقی اقشار را جریحه دار کند و از وصل حرکت به دیگر اقشار به خصوص ندارها جلوگیری کرده و مردم را رودر روی هم قرار دهد.

موج سبز حرکت بخشی از مردم را در بستری می آورد که هم در داخل از پیوستن بخش های دیگر به آن جلوگیری کند و هم در خود این نیرویی که به میدان آمده ایجاد شک کرده و انگیزه آنها را از بین ببرد و هم در سطح جهانی حمایت افکار عمومی و نیروهای مترقی را از آن ها قطع کند.

طبعاً آن مردمی که جلوی سازمان تجارت جهانی و جلسات سران دولت های غارتگر اعتراض می کنند، از حرکتی حمایت نمی کنند که شعارش باشد: " اوباما، با اونایی یا با ما". آنها وقتی می بینند سران کشورهای غربی و منفورترین چهره های بین المللی حامی سران این موج هستند، بین خود و حرکت هایی از

این دست مرز بندی می کنند. اتفاقاً بزرگ ترین ابزاری که رژیم با آن ذهنیت جامعه را سرکوب و منفعل می کند، نه توپ و تانک و بسیجی، که همین سران سبز و دولت های غربی و پادو های آنان امثال سازگاراها، نوری زاده ها و ... هستند که به عنوان حامی جنبش ! مثل لاشخورها بر حرکت اعتراضی مردم سایه انداخته اند. این نوع سرکوب جامعه، از سرکوب فیزیکی خطرناک تر است و جواب بیشتری برای رژیم دارد.

این جا همان رهبران سبز هستند که در این تعزیه نقش مظلوم را بازی می کنند و کمک می کنند تا ظالم بتواند از گسترش حرکت و از کنترل خارج شدن آن جلوگیری کند.

حالا رژیم با این تعزیه بخشی از جامعه را به جایی می برد که ظرف ایده آتش همین سیستم سرمایه داری غربی باشد و دموکراسی و حقوق بشر سرمایه داری از نوع آمریکایی آن را راه نجات بداند. خود مردم غرب از سیستم حاکم بر خودشان که همه را به برده کار و مصرف تبدیل کرده خسته شده و بالا آورده اند. سران سبز تازه دارند از آن برای مردم ما ظرف ایده آل می سازند و باز نه این که بخواهند همان ته مانده حقوق دموکراتیک در کشورهای غربی را که محصول مبارزه مردم این دیار است نهادینه کنند، که سران این موج به چیزی جز همین جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر قانع نیستند. منظور آن ها از شعار دموکراسی نهادینه کردن همان ترفند دایره ای کردن حرکت مردم از جناحی به جناح دیگر رژیم است. چرا که اگر این ترفند که نهال آن در زمان خاتمی زده شده نهادینه نشود، رژیم می بایستی دائم خطر آدرس عوض شدن مردم و به خیابان آمدن مطالبات اصلی و ریشه ای و در هم شکسته شدن فاصله های طبقاتی را پیش رو داشته باشد. این ها هدفشان این است که با این شعارها بتوانند پایه های حرکت دایره ای را در جامعه تثبیت کرده و حرکت اعتراضی مردم علیه کلیت حکومت را علیه یک جناح به نفع یک جناح دیگر حکومت تبدیل کنند .

در دوره خاتمی دیدیم که او با شعار دموکراسی آمد اما وقتی مردم آبادان برای نداشتن آب آشامیدنی تظاهرات کردند یا وقتی دانشجویان در ۱۸ تیر دست به اعتراض زدند، اتفاقاً آن که دستور شلیک و سرکوب را داد همین خاتمی بود، یعنی کسی که مدعی سرمدمداری جریان دموکراسی خواه بود. بنابراین با شعار دموکراسی جلو می آیند تا این دایره جناحی را کامل کنند.

آن بخش از اپوزیسیونی هایی که امروز لخت پریده اند وسط و جنبش جنبش می کنند ، آگاهانه یا ناآگاهانه پشت این نوع شعارها و ترفندها قرار گرفته اند، غیر مستقیم به فیچی نشدن این دایره کمک می کنند.

بگذریم از این که اساساً دوره تاریخی چیزی به نام دموکراسی بدون عدالت اجتماعی گذشته است. در همین کشورهای غربی افراد و نیروهای مترقی دقیقاً رو در روی همین دموکراسی رایج ایستاده اند و آن را کلاه گشادی سر جامعه می دانند و خواستار روابط انسانی تری هستند.

چگونه میشود کشوری داشت که در آن بهداشت و امکانات پزشکی مجانی نباشد، تحصیلات مجانی نباشد، کارگزارانش در سود سهمی نداشته باشند، فقر و بی خانمانی باشد،سیستم اقتصادی بر پایه چپاول و بهره کشی از مردم بنا باشد و بعد دموکراسی هم

مردمی با جهت گیری ضدّ طبقاتی از میان توده به کار نشسته بود. اما به دلایلی چند و از جمله یکی از مهم ترین آن ها عدم حضور یک نیرو ویا حتی شخصی با حداقل مشروعیت باعث گردید که کلاهمان را بگذاریم بالاتر که پس از ده سال از خاتمی به موسوی رسیده ایم و ذوق هم بکنیم و همان استقراغ دوران خاتمی را نشخوار کنیم.

حالا چه کسی به اندازه خود این ها منشاء پاسیویزم و انحراف و دور زدن به دور حرم مطهر امام می شود؟ آن که به هرزه علف ها و تعزیه گردان های رژیم و اربابان جهانی می تازد تا در حد توان خود به فیچی کردن این دایره کمک کند، یا آن که خاتمی و موسوی وکروبی و بلندگوهای امپریالیست ها و پادوهای آن را حامی جنبش مردم می دانند؟ آن که بی رو دریابستی در مقابل شعارهای انحرافی که دقیقاً منفعت رژیم و سرمایه داری جهانی در ایزوله کردن حرکت مردم است، می ایستد و خواستار شعارهای اصولی که نشان دهنده حقوق اکثریت جامعه است می شود، یا آن که بع بع کنان به دنبال تعزیه رژیم و غرب راه می افتد؟

چه کسانی به این توهم در میان مردم دامن می زنند که تا قدرت های بزرگ نخواهند چیزی عوض نخواهد شد؟ چه کسانی با ایجاد و دامن زدن به این توهم، اعتقاد به خود را از جامعه می گیرند وان را به جاهای دیگری وصل می کنند؟ مگرمعنی شعار انحرافی "اوباما، با اونایی یا با ما" این نیست که اگر اوباما با ما نباشد پیروز خواهیم شد؟ این نوع شعارها مال مردم نیست، مال مستخدمین فارسی زبان سرمایه داری جهانی و مستخدمین بیت رهبری است که حالا نقش سبز و مظلوم را بازی می کنند.

چیزی که اپوزیسیون یاد گرفته، نه افشای این گونه ترفندهای ریزو درشت و نه زدن علف های هرز برسرراه جنبش مردم است. بلکه در یک جمله صورت مسئله را ساده کردن که رژیم سرکوب کرد و تظاهرات چند صد هزارنفری تبدیل به دها هزار نفری شد. زنانی که در جریان انقلاب با کودکان به پشت بسته به مقابله با لشگرهای زرهی شاه رفتند، مردمی که سی سال است حتی یک روز هم از پا ننشسته اند، طبعاً از سرکوب نمی ترسند. آن چه کمر آن ها را شکسته و بحران بی اعتمادی را ایجاد نموده، دردرجه اول همین رژیم از اصلاح طلبش گرفته تا سلمانی نرفته اش، و در درجه دوم همان اپوزیسیون خیانت کار و مزدور و آنان که بع بع کنان دور تعزیه هستند. آن که روزی شعار اسلام انقلابی و ضدّ سرمایه داری و مبارزه علیه امپریالیست را می داد، حالا خودش نوکر امپریالیست ها شده و التماس دعا دارد که استخدام رسمی شود. یک روز برای دعوای امپریالیست ها با رژیم دایره و تنبک به دست می گیرد و یک روز خواستار حفظ جان موسوی و تعویض ولایت از خامنه ای به منتظری می شود.

بخشی از ادامه آنان که روزی حماسه سپاهکل را آفریدند، و بخشی از آنان که مدعی چپ و کمونیست بودند، حالا یک روز برای خط ضد استکباری امام راحل سینه می زنند و یک روز هم برای نخست وزیر مخلوع و رئیس بنیاد شهید همین رژیم آب از لب و لوجه شان راه می افتد. یا در زدوبند با نهادهای دموکراتیک امپریالیست ها می خواهند انقلاب کارگری کنند و یا دچار رمانتیسم انقلابی شده و ادامه مسیر موج سبز را به دیکتاتوری پرولتاریا نوید می دهند.

ادامه در صفحه 9

کشورهای غربی از سلاح دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زنان و مسئله هسته ای و ... هم به عنوان یک ابزار فشار در مقابل رژیم از آن استفاده می کنند و هم برای به انحراف کشیدن مسیر مبارزه مردم . برای همین هر به اصطلاح هنرمندی، روشنفکری، فیلمسازی، فعال سیاسی، فعال زنانی و..... که با خواست آن ها حرکت کند و از خط مورد نظر آن ها در ایران همراهی کند، تمام امکانات تبلیغی و رسانه های خود را در اختیارش می گذارند. برای تقویت خط و اهدافشان در ایران چنین افرادی را جایزه باران می کنند.... در طی این سال ها حجم جایزه هایی که به این افراد اهداء کرده اند در تاریخ کشورهای منطقه بی سابقه است.

اگر پیش تر از سی سال قبل شاملو در مقدمه ترجمه کتاب "مرگ کسب کار من است" می نویسد که جایزه نوبل ادبی به کسانی تعلق می گیرد که مبلغ تفکر غرب هستند، یا بعد از چند دهه تازه افشاء می شود که جایزه نوبل ادبی به کتاب "دکتر ژیاگو" اثر بوریس باسترناک با دخالت سازمان سیا داده می شود، امروز دیگر مشخص است که این جایزه ها برای چه اهدافی خرج می شود.

تازه آن زمان جریان های قویی در عرصه هنری و ادبی علیه سیاست های حاکمیت سرمایه در عرصه جهانی وجود داشتند و آدم های تأثیر گذاری بودند که مقابل روشنفکران وهنرمندان خود فروخته می ایستادند، و مثل امروز نبود که میدان در مقابل هنرمندان و روشنفکران جیره خور این گونه خالی باشد و دولت ها نه فقط هنرمند را که خود هنر را هم صاحب شده باشند.

اگر مردم به خاطر فشار سرکوب و فقر به سمت هر روزنه ای که می بینند هجوم می برند تا شاید راه نجاتی پیدا کنند، بحث دیگری ست. اما تهوع آور نقش گروهی از به اصطلاح روشنفکران و استادان دانشگاه ها و هنرمندان است که با تعزیه رژیم و کشورهای غربی هم سویی می کنند. ترفندهای یک مشت آدمکش و غارتگر گردن کلفت را توجیه تنوریک کرده و در غالب مباحث هنری آن را ترویج می کنند. برای این که تگه استخوانی از دست نهادهای وابسته به این دولت ها بگیرند ، زبونانه در این دستگاه ها کرنش می کنند.

و تهوع آورتر این که بخشی از همین اپوزیسیون و چپ وطنی می خواهد از زیر قبای کروبی و امثالهم جنبشی پرولتری بیرون بکشد و به این وسیله زیر قبا رفتن را توجیح کند، و به هر کس که می خواهد در حد توان خود به زدن هرزه علف های سر راه مبارزات مردم کمک کند، اشکال می گیرند که به پاسیویزم کمک می کند. در حالی که چه بی خبر چه با خبر، دقیقاً تمامی آن ها که بازی بالایی ها یعنی دولت های امپریالیستی و رژیم را در جهت مهار کردن و انحراف مسیر حرکت مردم نادیده گرفته و نفی می کنند، درست در جهت پاسیو کردن جامعه کار می کنند. چرا که اگر بالایی ها موفق شوند تا از گسترده شدن حرکت و وصل آن به ما بقی اقشار به خصوص ندارها جلوگیری کنند، توانسته اند یک دوره آن را به عقب انداخته و منفعل نمایند.

همان طور که اگر فشار موجود در جامعه با تعزیه خاتمی چی ها در جا نمی زد، نه تنها یک دوره ده ساله عقب نمی افتاد بلکه رادیکال تر به راه خود ادامه می داد و آن راه امکان داشت از این بوزینه ها سر در آورد، و چه بسا که رژیم تا کنون سرنگون و حاکمیت

وقتی جامعه می بیند رژیم تحت شعارهای ضدّ استکباری ! ابتدایی ترین آزادی های فردی را در جامعه سرکوب کرده و در زیر چتر همان شعارها تمام کثافت کاری هایش را پیش می برد. بخشی از جامعه خود به خود در حرکت عکس العملی به رژیم به سمت دیگر متمایل شده و حساسیت خود را نسبت به ارزش های ضد انسانی سرمایه داری از دست می دهد.

وقتی در این میان نیرویی که از حداقل مشروعیتی در مردم برخوردار باشد و بتواند از حرکت عکس العملی بخشی از جامعه جلو گیری کرده و آن را در بستر اصلی هدایت کند وجود ندارد، دست رژیم باز است که مانور دهد و جامعه را از دایره ای به دایره ای بکشانند.

رژیم راه می دهد این موج سبز بالا بیاید تا نشان دهد که تضاد جامعه با من این نیست که یکی کارتن خواب است و دیگری صاحب همه

اگر پیش تر از سی سال قبل شاملو در مقدمه ترجمه کتاب "مرگ کسب کار من است" مینویسد که جایزه نوبل ادبی به کسانی تعلق می گیرد که مبلغ تفکر غرب هستند، یا بعد از چند دهه تازه افشاء می شود که جایزه نوبل ادبی به کتاب "دکتر ژیاگو" اثر بوریس باسترناک با دخالت سازمان سیا داده می شود، امروز دیگر مشخص است که این جایزه ها برای چه اهدافی خرج می شود.



چیز، بلکه تضاد ما همین است که یکی سازش با استکبار می خواهد و سردمدارانش امثال موسوی و کروبی هستند و یکی مخالف استکبار جهانی که سردمدارانش باند رهبری و احمدی نژاد هستند.

گر چه هر دو جناح رژیم در اصل برگزاری تعزیه و دوار کردن حرکت جامعه با هم یکی هستند، اما خارج از آن هر یک دنبال سهم خود در قدرت هستند و ابایی ندارند که در صورت لزوم مهره های خود را هم قربانی کنند . یا اگر لازم باشد به خاطر اینکه امثال موسوی در جامعه نسوزند و دوباره اعتبار بگیرند تا بتوانند حرکت های اعتراضی را کنترل کنند ، دستگیر و مدتی زندانی شوند .

در این میان کشورهای غربی نیز به دنبال فشار آوردن به رژیم وتعديل آن هستند تا دست از ادعای شراکت بردارد. هر یک به نوبه خود می خواهند از پتانسیل اعتراضی موجود در جامعه به عنوان یک اهرم برای پیش برد اهداف خود استفاده کنند ، هر تضادی که دو جناح حکومت با هم داشته باشند و هر تضادی که کشورهای غربی با حکومت داشته باشند ، اما همه آن ها در جلوگیری از انقلاب واقعی و به ثمر نرسیدن خواسته های مردم زحمتکش، منافع مشترک و همکاری مشترک دارند.

باشد؟ مگر همین دموکراسی رایج در جوامع به اصطلاح پیشرفته و دموکراتیک وجود ندارد؟ پس چرا گرسنگی هست؟ چرا بی خانمانی هست؟ چرا تمامی فشارها روی زحمت کشان و مزدبگیران است؟ چرا اعتیاد و تن فروشی هست؟ می بینیم به نسبتی که شکاف بین فقرا و ثروتمندان بیشتر می شود، دایره رنج های جامعه نیز بزرگتر می شود.

پس این گونه دموکراسی رایج در همین کشورها تأثیری جز دایره ای کردن حرکت جامعه نداشته است. این دموکراسی نمی تواند کوچک ترین اثری بر ریشه اصلی درد بگذارد، اما می تواند نتیجه چاقو را بر گردن توده زحمتکش برنده ترنماید. به همین جهت عناصر مترقی این دیار رو در روی این نظام و دموکراسی اش ایستاده اند. از این رو حرکت موج سبز نسبت به مبارزه مردم جهان یک دوره عقب است.

تازه این یک توهم است اگر فکر کنیم با گرایش به ارزش های نئولیبرالی، ایران، اروپا یا امریکا می شود. اگردر این کشورها حقوق اولیه ای نهادهینه شده و ته مانده ای از یک حقوق دموکراتیک هنوز موجود است، به این دلیل است که آن ها یک روند دگرگونی صنعتی را طی کرده و جنبش های قوی اجتماعی متناسب با دوره خود را از درون دوره صنعتی بیرون داده اند، ولی حالا همین روند در همین کشورها به دلیل گذار خود از مرحله سرمایه داری به مرحله امپریالیسم و نئولیبرالیسم و نئو کانت ها و ... به بن بست رسیده و دیگر جوابگو نیست چه رسد به دیگر جوامع که بخواهند از پس مانده غذای دیروز غرب الگو برداری کنند.

این ریل حقوق بشری و دموکراسی غربی به علت تهی بودن از طلب اصلی مردم یعنی تقسیم ثروت جز این که جامعه از هویت و ارزش های انسانی اش تهی کند و خواسته های عدالت خواهی اش به سرو سامانی نرسد و در نهایت به سرنوشت چین و شوروی و اروپای شرقی دچار شود، حاصل دیگری ندارد.

اما اگر امروز بخشی از جامعه ایران به مدل زندگی اسارت بار غربی گرایش پیدا کرده، به دلیل کثافت کاری های همین حکومت است. این رژیم چون مدعی شراکت جهانی و خلافت اسلامی است (تضادش هم با امریکا دقیقاً از همین زاویه است) برای این که در عمل نشان دهد که توان شراکت را دارد، تمامی مناسبات اجتماعی و اقتصادی را هم سو با سیاست های سرمایه داری جهانی جلو برده و تمامی سنت ها و روابط اجتماعی و انسانی و هویت جامعه و تمام تولیدات داخلی را به سمت نابودی سوق داده و مصرف گرایی و ارزش های سرمایه داری را در جامعه ترویج داده است.

زیر پوشش شعار مبارزه با تهاجم فرهنگی، بیش ترین تهاجم را به فرهنگ ایران کرده است.تمام حرمت ها و مرزهای اعتقادی و ارزش های انسانی را در جامعه تخریب و ارزش های سرمایه داری از نوع امریکایی آن را در جامعه جای گزین کرده است. اگر شعار تهاجم فرهنگی سر می دهد یا امروز روی علوم انسانی غرب در دانشگاه ها انگشت می گذارد، برای این است که می خواهد این مدل امریکایی، یعنی سرمایه داری لجام گسیخته را در کانال خود با رو کش اسلامی در جامعه جلو ببرد. این روکش اسلامی را برای توده های منطقه و سهم خواهی جهانی احتیاج دارد. سردمداران موج سبز نیز برای همین تلاش دارند که این روکش اسلامی حفظ گردد. به قول خودشان مردم را دوباره با آن آشتی دهند.



دو گام به پس: کمپین مردان با حجاب و موضع گیری ها در مورد مرگ منتظری

بهرام رحمانی
bamdadpress@ownit.nu

اخیرا دو واقعه ای که روشننگران راست و لیبرال چپ ایران را دو گام به پس برد؛ اولی اقدام ظاهرا تابوشکنی «کمپین مردان با حجاب» و دومی موضع گیری هایی که پس از مرگ آیت الله منتظری اتخاذ گردید.

«کمپین مردان با حجاب»

مجید توکلی، دانشجوی اخراجی دانشگاه امیرکبیر، در تجمع ۱۶ آذر روز دانشجو، در این دانشگاه سخنرانی کرد و بعد از خروج از دانشگاه، مامورین امنیتی او را بازداشت کردند.

ساعتی بعد از بازداشت مجید توکلی، خبرگزاری های حکومتی فارس که به سپاه پاسداران و دیگر ارگان های امنیتی نزدیک است و ایرنا، خبرگزاری رسمی حکومت ایران، با انتشار عکس هایی از توکلی که مقنعه آبی و چادر سیاه بر سر داشت ادعا کردند که او بعد از سخنرانی اش با سر کردن چادر، قصد فرار از دانشگاه را داشته است.

در حالی که علی توکلی، برادر مجید توکلی، از نحوه دستگیری برادرش، به رادیو فردا گفت: «مجید دانشجوی دانشگاه امیرکبیر است؛ امسال هم در بندرعباس تحصیل می کرد. او را به بندرعباس تبعید کرده بودند و روز ۱۶ آذر ماه برای سخنرانی به تهران دعوت شده بود. مجید به تهران می آید و برای دانشجویان سخنرانی می کند اما بعد از سخنرانی، آن طور که شاهدان به ما گفتند، نیروهای امنیتی او را سر چهارراه کالج دستگیر می کنند. اما این که مجید لباس زنانه به تن داشته است همه ساختگی است و واقعیت ندارد. افراد زیادی به عنوان شاهد آن جا بوده اند که دیده اند مجید با چه لباسی از دانشگاه خارج شده بود. یک کاپشن مشکی رنگ به تن داشته و با همان هم از دانشگاه خارج شده است. متأسفانه الان هم از وضعیتش هیچ خبری نداریم... او نیاز به فرار کردن نداشت چون خودش با قرار وثیقه بیرون بود و وقتی می خواستند می توانستند احضارش کنند... آن جور که شاهدان اظهار کرده اند و ما شنیده ایم گویا یک ون سفید رنگ بدون پلاک و یک پژوی ۴۰۵ که پلاک دولتی داشته است آن ها را تعقیب می کنند. سر چهار راه کالج به شدت آن ها را می زنند و بعد هم با خودشان می برند...»

دستگیری و انتشار عکس مجید توکلی با چادر، واکنش های گسترده ای در پی داشت. بسیاری از سازمان ها و شخصیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این اقدام خبرگزاری های حکومتی را شدیداً محکوم کردند. عفو بین الملل با انتشار بیانیه ای خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط محید شد.

در این میان برخی از چهره های فرهنگی، هنری و اجتماعی که عموماً طرفداران حرکت سبز اسلامی به رهبری موسوی و یا گرایشات لیبرالی محسوب می شوند، با بر سر کردن حجاب و انتشار عکس هایشان با توکلی اعلام همبستگی کردند. ظاهراً پیام مردان محببه این

بود که حجاب زنانه را مایه تحقیر نمی دانند که انتشار عکس های مجید توکلی با حجاب زنانه باعث تحقیر او شود.

در حالی که حجاب تنها یک پوشش معمولی نیست، بلکه ابزار اسارت زن و تحقیر حرمت انسانی اوست؛ به ویژه در کشوری هم چون ایران که حجاب اجباری است و به زور سرنیزه بر زنان تحمیل شده است استفاده برخی از مردان از آن، حتا به عنوان اعتراض هم باشد اقدامی نادرست و عقب مانده است.

اجباری بودن هر چیز و در این جا حجاب تحقیر و توهین بزرگ و آشکاری به انسان ها در جامعه ماست. بنابراین، در شکل و محتوا به کارگیری شیوه هایی از قبیل کمپین مردان با حجاب، بیش از آن که به نفس مبارزه رهایی بخش کمک کند به آن لطمه می زند. چه نیک بود که به جای کمپین مردان با حجاب، یک کمپین علیه حجاب با خواست لغو حجاب اجباری و آزادی فوری زندانیان به ویژه مجید توکلی راه می افتاد! با ابزارهای کهنه و ارتجاعی نمی توان یک مبارزه پیشرو و مدرنی را با خواست ها و شعارهای آزادی خواهانه و برابری طلبانه سازمان دهی کرد و پیش برد.

حجاب یک پوشش معمولی زنانه نیست که زنان خود به دل خواه انتخاب کرده باشند آن هم در جامعه ما که حتا عدم رعایت آن نیز جرم محسوب می شود و پایه های ایدئولوژی اسلامی را به لرزه درمی آورد. بنابراین، حجاب سمبل اسارت و تحقیر زن است. در یک جامعه آزاد طبیعی است که کسانی هم با اراده خود حجاب سر کنند اما اکثریت زنان آن را قبول ندارند. وقتی مردانی به عنوان اعتراض کمپین چادر سر کنی راه می اندازند، مبارزه جدی علیه حجاب اجباری و به طور کلی مبارزه علیه کلیت حکومت اسلامی را لوٹ می کنند.

شکی نیست که مبارزه علیه حکومت اسلامی، نباید تنها محدود به سرنگونی این حکومت باشد، بلکه باید برای کنار زدن تمام قوانین مذهبی و سنت های عقب مانده تلاش مداوم و پیگیر فرهنگی و روشنگری نیز صورت گیرد تا افکار عمومی پیشرو و مدرنی ساخته شود.

سیستم سرمایه داری نیز سنت های کهنه و زن ستیز و مردسالار که ریشه در مذهب و روابط و مناسبات عقب مانده دارد را بازتولید می کند، پس مبارزه در راه نقد مذهب و قوانین ارتجاعی آن، نباید جدا از مبارزه علیه سیستم سرمایه داری باشد.

در حالی که طیف های ملی، مذهبی، لیبرال و غیره نه تنها به طور جدی علیه همه این سنت ها و قوانین اسلامی مبارزه نمی کنند، بلکه تحت عنوان «احترام به باور توده ها»، این بی عملی خود را توجیه نیز می کنند. آن ها از موضع طبقاتی خود حرکت می کنند و علیه اجحاف و ستم و تبعیض و استثمار سرمایه داری حرکت نمی کنند. از این رو، بی جهت نیست که آن ها مخالف سرنگونی حکومت اسلامی هستند و حتا در خارج کسور نیز تا آن جا که زورشان می رسد مانع سردادن شعار سرنگونی حکومت اسلامی در تظاهرات ها می شوند.

موضع گیری ها در مورد مرگ آیت الله منتظری
حسینعلی منتظری، روز شنبه ۲۸ آذر 1388 در سن ۸۷ سالگی درگذشت. بدنبال مرگ وی،

گرایشات مختلفی از راست تا چپ موضع گیری و اظهارنظر کردند. برخی در موضع گیری های خود، او را مدافع سرسخت آزادی و حقوق بشر معرفی کردند. در حالی که واقعیت ها غیر از این ادعاها است.

نقش و جایگاه منتظری در حکومت اسلامی ایران، به حدی مهم و تعیین کننده بود که «نایب امام» شد. مسئولیت های منتظری پس از انقلاب، عبارتند بودند از: ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی، امام جمعه تهران و قم، قائم مقام رهبری، مسئول نصب قضات، ائمه جمعه و نماینده ولی فقیه در دانشگاه ها و سپاه، تعیین اعضای هیات عفو زندانیان، تعیین شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم. تعیین نماینده امام جهت تعیین هیات 7 نفره واگذاری زمین، جذب و ارسال کمک های مردمی به جبهه ها در طول هشت سال جنگ، مؤسس و ریاست عالی دانشگاه امام صادق و مرکز جهانی علوم اسلامی و مدرسه دارالشفاء قم، سرپرستی و تولید برخی مدارس علمیه در قم، مبتکر هفته وحدت و ولایت، و ... تالیف بیش از 30 اثر فقهی، اصولی، اجتماعی، کلامی، تاریخی، حقوقی و سیاسی.

منتظری ریاست خبرگان قانون اساسی را به عهده داشت و در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی را ایفا کرد. وی از عوامل کلیدی در گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به شمار می رود. او، در سال ۱۳۶۴، از سوی مجلس خبرگان رهبری، به ادامه رهبریت پس از مرگ روح الله خمینی، به عنوان قائم مقام خمینی تعیین شد و رسماً به جامعه اعلام گردید.

اما پس از بازداشت مهدی هاشمی، منتظری که هاشمی را بی گناه می دانست به نشانه اعتراض درس های خود را تعطیل کرد. مهدی هاشمی که در افشای ماجرای مک فارلین نقش مهمی داشت به دلیل یک سری اتهامات مجرم شناخته شده و در سال ۱۳۶۶ اعدام شد. تلاش های منتظری برای نجات او، که برادر داماد او بود، بی ثمر ماند.

از سوی دیگر، در جناح بندی های درونی حکومت اسلامی، رقبای منتظری فرصتی گیر آوردند تا هر چه بیش تر او را به حاشیه برانند. هنگامی که نامه ای از بیت رهبر در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۶ خطاب به آیت الله منتظری منتشر شد، موقعیت او را شکننده تر کرد. سپس جواب منتظری در نامه ای به تاریخ ۱۳۶۸/۱/۷، که در آن درخواست کرده بود رهبری به انتخاب مجلس خبرگان واگذار گردد؛ سرانجام برکناری منتظری از قائم مقامی رهبری، با نامه خمینی در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۸، توسط رسانه های جمعی منتشر شد. پس از بروز این اختلافات و به ویژه انتقاد منتظری از اعدام های «بی رویه» زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، به طور کلی نظر خمینی از قائم مقام خویش برگشت و در آخرین نامه ای که به خمینی منسوب شده است منتظری را «ساده لوح» خوانده و نوشت: «شما پس از این وکیل من نمی باشید».

باین ترتیب، منتظری، بیش از ده سال در راس حکومت اسلامی و نفر دوم این حکومت در کنار خمینی، کلیه سرکوب ها، جنایات و کشتار این حکومت را مورد تأیید قرار داده بود. او هیچ اعتراضی به برقراری آپارتاید جنسی و سرکوب سیستماتیک زنان، سرکوب و بی حقوقی کارگران، کشتار مردم ترکمن صحرا، کشتار مردم کردستان، اعدام های بدون محاکمه خلخالی، حمله به دانشگاه ها و انقلاب ارتجاعی فرهنگی، به شکنجه، تجاوز و اعدام هزاران

نفر در زندان های مخوف اسلامی تا تابستان سال 1367 نکرد. در واقع به قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، به «زیاده روی ها» و «اعدام های بی رویه» انتقاد کرد، بدون این که مستقیماً نفس اعدام را محکوم و رد کند.

حتا وی در آخرین موضع گیری خود نگرانی خود از به خطر افتادن موقعیت حکومت اسلامی و «اسلام مظلوم» را صریحاً به زبان می آورد. منتظری در یکی از آخرین موضع گیری های خود که در رسانه ها انتشار یافته، در «خبرخواهی» حکومت اسلامی و رعایت قانون اساسی، به جانیان آن، چنین نصیحت می کند: «... در خاتمه برای چندمین بار به عنوان نصیحت و خبرخواهی برای حاکمیت یادآور می شوم: راهی که مسئولین و تصمیم گیرندگان نظام در پیش گرفته اند جز به ضرر دین و دنیای خودشان و مردم نخواهد بود. تمکین به همه اصول قانون اساسی و به رسمیت شناختن حقوق ملت و عمل به آن بهترین راه برای نشان دادن حسن نیت حاکمیت است. انحصارطلبی و خودمحوری و استبداد و اعمال خشونت در مقابل مردم، و محاکمات غیرشرعی و غیرقانونی فعالان سیاسی خدمتگزار و شناخته شده و محکومیت های سنگین برای آنان، عاقبتی جز انزوای بیش تر کشور و نظام در دنیا و فاصله گرفتن بیش تر مردم از حاکمیت و تخریب و مشوه نمودن چهره اسلام مظلوم و در نهایت غضب و خشم خداوند را به دنبال نخواهد داشت. امیدوارم مسئولین مربوطه هرچه زودتر مسیر باطل خود را اصلاح نمایند و رضایت خالق و خلق را تحصیل نمایند.» (والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته . ۱۰ آذر ماه ۱۳۸۸ ، حسینعلی منتظری)

نباید فراموش کرد که منتظری یک مسلمان معمولی نبود، بلکه او در مقام یک آیت الله، بسیاری از فتواهای ارتجاعی را صادر کرده است و مروج و مبلغ و تدوین کننده قوانین شریعت اسلامی و قدوسیست احکام الهی و از جمله قوانین وحشیانه ای هم چون قصاص و سنگسار بود. بنابراین، منتظری نه ازادی خواه بود و نه طرفدار عدالت و حق بشر.

اساس بحث در این جا، بر سر بررسی کارنامه منتظری نیست، اتفاقاً بحث اصلی بر سر بیان واقعیت هاست! بحث بر سر تحریف واقعیت ها توسط کسانی است که ادعای ساختن جامعه بهتری را دارند. در حالی که در روز روشن خاک به چشم جامعه می پاشند و فداکاری ها و مبارزه مردم حق طلب و عدالت خواه و آزادی خواه را به قهقرا می برند.

در اوضاع متحول سیاسی کنون جامعه مان که از یک سو خیزش میلیونی مردم علیه حکومت اسلامی در جریان است و از سیو دیگر رقابت جناح های درونی حکومت تشدید یافته، مرگ منتظری ابعادی سیاسی به خود می گیرد. اما برای منتظری، جایگاه «مدافع آزادی و حقوق بشری» تراشیدن، راه را برای دیگر آیت الله های کمی «ملایم» و «منتقد زیاده روی ها» باز می کند و در جهت تثبیت جناح اصلاح طلبان درون حکومتی و بیرون از آن، یعنی بقای حکومت اسلامی از نوع دیگر را باز می گذارد. این سیاست اگر گرایشات اصلاح طلب درون و بیرون حکومت را تقویت می کند بر عکس، برای گرایش چپ جامعه، بسیار خطرناک و مضر است. هر چند که لیبرال چپ ها برای منتظری جایگاه غیرواقعی می تراشند، همواره بین دو صندلی می نشینند و منتظر حوادث می مانند تا با جهت وزش باد هم سو شوند. گرایشاتی که در هر حرکت و



موضع گیری های خود و به عناوین مختلف جناح سبز حکومت اسلامی را مستقیم و غیرمستقیم تقویت می کنند. آن ها به هر ترفندی متوسل می شوند تا سیاست های راست خود را پیش ببرند. از این رو، گرایشات ملی و مذهبی و لیبرال و غیره نه با سیاست های

کمپین مردان با حجاب و نه با سیاست های منتظری قادر نیستند جلو فروپاشی حکومت اسلامی و رهایی جامعه ایران از خرافات مذهبی و ستم و استثمار سرمایه داری را بگیرند. زیرا در مقابل همه گرایشات راست و لیبرال چپ، یک جنبش قوی کمونیستی در همه

انسانی که دلش برای جامعه آزاد و برابر و عادلانه و انسانی می طبد بی درنگ به صف مبارزه علیه سرمایه داری و سرنگونی کلیت حکومت اسلامی می پیوندند. ششم دی 1388 - بیست و ششم دسامبر 2009 منبع: "یادداشت‌های هفته سایت دیدگاه

بازدید احمدی‌نژاد از بولیوی: چهره واقعی حکومت ایران

بیانیه‌ی سازمان "ال میلitantه" در بولیوی
ترجمه : بابک کسرایی

بازدید رئیس‌جمهور اسلامی ایران، احمدی‌نژاد، از بولیوی جار و جنال رسانه‌های ارتجاعی در کشور و خارج را برانگیخته است. شاید مفتضح‌ترین نمونه ماریا آناستازیا اوگریدی است که مقاله‌ای در وال استریت ژورنال نوشته است با عنوان "پایان دموکراسی بولیوی". مقالات و سرمقاله‌های مشابه در تمام رسانه‌های سرمایه‌داری در بولیوی منتشر شده‌اند.

ما انقلابیون بولیوی این کارزار ریاکارانه‌ی ماموران امپریالیسم آمریکا و صاحبان رسانه‌های در خدمت اولیگارش‌ی را محکوم می‌کنیم. خانم اوگریدی چه حقی دارد صحبت از دیکتاتوری در بولیوی کند وقتی که علناً از کودتا در ونزوئلا در آوریل 2002 دفاع می‌کرد، از رژیم قاتل مسا که مسئول قتل ده‌ها بولیویایی در ال آلتو در زمان مبارزه علیه خصوصی‌سازی گاز بود، دفاع می‌کرد و اخیراً حمایت کامل از کودتای نظامی در هندوراس به عمل آورده؟

رسانه‌های راست‌گرای بولیوی چه حقی دارند از کسی انتقاد کنند وقتی حامی تمام و کمال تمام دیکتاتورهایی که این کشور از شان رنج کشیده بوده‌اند و درگیر کودتایی علیه حکومت مشروع اوا مورالس در سپتامبر سال گذشته بودند؟

روزهایی که سیاست‌های خارجی و داخلی بولیوی در واشنگتن یا در دفترهای سفارت آمریکا در لا پاس تعیین می‌شد واقعا و به کلی تمام شده. بولیوی حق دارد با هر کشوری می‌خواهد روابط تجاری و دیپلماتیک برقرار کند.

اما ما مارکسیست‌های انقلابی نگران اندیشه‌ی دیگری هستیم که در رابطه با بازدید احمدی‌نژاد در کشورمان تبلیغ شده است: این اندیشه که حکومت ایران به نوعی "ضدامپریالیست" و "انقلابی" است و این‌که سیاست خارجی انقلاب بولیواری باید با اصل "چندقطبی" پیش برود که در واقع یعنی اصل "دشمن دشمن من، دوست من است".

اول باید به روشنی بگوییم که حکومت جمهوری اسلامی در ایران حکومت انقلابی نیست. انقلاب ایران که در سال 1979 پیروز شد انقلاب توده‌ای حقیقی با مشارکت فعال طبقه‌ی کارگر، جوانان، دهقانان، سربازان، زنان و غیره بود. عامل تعیین‌کننده‌ای که شاه منفور را پایین کشید اعتصاب عمومی کارگران نفت بود. میلیون‌ها کارگر "شورها" (مقاله‌ی اسپانیایی از کلمه فارسی استفاده می‌کند-م) را در کارخانه‌هایشان به راه انداختند و کنترل و مدیریت این کارخانه‌ها را به دست گرفتند.

میلیون‌ها دهقان زمین زمین‌داران بزرگ را تصاحب کردند (چنان‌که امروز در بولیوی چنین عزمی دارند). دانشجویان مدارس و دانشگاه‌ها را اشغال کردند و به دموکراتیزه

کردن آن‌ها و پایان دادن به نخبه‌گرایی حاکم بر آن‌ها پرداختند. سربازان هم "شورها"ی خود را برپا کردند و به تصفیه ارتش از افسران ارتجاعی پرداختند. ملیت‌های تحت ستم (کردها، اعراب، آذری‌ها و ...) به آزادی رسیدند. مردم ایران به طور کل یوغ امپریالیسم را کنار افکندند.

اما حکومت فعلی جمهوری اسلامی در ایران در دوره‌ی بین 1979 تا 1983 دقیقاً با سرکوب این انقلاب از طرف روحانیون اسلامی بنیادگرا بر پا شد. در دوره‌ای چند ساله تمام فتوحات انقلاب 1979 نابود شدند. زمین به زمین‌داران باز داده شد و دهقان‌هایی که آن‌را تصاحب کرده بودند اخراج شدند. شورها نابود شدند و شوراها را جایشان را گرفت و کارگران دیگر حق سازماندهی یا اعتصاب نداشتند. تفسیر خاصی از اسلام بر کل جمعیت تحمیل شد و نتیجه وحشیانه‌ترین انکار حقوق زنان و ایجاد فضایی از سرکوب ایدئولوژیک برای اکثریت جمعیت بود.

ربودن و سرکوب انقلاب کارگران و مردم در سال 1979 از طرف روحانیون اسلامی بنیادگرا تنها به خاطر سیاست‌های غلط تمام سازمان‌های چپی ممکن شد که فکر می‌کردند می‌توانند با روحانیون مسلمان به رهبری آیت‌الله خمینی (که آن‌ها "ضدامپریالیست" می‌خواندند) جبهه‌ی متحد تشکیل دهند. آن‌ها بهای سنگینی برای اشتباهات خود پرداختند. در دوره‌ای چهار ساله با حملات هر روز وحشیانه‌تر علیه چپ بود که قدرت جمهوری اسلامی روی چیزی که انقلابی کارگری و ضدامپریالیستی بود تحکیم شد. روحانیون مسلمان برای دستیابی به این هدف عبا‌ی ضدامپریالیستی تن کردند و ماجرای سفارت آمریکا را سازمان دادند و ماهرانه از جنگ با عراق سواستفاده کردند. تا سال 1983 تمام احزاب چپ ممنوع شدند (علیرغم حمایتشان از جبهه متحد با خمینی) و حدود 30 هزار مبارز از گروه‌های دیگر چپ رفورمیست، ناسیونالیست و انقلابی کشته شدند. این‌ها ریشه‌های جمهوری اسلامی کنونی در ایران است. این نه حکومتی انقلابی که حکومتی است که با سرکوب انقلاب متول شده است.

وضعیت کنونی پیش روی جوانان، کارگران و دهقانان انقلابی در ایران وحشیانه‌ترین سرکوب حقوق پایه‌ای‌شان است. در ایران کارگران حق سازماندهی یا اعتصاب ندارند و اگر این قوانین را بشکنند با وحشیانه‌ترین سرکوب مواجه هستند. امسال وقتی حدود 2000 فعال کارگری تلاش کردند جشن اول ماه مه در تهران برگزار کنند، پلیس با سرکوب وحشیانه پاسخ داد و 50 نفر از آن‌ها دستگیر شدند (بعضی هنوز در زندان هستند). میلیون‌ها کارگر ایرانی ماه‌ها است حقوق نگرفته‌اند. آن‌ها وقتی سعی می‌کنند سازماندهی کنند با سرکوب وحشیانه‌ی پلیس مواجه می‌شوند.

در بولیوی یکی از نکات اصلی روند انقلابی مبارزه علیه خصوصی‌سازی (آب، گاز، شرکت‌های دولتی) بوده است اما در ایران احمدی‌نژاد خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی

جنبش های اجتماعی فعالیت پیگیر و مداوم و آگاهانه ای دارد که بر علیه ستم و استثمار سرمایه داری و حکومت اسلامی حامی سرمایه و هم چنین تمام گرایشات عقب مانده بورژوازی هم چون ناسیونالیسم و مذهب و نژادپرستی مبارزه می کند. بنابراین، هر

را سرعت داده (167 خصوصی سازی در 08-2007 و 230 مورد دیگر در 09-2008) از جمله خصوصی‌سازی ارتباطات، فولاد مبارکه اصفهان، شرکت پتروشیمی اصفهان، کارخانه سیمان کردستان و غیره. فهرست شرکت‌هایی که می‌خواهند خصوصی‌سازی کنند شامل بزرگترین شرکت پتروشیمی کشور و بیشتر بانک‌های بزرگ، شرکت‌های گاز و نفت، بخش بیمه و غیره است.

دولت احمدی‌نژاد در تلاش برای انحراف توده‌ها از مشکلات داخلی‌شان از امپریالیسم آمریکا انتقاد می‌کند اما حتی در مبارزه با دشمنی که از آن انتقاد می‌کند هم پیگیر نیست. دخالت نظامی آمریکا در عراق بر پایه‌ی انفعال دولت و طبقه حاکم ایران بود که تضعیف رژیم رقیب عراقی را فرصتی برای استحکام قدرت خود در منطقه می‌دید. حکومت ایران به جای طرفداری از مبارزه واحد انقلابی برای آزادی ملی در کشور همسایه، نقشی کلیدی در توقف این مبارزه و مشتت ساختن آن روی خطوط مذهبی داشت. این‌ها شرایطی است که باعث عروج جنبش راستین انقلابی توده‌های مردم علیه حکومت منفور جمهوری اسلامی و دولت احمدی‌نژاد شده است که از طریق تقلب انتخاباتی و با سرکوب اعتراضات به این تقلب به قدرت رسید.

روشن است که ما انقلابیون باید مخالف هرگونه حمله یا دخالت امپریالیستی در ایران باشیم همان‌طور که علیه امپریالیسم در کشور خودمان مباره کرده‌ایم. اما اشتباه گرفتن انقلاب با ضدانقلاب اشتباهی مرگبار است. متحدین طبیعی کارگران و دهقانان بولیوی، برادران و خواهران طبقاتی ما در ایران یعنی کارگران، جوانان و دهقانانی هستند که برای حقوق پایه‌ای‌شان مبارزه می‌کنند: پایان رکوب علیه اقلیت‌های ملی (کردها، آذری‌ها، اعراب و بقیه)؛ به رسمیت شناختن حقوق پایه‌ای اتحادیه‌های کارگری (حق اعتصاب، تظاهرات و سازماندهی)؛ و نان، شغل، بهداشت و تحصیلات برای همه.

ما باید دیپلماسی و روابط تجاری را از سیاست خارجی انقلابی تمیز دهیم. دولت رفیق اوو مورالس که بر پایه‌ی قدرت سازمان‌های اجتماعی کارگران از شهرها و روستاها بنا شده است نمی‌تواند باعث توهمی در مشخصه‌ی واقعی حکومت ارتجاعی احمدی‌نژاد شود که بر پایه‌ی سرکوب حقوق بنیادین دموکراتیک کارگران و دهقانان ایران بنا شده است.

سیاست بین‌المللی راستین انقلابی باید بر پایه‌ی وحدت‌جویی با کارگران، دهقانان و سرکوب‌شدگان جهان علیه بانکداران، سرمایه‌داران و امپریالیست‌های جهان باشد. بنیان نهادن سیاست خارجی انقلاب بر ائتلاف با هر حکومتی که با آمریکا به تخاصم می‌افتد، مستقل از مشخصه‌ی این حکومت‌ها، نه تنها غلط است که می‌تواند برای انقلاب بولیوی خطرناک باشد. ■

ادامه از صفحه 7

اینان هر رویدادی در داخل همه به هم می ریزند. گویا هیچ پایه تفکر و قدرت تشخیص رویدادها را ندارند. این رویدادهای اجتماعی و اخبار رسانه ای ست که جهت گیری آنان را تعیین می کند. با هر بادی تحلیل ها آنها به هم می ریزند و موج های اجتماعی آنان را به این سو و آن سو می کشاند.

یکی از دلایلی که مردم در داخل دایره تعزیه حکومت دور می خورند، انحراف همین اپوسیزون های اصلی آن دوران از اصول شان و در نتیجه خروج آن ها از بین مردم است، وگرنه کسی از مهره های خود رژیم سر در نمی آورد.

این جا بحث یا توقع این نیست که چرا تا کنون رژیم را سرنگون نکرده اند. حرف این است که اگر هر جریان و شخصی به اندازه توان و امکان خود درست می دید و درست حرکت می کرد، الآن وضعیت جامعه به گونه دیگری بود.

در این شرایط مشخص که گفتاران و لاشخوران رنگارنگ سعی در به هدر دادن پتانسیل اعتراضی و تثبیت دایره دو جناح رژیم و یا سرنگونی رژیم از بالا در چهار چوب حل تضاد امپریالیست ها هستند، وظیفه هر جریان و هر فرد است که سرنگونی این حکومت را تنها با هدف به ثمر رسیدن حقوق مردم به خصوص ندارها دنبال می کند، بایستی با همه توان ترفندهای حکومت و سرمایه داری جهانی را افشاء کند. چرا که مسیر حرکت مردم با زدن علف های هرزه و سوزاندن مسیرهای انحرافی باز می شود، وگرنه در حداکثر خوش بینی و حتی در صورت خروج از دایره تعزیه به ارتجاع دوران شاه باز خواهیم گشت که هم در مشروب فروشی سکولار باز باشد و هم در مسجد دموکراتیک ! بدون این که نظام چپاولگر سرمایه‌داری موجود در هم شکسته شده باشد. چرا که اگر فقط ساختار سیاسی حاکمیت موجود مورد هدف قرار گیرد و اصلی ترین طلب ندارها که همان تقسیم ثروت است بر جای بماند، طبعاً ضایعات حاصل از آن نیز نظیر بی کاری، اعتیاد، تن فروشی، بی خانمانی و ... بر جا خواهد ماند و جامعه از ارتجاعی به ارتجاعی می غلند.

این درس اصلی و بزرگ انقلاب پنجاه و هفت است که نباید یک بار دیگر در شکلی دیگر و با توهمی دیگر و این بار به دموکراسی تهی شده از فاکتور پایه ای یعنی عدالت اجتماعی اتفاق بیافتد. ■



معرفی کتاب

ارانی و دنیای او

اسد سیف

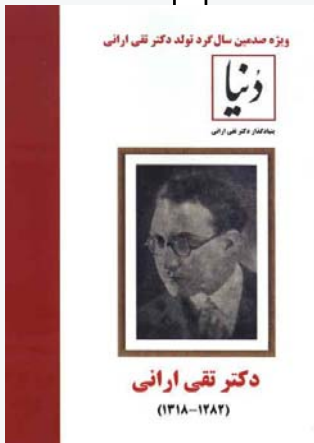
در تاریخ معاصر ایران، چهارده بهمن با نام دکتر تقی ارانی در پیوند است. او در این روز در زندان رضاشاه کشته شد. در جو سیاسی حاکم، در زمانی که همه چیز از منظر سیاست نگریده می شود، متأسفانه ما تا کنون نتوانسته‌ایم، متفکران تاریخ معاصر خویش بازشناسیم. سیاست‌زدگی ما را به روزمره‌گی کشانده و در چنین موقعیتی هیچ چیز در جای بایسته و شایسته خویش قرار ندارد. نگاه ما به مفاهیم و پدیده‌ها نتوانسته خود را از بند سیاست‌زدگی برهاند، چنان‌چه سیاست خود نیز در فرهنگ حاکم به دام "تقلیل‌گرایی" گرفتار آمده و از علم سیاست به دور مانده است. در چنین موقعیتی‌ست که دیده می شود؛ از نام و فکر ارانی تا کنون استفاده ایزاری شده. سازمان‌ها، احزاب و یا افرادی کوشیده‌اند در پس نام او برای خویش ارزش بیافرینند و در مقابل؛ هر آن کس که با اندیشه ارانی همخوان نبوده، او و نام او را از فرهنگ ایران طرد کرده است.

آنجا که فکر آزاد باشد و تفکر در آزادی بیابد، طبیعی‌ست همه دستاوردهای بشریت به راه تمدن، امری همگانی و به همه انسان‌ها تعلق داشته باشند. افکار مارکس کمونیست برای جویندگان غیرکمونیست علم و دانش همان اندازه ارزش دارد که برای کمونیست‌ها. این نه افکار "راست" سالوادر دالی، بلکه تخیل در آثار اوست که ارزشمند است. نگاه یک‌بعدی به انسان می تواند به فاجعه ختم گردد. از این روست که می بینم در مراکز دانشگاهی دنیای آزاد، افکار افراد بدون تعلق سیاسی آنان مورد سنجش قرار می گیرد. دکتر تقی ارانی، از جمله متفکران ایران است که هنوز در تاریخ فرهنگ ما ناشناس مانده. هیاوهی تبلیغاتی و ایزاری را اگر از نام او در این چند دهه بزدانیم، به زور چند صفحه مطلب در باره فکر و کار او به جا می ماند.

تفکر کمونیستی او باعث شده تا از سوی دیگران طرد گردد و نتیجه این‌که نامی شایسته از او در تاریخ ایران موجود نیست. باقر مومنی، اندیشمند صاحب‌نام ایران، در کتاب "دنیای ارانی" کوشیده است، بدور از هرگونه پیشداوری، سیمایی واقعی از او ارایه دارد. او کوشیده است تا شخصیت ارانی و فکر او را از دریچه آثارش بازیابد و ارزش نوشته‌هایش را با توجه به زمان و موقعیت کشور نشان دهد. مومنی تحقیق خویش را با مجله "دنیا" آغاز می کند، نشریه‌ای که در سال 1312بنیان گرفت و کمی بیش از یک سال در دوازده شماره انتشار یافت و اکنون با گذشت هفت دهه هنوز مطالبی از آن تازگی دارند. بر روی جلد مجله نوشته شده؛ "دنیا در مسائل علمی، صنعتی، اجتماعی و هنری از نظر اصول مادی بحث می کند."

با نگاهی به مطالب "دنیا" می توان پی برد که بسیاری از مقولات علمی و ادبی و هنری برای نخستین بار از طریق آن به جامعه ایران راه یافته: انتقال سینما و عکس با بی‌سیم، اتم و بُعد چهارم، تکامل و ارث، پسیکولوژی خواب، فضای چندبُعدی و فرضیه نسبی، اسرار سلول و اعصاب، فیلم و فیلم ناطق، عرفان و اصول مادی، جبر و اختیار، ماتریالیسم و ایدآلیسم، دیالکتیک منطق، ارزش و کار، زن و ماتریالیسم، هنر و ماتریالیسم، ارزش ادبی رمان، و...

هدف مجله را گردانندگان آن چنین اعلام داشته بودند؛ "مجله دنیا جدیت خواهد کرد فکر خوانند خود را با درجه تمدن امروزی بشر آشنا کرده، بدو مرتباً جریان و تکامل این تمدن را نشان دهد." دنیا که برای "منورالفکرهای جامعه منتشر می شد و می خواست بر آنها تأثیر بگذارد"، خوانندگان خویش را با آخرین کشفیات و اختراعات علمی و صنعتی جهان آشنا می کرد. از ماشینیسیم می نوشت،



نژادپرستی را محکوم، خطر فاشیسم را گوشزد می کرد، از برابری زن و مرد و حضور زن در جامعه سخن می گفت، از تئوری تکامل حیات می نوشت و به دستاوردهای پسیکولوژی می پرداخت، از ادبیات مدرن اروپا نمونه می آورد و به بازبینی ادبیات کهن ایران و این‌که به جهان گذشته تعلق دارند، تأکید داشت. حتا به پیرایش زبان فارسی توجه داشت. شاید جالب باشد که بدانیم واژه‌هایی چون؛ دبستان، دبستانی، بهبخشید، سپاسگزارم، سپاس دارم و...در این عرصه، از پیشنهادات شخص ارانی‌ست که در فارسی امروز به کار برده می شوند.

مجله دنیا را ارانی در جوّ پلیسی زمان رضاشاه، به همراه بزرگ علوی و ایرج اسکندری و با همکاری عده‌ای روشنفکران دیگر منتشر می کرد. خوانندگان مجله بیشتر دانشجویان و دانش‌آموزان بودند.

ارزش واقعی مقالات دنیا، بحث‌برانگیز بودن آن بود که خواننده را وادار به بحث می کرد. به قول انور خامه‌ای از یاران ارانی، دنیا صریحاً وارد مسائل روز کشور نمی شد ولی نسبت به بنیادهای جامعه آن روز...عمیقاً انتقادی بود...از دینامیسیم و تحرک اجتماعی و اقتصادی، و از شعر و هنر نو دفاع می کرد." با بازداشت ارانی و یاران او که به "گروه 53 نفر" معروفند، انتشار دنیا متوقف شد. اگرچه شخص ارانی در سن 37سالگی در زندان کشته شد ولی افراد این گروه که بسیاری از آنها در رابطه با "دنیا" به حلقه یاران ارانی درآمده بودند، سال‌ها بعد، از جمله نقش‌آفرینان عرصه سیاست، هنر و ادبیات در تاریخ اجتماعی ایران تبدیل شدند. آنان از تأثیرگذارترین افراد جامعه، پس از سقوط رضاشاه در ایران بوده‌اند. ارانی اما خود که بود؟ در پانزده شهریور

1281 در تبریز متولد شد، پس از اخذ دیپلم ، وارد مدرسه‌ی عالی طب تهران شد، در سال 1301 عازم برلین شد، در سال 1307 دکترا گرفت. مدتی در "السنه شرقی در دانشگاه برلین" به تدریس اشتغال داشت و تعدادی از آثار ادبیات کهن ایران را برای این دانشگاه آماده چاپ می کند. در فرنگ با نشریات "ایران‌شهر" و "نامه فرنگستان" همکاری داشت. در همین زمان با گروهی از ایرانیان "فرقه جمهوری انقلابی ایران" را بنیان می گذارند که سازمانی‌ست مخفی و برای سرنگونی رژیم رضاشاه، برای "استقرار حکومت ملی" مبارزه آغاز می کند.

پس از بازگشت به ایران، به عنوان معلم در مدارس صنعتی و هنرستان و دانشسرا به کار مشغول می شود. در کنار فعالیت‌های شغلی به فعالیت گسترده سیاسی و فرهنگی و اجتماعی روی می آورد. کار مخفی را در خفقان موجود با کار علنی پیوند می زند، گروه بزرگی از نسل جدید را به تکاپو می کشاند. در کنار مجله گروه‌های مطالعه، ترجمه، پژوهش تشکیل می دهد، می کوشد در صحت تئوری شناخت ماتریالیستی، واقعیت جهان خارج را در ذهن انسان، با استفاده از علوم مختلف توضیح دهد.

با نگاهی به آثار وی می توان دریافت که بسیاری از مفاهیم علمی را نخستین‌بار او در ایران طرح کرد و این چیزی‌ست که هنوز در باره آن ننوشته‌اند و جامعه ما با آن بیگانه است. باقر مومنی کوشیده است تا در "دنیای ارانی" به

گوشه‌هایی از آن بپردازد. تا کنون کسی به این شکل و از این زاویه به ارانی و کار او نپرداخته است. ارزش این کار نیز در همین است. در این‌که؛ در میان آثار ارانی و زندگی‌اش، سیمای تازه‌ای از او کشف گردد تا تابناک و جاوید در تاریخ ایران بدرخشد. در این شکی نیست که در کشاکش هویت‌یابی جامعه، ما دگربار به ارانی بازخواهیم گشت. کتاب "دنیای ارانی" را "انتشارات خجسته" در تهران منتشر کرده است. ■

معرفی کتاب

کتاب «انسوی وحشت» توسط حمید نیلوفر،

نویسنده افغان در شهر

تورنتو منتشر گردید.

در این کتاب حمید

نیلوفر به نگارش

خاطراتش به شکل یک

رمان بلند پرداخته

است که رنج نامه

دوجنسی‌ها و همجنس‌گرایان را در جامعه

اسلامی افغانستان حکایت می کند. حمید

نیلوفر با گذر از فراز و فرودهای زیادی تحت

شرایط دشوار بالاخره در کانادا پناهنده می

شود و زندگی را در این کشور از سر می

گیرد.

علاقه مندان می‌توانند این کتاب را از کتاب

فروشی‌های "سرای بامداد" و "پگاه" در

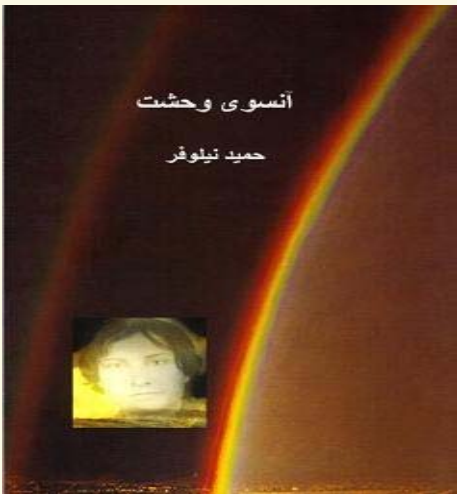
شهر تورنتو تهیه نمایند. متن ذیل بخشی از

کتاب «انسوی وحشت» است:

...در زمان بچگی بچه‌ها مرا به نام‌های حمیده، دختر، زنجه و ایزک صدا می‌زدند.



می‌رقصد!) من از خنده آنها غمگین می‌شدم، در یک گوشه‌ای می‌نشستم و دیگر نمی‌رقصیدم. مردم که به حرف زدن، حرکات



و عادت‌هایم می‌خندیدند و حمیده، دختر، زنجه و ایزک صدایم می‌زدند، من بی‌اندازه رنج می‌بردم، روز بروز روحیه ام ضعیف می‌شد و اعتماد به نفسم را از دست می‌دادم. آهسته آهسته کاملاً به یک آدم کم جرأت و گوشه‌نشین تبدیل شدم. بعضی‌ها در مورد من تبصره

می‌کردند و نظریات مختلف می‌دادند. بعضی‌ها می‌گفتند «ایزک است.» بعضی‌ها می‌گفتند «نه ایزک نیست، سسول است.» و بعضی‌ها می‌گفتند «نه ایزک است و نه سسول، اول در شکم مادرش قرار بوده که دختر به دنیا بیاید، اما خدا بعداً تصمیمش را عوض کرده و این را به پسر تبدیل کرده است، خدا بعداً لازم دانسته است که این پسر به دنیا بیاید.» * * *

زمانی که سال هشتم مکتم بود، مزدک، شوهر خواهرم سی سالش بود. مزدک از رشته راه و کانال سازی از دانشسرای پولی تکنیک کابل به درجه ماستر (فوق لسانس) فارغ التحصیل شده بود. یک روزی در خانه نشسته بودم داشتم حرف می‌زدم، مزدک با نفرت و عصبانیت شدید به من نگاه کرد و با لحن تندی گفت «حمید تو دیگه طفل نیستی که نازک نازک مثل دخترکا گپ می‌زنی، تو دیگه مثل مرد باید گپ بزنی...» از طرز نگاه نفرت بار و لحن تند سخنش بی‌اندازه غمگین شدم. خلاصه اینکه در هر طرف روز بروز روحیه ام ضعیف می‌شد و جرأت و اعتماد به نفسم را از دست می‌دادم... ■■■

ملالی جویا

"زنی در میان جنگ سالاران"

سارا نیکو
25 نوامبر 2009

بدون شک نام ملالی جویا ، زن جوانی از سرزمین جنگ زده افغانستان ، با تاریخ معاصر مبارزه و مقاومت مردم دلیر افغانستان بر علیه بنیاد گرایان اسلامی و بر علیه اشغالگران امپریالیستی ، عجین شده است. "زنی در میان جنگ سالاران" اسم کتابی است که اخیراً توسط او به زبان انگلیسی نوشته شده و توسط انتشارات "اسکریپور" به چاپ رسیده است. در روز 29 اکتبر سال جاری نیز مراسمی برای معرفی این کتاب در شهر واشنگتن بر پا شد. آن چه در زیر آمده است توضیحات من در مورد نشست مذکور و هم چنین در مورد محتوای کتاب فوق الذکر می باشد.

در روز 29 اکتبر فرصتی شد تا با ملالی جویا در مراسمی که به مناسبت انتشار کتابش با نام "زنی در میان جنگ سالاران" در واشنگتن بر پا شده بود از نزدیک آشنا شوم. در این مراسم ، اکثرآ انسان های مترقی و مخالف جنگ و فعالین حقوق بشری آمریکایی شرکت داشتند. کسانی در آنجا حضور داشتند که خود سالهاست بر علیه تجاوز و جنگ خانمان برانداز آمریکا و ناتو در افغانستان و عراق به اشکال مختلف مبارزه کرده اند. با این که اکثر آنها با مضمون نشست آشنائی ذهنی داشتند اما واضح بود که جمعیت حاضر با دقت به سخنان ملالی جویا گوش می دادند. به سخنان زن جوانی که درد های فراوانی که در سی سال گذشته بر افغانستان رفته و می رود را به زبان انگلیسی برای آن ها باز گو میکرد و گوشه هایی از ستم های وارده به مردم افغانستان را برای همه به تصویر می کشید.

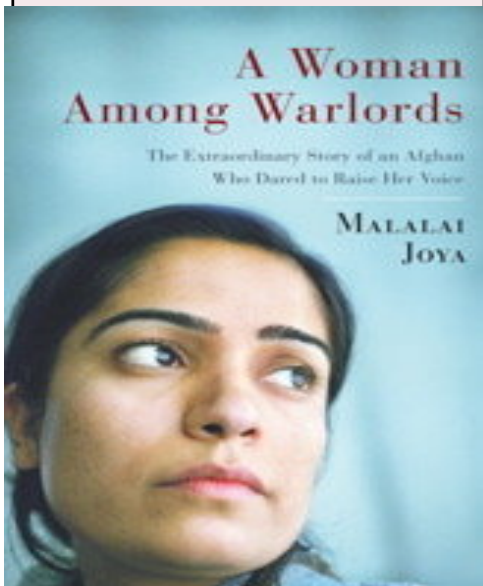
ملالی، آن شب از ظلم و ستمی که طی سال های متمادی بر مردم افغانستان اعمال شده است گفت. او از جنایات و حمله نظامی

شوروی سابق بر افغانستان، از بوجود آمدن طالبان توسط سازمان سیا، از حمله و اشغال نظامی کشور خود توسط آمریکا و کشور های معروف به ناتو و از جنایاتی که جنگ سالاران امروز تحت حمایت اربابان آمریکایی خود بر مردم بی پناه افغانستان روا میدارند، سخن گفت. او از بیرحمی ها و جنایاتی صحبت کرد که وقوع آن ها به سختی در تصور یک انسان می توانند بگنجند.

ملالی با بیان موارد مشخص درد و رنج و محنت مردم افغانستان و با ذکر نمونه های فراوان آن ستم ها ، پلیدی و زشتی تبه کاران را آشکار ساخت. ملالی به گونه ای سخن می گفت که خشم و کینه به دشمنان مردم و عشق به توده های مصیبت زده افغانستان در صدا و بیانش کاملاً محسوس بود. هر کسی می توانست ببیند که او دلش برای مردمش می تپد و می دید که او مصمم است و با تمام قدرتش می کوشد که حقیقت دردناک زندگی در جهنم کنونی افغانستان را به مخاطبین خود منتقل کند. او در این کار موفق بود و توانست در جلوی چشم ها و گوش های ناباور حاضرین حقیقت مرگ و زندگی مردم افغانستان را عیان کرده و جمعیت حاضر را شدیداً تحت تأثیر خود قرار دهد.

در پایان سخنرانی او ، قسمت دوم برنامه ، به طرح سئوالات حاضرین اختصاص داده شده بود. در مورد چگونگی حمایت نیروهای مترقی در سطح بین المللی ، سئوالات زیادی شد. از میان حضار ، یک دختر جوان افغانستانی سئوال کرد که در شرایط کنونی ، چگونه میشود بدون حضور ارتش آمریکا با "جنگ سالاران" قبیله ای مبارزه کرد؟ پاسخ ملالی چنین بود : "خواهرم مگر نمی دانی که جنایاتی که امروز بر مردان و زنان افغانستان اعمال میشود ، دقیقاً تحت حمایت همین نظامیان آمریکایی و ناتو است که صورت میگیرد؟ اگر در هر ده و روستا و کوچه و خیابان هر شهری ، چنین حمایتی از این "جنگ سالاران" نمی شد ، آیا آن ها هرگز جرات دست زدن به چنین جنایاتی را داشتند؟ مردم افغانستان در طول تاریخ بارها دشمنانشان را شکست داده اند و اینبار هم با مبارزه خود همه جنایت کاران را نابود

خواهند کرد." در این بخش از برنامه من نیز به عنوان یکی از سئوال کنندگان ، ضمن قدرانی از مبارزات ضد استعماری و ضد ارتجاعی ملالی بر علیه جنگ افروزان و بنیاد گرایان اسلامی و افشای اهداف سلطه جویانه امپریالیست ها از بوجود آوردن جنگ در خاور میانه، اندکی در مورد اوضاع سیاسی در ایران صحبت کرده و توضیح دادم که همانطور که میدانید مردم ایران هم در 30 سال گذشته در زیر حکومت استبدادی ارتجاعی جمهوری اسلامی لحظه ای دست از



مبارزه برای نابودی این رژیم نکشیده اند و در آخر از ملالی جویا خواستم که نظراتش را در مورد وجوه مشترک مبارزات مردم در بند ایران و افغانستان بیان کند.

ملالی که همواره تأکید کرده است که مبارزات مردم افغانستان را جدا از مبارزات مردم ایران بر علیه ارتجاع و امپریالیسم نمی داند، در پاسخ به سئوال فوق ، مطالب زیر را بیان نمود: "مردم افغانستان همواره از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران الهام می گیرند. مردم افغانستان از خیزش بزرگ مردان و زنان و بخصوص نسل جوان ایران در چند ماه گذشته ، نیرو گرفته اند. من فقط امیدوارم و باز هم امیدوارم که این مبارزات به نفع جلالانی چون موسوی و خاتمی که همان فرزندان خلف

خمینی جلااد هستند تمام نشود! امید که مردم ایران در این مبارزات موفق به نابود کردن رژیم جمهوری اسلامی شوند. ما و مردم ایران همان طور که شاملو میگوید درد مشترکیم. جمهوری اسلامی ایران در 30 سال گذشته ، خود یکی از عوامل اصلی مصیبت بر مردم افغانستان بوده است و ظلم های بیشماری بر مردم ما روا داشته است". ملالی چنین سخنانی را در مقابل نیروهایی که بعضاً نسبت به ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی متوهم هستند بیان کرد. واقعیت این است که خیلی از فعالین ضد جنگ آمریکایی ، علیرغم آرمان های صلح طلبانه اشان متاسفانه در پاره ای موارد تحت تأثیر عریبه کشی های دروغین و ژست های به اصطلاح "ضد امپریالیستی" عمل رژیم ، هنوز در مورد ماهیت ارتجاعی بنیاد گرایان اسلامی در ایران و منطقه متوهم می باشند. در این نشست سخنان افشاگرانه ملالی جویا تأثیر مهمی روی آن ها گذاشت.

در قسمت پایانی مراسم از فرصتی کوتاه استفاده کردم و با آگاهی از احترام و ارزشی که ملالی همواره به رفیق اشرف دهقانی داشته دو عدد از کتاب های رفیق اشرف دهقانی به نام های "در جدال با خاموشی" و "بذره های ماندگار" را به ملالی هدیه دادم. برایم باور کردنی نبود وقتی دیدم که او با دیدن اسم اشرف دهقانی بر روی کتاب ها با شور و هیجانی غیر قابل توصیف ، آن کتاب ها را بوسید و بعد در فضائی که بوجود آمد ما با بغضی که حاصل سالها ستم بر مردمان بود یکدیگر را در آغوش گرفتیم . ملالی با محبتی خاص از اینکه یکی از بزرگترین آرزوهایش دیدار با اشرف دهقانی است میگفت و از اینکه این زن مبارز چه تأثیر شگرفی در زندگی مبارزاتی او داشته است، صحبت کرد. ازدحام جمعیت در اطرافش برای گفتگو با او ، مجال بیشتری برای ادامه صحبتی که هر دو مشتاق آن بودیم را نمی داد. ■

برگرفته از سایت سینما آزاد

<http://cinemaye-azad.com>



(جمهوری اسلامی پنجشنبه 25 آذرماه ساعت چهار صبح مصلح زمانی را در زندان دیزل آباد کرمانشاه اعدام کرد.

جمهوری اسلامی با وجود تلاش های کسترده و اعتراضات در داخل وخارج از کشور برای نجات جان مصلح زمانی سرانجام جنایت دیگری به کارنامه سیاه آدم کشان حکومتش افزود.

مصلح زمانی درس 17 سالگی به جرم بیرون بردن دوست دخترش از شهرسندج وداشتن رابطه جنسی توسط نیروهای نظامی وبسیج سپاه پاسداران دستگیرشد. نیروهای انتظامی این نوجوان را مورد شکنجه وآزار قرار دادند. برایش پرونده سازی کردند، متهم به شرارت در بلاد اسلامی شد، حکم اعدام برایش صادرگردید، بدون وکیل مدافع حکمش توسط شعبه ششم قوه قضاییه جمهوری اسلامی مورد تایید قرار گرفت.

جمهوری اسلامی وقاضی های جنایت کارش شش سال مصلح را درحبس وسلول نگه داشتند وسرانجام اعدامش کردند.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی وحقوق بشرایران ضمن تسلیت به خانواده مصلح زمانی ، اعدام مصلح زمانی را به شدت محکوم میکند. از مردم ،نهادهای ومدافعان حقوق انسان میخواهد که به جنایات جمهوری اسلامی اعتراض کنند.

آزاد زمانی - انجمن دفاع از زندانیان سیاسی وحقوق بشر ایران
پنجشنبه 25 آذرماه 1388



افغانستان :دیروز، باراك اُباما در حین دریافت "جایزه ی صلح" نوبل، از "جنگ عادلانه" و افغانستان گفت. امروز در لابلای اخبار، عکس های زیر را دیدم؛ قربانیان مین در افغانستان هستند. دولت آمریکا، از محدود دولتهایی است (همراه ایران و روسیه و ...) که مخالف غیرقانونی کردن کاربرد مین هستند. جایزه ی "صلح" و صحبت اُباما که اینجا و آنجا یاد بوش جنگ طلب را زنده می کرد، و این مردم بی پناه و ستم کشیده ی افغانستان... این مردم نگویند بخت باید تاوان القاعده را بپردازند که دستگاه های امنیتی سیا، پاکستان و عربستان ساختند و پرداختند؟! چشمان و نگاه این کودک خردسال افغانی به چه سویی خیره شده است؟

هائیتی، آن بهشتِ نفرین شده

ادواردو گالی آنو
برگردان: حمید قربانی

امروز باز هم هائیتی بر روی صفحه تلویزیونها نقش بست. هائیتی کشور لعنت شده ای است که فقیرترین کشور جهان است، ولی این کشور اولین کشوری بوده است که انقلاب ضد برده داری مدرن را به سرانجام رسانده و برده داری را لغو کرد. هائیتی اما کشور دیکتاتورهای نظامی مورد پشتیبانی بزرگترین کشور دموکرات یعنی ایالات نا متحد نه ببخشید ایالات متحده آمریکا نیز بوده است. این مردم بخت بر گشته این شانس نحس رداشته اند که همواره بعلت نزدیکی به قلدِر جهان، از محبت

مشت اهنین نظامیان آن طرف اقیانوس چانه اشان خرد شود. آری مثل این است که باید تا زندگی در این کشور ادامه دارد، باید تاوان اولین انقلاب ضد برده داری فرزندان آن نفرین شده ها به جهان متمدن بپردازند. بلی امروز رهبران جهان متمدن از باراک اوبامای که اولین سال ریاست خویش را بر کاخ با بیشترین کشته در افغانستان از زمان سرنگونی طالبان پشت سر گذاشت تا گردون برون که حزب اش در بدترین وضعیت پنجاه ساله اخیر روزگار می گذراند و عبارتی دیگر سراربابان جهان کنونی و جهان قدیم اشک تماس ریختند و دستور کمک به زلزله زدگان هائیتی صادر کردند. امروز یک مسئله دیگر هم روشن شد و آن اینکه این مردم هنوز خودشان را نمی توانند اداره کنند و باید نیروهای نظامی از چهارگوشه جهان سرمایه لطف نموده و خیابانهای پرت او پرلینس را قروق کنند و از فریاد شکم های باد کرده از

گل رُس جلوگیری نمایند.

امروز طبیعت هم بر علیه این نفرین شدگان، این مصدومین چکمه های سربازان سرمایه دست به کار شد و بیش از صد هزار انسان را به کام مرگ کشاند و از زندگی لعنتی نجاتشان دادند و زیر دیوارهای گلی ساخته شده در دامن کوه مدفونشان کرد.

چند سال پیش یعنی زمانی که نظامیان هائیتی بر علیه رئیس جمهوری منتخب این مردم کودتائی را با کمک و مساعدت آمریکا سازمان دادند. مقاله ای در روزنامه عصرانه سوئد افقون بلادت به چاپ رسیده بود و من آنرا ترجمه نموده و منتشر کردم. فکر کردم که ان نوشته می تواند، کمکی باشد تا تشخیص دهیم که این همه کشته های امروز هائیتی تا چه اندازه تقصیر طبیعت زخم خورده از حرص و آز سرمایه است و تا چه اندازه خود سیستم سرمایه و سردمدارانش مقصر درجه اولند. کلینک زیر آدرس مقاله است.

باید که دست‌های خسته
بیاسایند.

باید که خنده و آینده،
جای اشک بگیرد

باید بهاردر چشم کودکان جاده ری

سبز و شکفته و شاداب

باید بهار را بشناسند

باید "جوادیه" بر پل بنا شود پل

این شانه‌های ما، باید که رنج را
بشناسیم

وقتی که دختر رحمان

با یک تب دو ساعته می‌میرد،

باید که دوست بداریم یاران،

باید که قلب ما

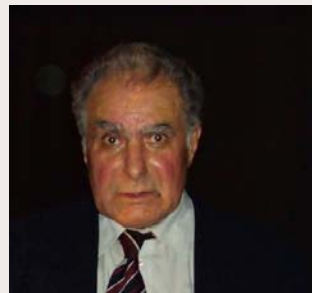
سرود و پرچم ما باشد...

خسرو گل‌سرخ

زن

ره نگشایندت ای اسیر به میدان
ای زن، ای مادر، ای خدای دل و جان
ای به تو، پیوند مهر و ماه مسلم
از تو، کمال و بقای عالم امکان
نیستی ای زن! اسیر شیخ دغل باز
پرده نشین حرمسرای فقیهان
برتر و بالاتری و جان جهانی
زیر قدم های تست، روضه ی رضوان
خیز و بر افکن بساط خدعه و نیرنگ
زیر و زیر کن، اساس فتنه ی شیطان
روی چو خورشید بر فروز و خطر کن
تیرگی جهل را بسوز و بسوزان
همتی آور که پشت خصم بلرزد

ای زن، ای مادر، ای
خدای دل و جان



محمد عاصمی

برگی از گلزار شعروادب و سیاست ایران به زمین افتاد

ماه گذشته فرهنگ ایران باز هم سوگوارشد، دکتر محمدعاصمی نویسنده توانا وشاعربزرگ دنیا را به دوستدارانش گذاشت ورفت. دکتر محمد عاصمی درساری زاده شد ودر اوان جوانی به تهران آمد وبه کارآموزشی پرداخت ودر ضمن همراه همسرش ایرن به کارتآئر ولی تأترسیاسی هم اشتغال پیدا کرد.چند تأترسیاسی در ایران وسیله او ومهرتاش بروی صحنه رفت ودولت ایران جلوی نمایشنامه ها را گرفت ومهرتاش وهمسرش به روسیه رفتند ومحمد عاصمی که یک سوسیالیست ومخالف استالیزم بود درآلمان به زندگی پرداخت. عاصمی سردبیری چند مجله معتبرایرانی را نیز داشت. نوشته ها وکتابهای اودرایران دست به دست می گشت، سرانجام مجله کاوه دربدو مشروطیت دربرلین منتشرمیشد ومرحوم تقی زاده باهمکاری جمال زاده ومقالات ارزشمند مرحوم دهخدا منتشریند با سبک نوو فرمی زیبا درچهل سال قبل منتشرکرد که تاکنون نیزبطورمرترب منتشرمیشد وعده ای از روشنفکران معروف مثل انورخامه ای وبزرگ علوی او راهمراهی میکردند. عاصمی درکشورآلمان موفق به اخذ درجه دکترا درادبیات آلمان شد. من نیزسالها با دکترمحمد عاصمی نزدیک بودم وبعضی اوقات یادداشتها یی از من درمجله کاوه منتشرمیشد که موجب افتخار من بوده وهست. روحش شاد ویادش گرامی باد. علی ضرابی

نه!

عسگر آهنین

بنویسید: " نه! " به هر دیوار
نه به اعدام وُ نه به چوبه دار
نه به احکام دوره ی ماموت
سنگسار وُ شکنجه وُ کشتار
نه به تحقیر نیمه ی دیگر
نه به سرکوب اهل زحمت و کار
نه به کشتار اهل اندیشه
نه به توقیف روزنامه نگار
نه به تواب سازی ی انسان
به شریعت مدار وُ زور مدار
نه به هر دشمن حقوق بشر
نه به اهل تشر، به این اشرار
نه به هرکس که برده پرور شد
نه به این رهبر وُ به آن سردار
نه به این قوه ی قضائیه
نه به هر حاکمیت جبار
نه به همدستی ی زر وُ تزویر
نه به بازوی رهبری، انصار
نه به این مافیای غارتگر
نه به اوقاف وُ نه به این بازار
زین بهشت، ار نجات می خواهید
بنویسید: " نه! "، به هر دیوار!

کوتاه ،گذاران
با خود به قلمرو های
عشق و دوستی مهمان میکرد
کاشکی تاریخ تو و بیشمارانی دگر
رقمی دیگر میخورد

کاشکی میتوانستم ، دستهایم را
لحظه ای کوتاه، به توهديه میدادم
تا که حس همراهی و هم قلبی مرا
که کنون در من
اینگونه بیتابانه در غلیان است
با تو تقسیم میکردم
کاشکی ... ■



یا که لبخندی سرشار
ز مهر-
به تو بر خورد میکرد
و ترا لحظه ای هر چند

که زندگی نمایش
فجیع درد و فاجعه-
سکوت و بغض-
و حادثه برای تو
بود و بس

ز عمق شب صدای تو پر میکشد
فریاد تو در کوچه های سرد شب
در آتش جوشنده-
گرمای تب الود
خیابانهای متروک روی گردانده -
از انسانیت بر میکشد

کاشکی دستی کوچک
صدائی آرام

غمِ درون

برای سهیلا قدیری که تراژدی زندگی و اعدام ا
وسند گویائی بر علیه قوانین ضد بشری رژیم
جمهوری اسلامی میباشند.
بنفشه کمالی 22 اکتبر 2009

چگونه باز گو کنم غم درون
ز سوگ تو
ز مرگ تو

چگونه باز گو کنم غم درون
برای تو

ریشه جنایات اخیر

با خواندن این گفته منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی که کاملاً اساس و بازتاب دهنده اوضاع کنونی است تکتانی به ذهنم رسید که لطفاً در پایین بخواهید:

"خواجه نصیر الدین" دانشمند یگانه ی روزگار در بغداد مرا درسی آموخت که همه ی درس بزرگان در همه ی زندگانی‌م برابر آن حقیر می نماید و آن این است:

در بغداد هرروز بسیار خبرها می رسید از دزدی، قتل و تجاوز به زنان در بلاد مسلمانان که همه از جانب مسلمانان بود. روزی خواجه نصیر الدین مرا گفت می دانی از بهر چیست که جماعت مسلمان از هر جماعت دیگر بیشتر گنه می کنند با آنکه دین خود را بسیار اخلاقی و بزرگمنش می دانند؟

من بدو گفتم: بزرگوارا همانا من شاگرد توام و بسیار شادمان خواهم شد اگر ندانسته ای را بدانم.

خواجه نصیر الدین فرمود:

ای شیخ تو کوششها در دین مبین کرده ای و اصول اخلاق محمد که سلام خدا بر او باد را می دانی. و همانا محمد و جانشینانش بسیار از اخلاق گفته اند و از بامداد که مومن از خواب بر می خیزد تا شبانگاه، راه بر او شناسانده شده است.

اما چه سری است که هیچ کدام از ایشان ذره ای بر اخلاق نیستند و بی اخلاق ترین مردمانند وآنکه اخلاق دارد نه از مسلمانی اش که از وجدان بیدار او است.

من بسیار سفرها کرده ام و از شرق تا غرب عالم و دینها و آیینها دیده ام . از "غومه" (بودا) در خاورزمین تا "مانی ایرانی" در باختر زمین که همانا پیروانشان چه نیکو می زیند و هرگز بر دشمنی و عداوت نیستند.

آنها هرگز چون مسلمانان در اخلاقتشان فرع و اصل نیست و تنها بنیان اخلاق را خودشناسی می دانند و معتقدند آنکه خود را بشناسد وجدان خود را بیدار کرده و نیازی به جزئیات اخلاقی همچون مسلمانان ندارد.

اما عیب اخلاق مسلمانی چیست ای شیخ؟

در اخلاق مسلمانی هر گاه به تو فرمانی می دهند، آن فرمان "اما" و "اگر" دارد.

در اسلام تو را می گویند:

دروغ نگو ... اما دروغ به دشمنان اسلام را باکی نیست.

غیبت مکن ... اما غیبت انسان بدکار را باکی نیست.

قتل مکن ... اما قتل نامسلمان را باکی نیست.

تجاوز مکن ... اما تجاوز به نامسلمان را باکی نیست.

و این "اماها" مسلمانان را گمراه کرده و هر مسلمان به گمان خود دیگری را نابکار و نامسلمان می‌شمرد.

— ابوالحسن کسلانی، اسرار اللطیفه و الکسیله ***

اما فراموش نکنید که در این سخن نسبت به سایر ادیان کم لطفی شده - آنها هم به وقت خود چنین کرده اند.

بهر حال، نسبت به اسلام و کشور ایران امروز صادق است. همین جریان دستگیریها و تجاوزات و قتلها.

اگر کسی همجنس گرا باشد، چه زن و چه مرد [که گونه ای طبیعی از شخصیت است] یا اگر مردی مورد تجاوز جنسی قرار گیرد یا مرد دیگری را مورد آن قرار دهد [که گونه ی

انحرافی شخصیت است] در قانون اسلام و در حکومت اسلامی، اعدام می شود، به بدترین شکل.

البته اگر شخص قربانی تجاوز جنسی، زن باشد، حکم آن فرق می کند، چرا که در اسلام اصولاً زن به عنوان وسیله لذت جنسی مرد قلمداد می شود. از اینرو هر لحظه می توانند او را مورد تجاوز قرار دهند و بعد بگویند "صیغه" کردیم.

ولی اگر آن زن، متاهل باشد، اوهم همراه مرد/مردان متجاوز سنگسار می شود، اگر چهار شاهد بگویند که او به این کار رغبت داشته و خود هم به آن اعتراف کند. [تصور کنید چهار شاهد چطور می توانند در صحنه حضور داشته باشند؟!]

ولی هر گونه تجاوز جنسی به هرکس و به هر شکل برای مسلمانان و پرچمداران اسلام آزاد است، چرا که بنا به گفته ی قرآن می توان "انجای" مردان کافر را دید!

یا اینکه، زنان غیر مسلمان برای مسلمانان حکم برده را دارند و می توان با آنها هر کاری کرد، چه مجرد باشد و چه متاهل!

حال می بینید که از ابتدای ظهور اسلام تا جمهوری اسلامی کنونی و در هر دولت اسلامی دیگر، به بازداشت شدگان خیلی راحت شکنجه و تجاوز کرده و می کنند، چون آنها را کافر می دانند. فقط کافی است که یکی از علمای اسلام بفرمایند که فلان گفتار یا رفتار به مثابه ی کفر و خارج شدن از اسلام است، می خواد آن کس خود یک به اصطلاح عالم بوده باشد [مثل آیت الله شریعتمداری، آیت الله منتظری و آیت الله صانعی] یا یک متفکر [مثل احمد کسروی، یا تمام قربانی های قتلهای زنجیره ای]. از اینرو می توان با او هر کاری کرد، از بی حرمتی لفظی گرفته تا قتل.

می بیند که مدام می گویند معترضان، آشوبگر، منافق و عوامل دشمنان هستند. این به معنی آزادی شرعی حکومت است در حذف هر معترضی به هر صورتی، شکنجه، تجاوز، زیر کردن با ماشین، ترور.

به عبارت دیگر، علت اینکه در بازداشتگاه ها تجاوز جنسی اتفاق می افتد، بیشتر اجرای فرمان اسلام، قرآن و الله است که با کافران این کار را کنید، [چون آن زمان مسلمانان به این نتیجه رسیده بودند که اینکار، نوعی مکانیسم وحشت است، همانطور که چنگیز خان، استالین و هیتلر و دیگر مستبدان، مکانیسم های وحشت خود را کشف کرده بودند] تا اینکه نیاز جنسی داشته باشند، چراکه مسولان به هر نوع امکانات برای ارضای جنسی خود دسترسی دارند!

ولی چیزی که مهم است این است که مرم عادی و به قول خودشان "امت" [یعنی، بی سواد و نفهم!] نیاید از ماهیت اسلام آگاه شوند، که مبادا اسلام به خطر بیافتد و خیلی ها از نان، قدرت و حکمرانی راحت و مجانی بیافتند، مثل کاری که کلیسا هزار سال با قدرت تمام انجام داد و الان هم موزیانه انجام می دهد. از اینرو در طول تاریخ، قرآن نیابستی ترجمه می شد تا مردم نفهمند. فقط به آن نگاه کنند و ثواب ببرند! هر متفکر و هنرمند درست اندیش ایرانی هم که عربی می دانست نمی توانست از پلیدی آن غافل باشد، از رودکی، رازی، فردوسی، این سینا، خیام گرفته تا حافظ، صادق هدایت، احمد کسروی، اخوان ثالث، شاملو، فروغ و سعید سیرجانی و خیلی های دیگر.

الهام از روسیه هم در این جور شکنجه ها بهانه ای برای انحراف بد بینی مردم نسبت به



جنسی بگیرند. بروید و آمار بگیرید که آیا فقط یک نفر بین عزاداران حسینی است که تاریخ طبری را [موقت ترین کتاب تاریخ اسلام که بیشتر احکام و روایات اسلامی از آن استخراج شده] خوانده باشند؟ اگر باشد، بی شک از تخم و ترکه عربهاست تا ایرانی.

به خاطر بسپارید که نه روحانیون ایرانی شده که بیشتر به اخلاق انسانی توجه می کنند تا احکام شرعی اسلامی، نه معلمان اخلاق شما در مدارس و دانشگاه ها هم کاری نکردند یا نتوانستند کاری بکنند.

ببینید که فقط قانون درست و انسانی و آن هم به پشتیبانی قدرت اجرای آن می تواند به داد مردم برسد، نه انجام فرایض دینی و دروس اخلاقی!

اینها را بدانید و برای زندگی خود و نسلهای بعدی تصمیم بگیرید، همانطور که نسلهای قبلی برای شما گرفتند.

برای تکمیل تفکرات و تحقیقات خود، این حکم شرعی را بخوانید. کاملاً مطمئن باشید که حضرت امام خمینی، بنیانگاران حکومت اسلامی، یکی از بزرگترین علمای با سواد، قوی، دقیق و وفاداران جهان اسلام بوده. به اعتبار دیگر، او بهترین تجسم آموزه های اسلام و نماینده حقیقی اسلام ناب محمدی بوده، هم در دانش و هم در رفتار و زندگی. می توانید از علمای دیگر بپرسید.

مطلب پایین بخشی از یکی از کتابهای فقهی ایشان در مساله حکم رابطه با همسر کمتر از نه سال خود است. قضاوت در ماهیت اسلام با خود شما:

مساله 12 - کسیکه زوجه ای کمتر از نه سال دارد وطی [رابطه جنسی] او برای وی جایز نیست چه اینکه زوجه دائمی باشد، و چه منقطع، و اما سایر کام گیریها از قبیل لمس بشهوت و آغوش گرفتن و تقخیز [با ران او شهوترانی کردن] اشکال ندارد هر چند شیرخواره باشد، و اگر قبل از نه سال او را وطی کند اگر افضاء نکرده باشد بغیر از گناه چیزی بر او نیست، و اگر کرده باشد یعنی مجرای بول و مجرای حیض او را یکی کرده باشد و یا مجرای حیض و غائط او را یکی کرده باشد تا ابد وطی او بر وی حرام می شود، لکن در صورت دوم حکم بنا بر احتیاط است و در هر حال بنا بر اقوی بخاطر افضاء از همسری او بیرون نمی شود در نتیجه همه احکام زوجیت بر او مترتب می شود یعنی او از شوهرش و شوهرش از او ارث می برد، و نمی تواند پنجمین زن دائم بگیرد و ازدواجش با خواهر آن زن بر او حرام است و همچنین سایر احکام، و بر او واجب است مادامی که آن زنده است مخارجش را بپردازد. هر چند طلاقش داده باشد، بلکه هر چند که آن زن بعد از طلاق، شوهری دیگری انتخاب کرده باشد که بنا بر احتیاط، باید افضا کننده نفقه او را بدهد، بلکه این حکم خالی از قوت نیست، و نیز بر او واجب است دیه افضا را که دیه قتل است بآن زن بپردازد اگر آن زن آزاد است نصف دیه مرد را با مهریه ایکه معین شده و بخاطر عقد دخول بگردنش آمده به او بدهد، و اگر بعد از تمام شدن نه سال با او جماع [رابطه جنسی] کند و او را افضاء نماید حرام ابدی نمی شود و دیه بگردنش نمی آید، لکن نزدیکتر به احتیاط آن است که مادامی که آن زن زنده است نفقه اش را بدهد هر چند که بنا بر اقوی واجب نیست .

-- خمینی، روح الله موسوی. تحریر الوسیله، جلد چهارم، "کتاب نکاح"، مساله دوازده

اسلام عزیز است!

وقتی هم نا گزیر بعد از هزار و چهار صد سال ترجمه شد، آن هم با سانسور و دستکاری، با ید تفسیر شود تا مبادا باعث کج فهمی شود! شما خود به این آیه ها رجوع کنید تا بدانید جنایت ها ی حاضر از کجا آب می خورند:

سوره انعام، آیه 45

سوره حجر، آیه 66

سوره اعراف، آیه 72

سوره انفال، آیه 7

فَقَطَّعْ ذَٰبِرَ الْقَوْمِ الذِّینِ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِین (الانعام، 45)

وَقَضٰیۤاۤلِیۤهِ ذَٰلِكَ الْاَمْرَ اِنَّ ذَٰبِرَ هٗۤولَآءِ مَقْطُوْعٌ مُّصْبِحِیۡن (الحجر، 66)

فَانۡجِیۡنَهُ وَالذِّیۡنَ مَعَهُ مِمَّا وَقَطَّعۡنَا ذَٰبِرَ الذِّیۡنَ کَذَّبُوۤا بِآیٰتِنَا وَمَا کَانُوۡا مُؤْمِنِیۡن (الاعراف، 72)

وَاِذَا یَعۡذُکُمُ اللّٰهُ اِخۡدِی الطَّٰیۡفَتِیۡنِ اَنۡهَآ لَکُمۡ وَتَوَدُّوۡنَ اَنَّ غَیۡرَ ذَٰلِکَ الشُّوۡکَۃُ تَکُوۡنَ لَکُمۡ وَیُرِیۡدُ اللّٰهُ اَنْ یَّحۡقُقَ بِکُلِّمَۃٍ وَیَقۡطَعُ ذَٰبِرَ الْکَافِرِیۡن (الانفال، 7)

"دابِر" از کلمه "ذَبَر" به معنی "باسن" ، ولی با لفظ خیلی زشت تر و خیابانی آن، گرفته شده.

در واقع، فحشهای خیابانی که حتی در مواقع ای به عمل در می آمده - از پشت مرد یا زنی را مورد، تجاوز قرار دادن - ریشه در این احکام دارند و بعضاً نوعی تنبیه عربی است.

از اینرو دختران و زنانی را که می خواهند هتک حرمت شرعی قرار دهند، از پشت تجاوز می کنند، مگر زمانیکه از حد تنبیه می گذرند و سوء استفاده های جنسی بیشتری انجام می دهند، مثل کاری که سالهاست عوامل نیروی انتظامی با دختران به ظن خود خراب انجام داده.

خلاصه اینکه هر وقت هر کس را با هر شیوه می توان آزار داد یا خرد کرد و از بین برد، نه تنها در اسلام بلکه در دو دین ابراهیمی دیگر—یهودیت و مسیحیت.

اصلاح طلبان صرفاً تلاش می کنند بگویند که این معترضان فقط اعتراض اجتماعی و نه‌ای‌تا سیاسی دارند و کافر و خارج از اسلام نیستند که این شکنجه های شرعی را—آزار جنسی و قتل—بر آنها جاری می کنید. غافل از اینکه خودشان هم ممکن است مورد چنین اتهامی قرار بگیرند. ولی علت اینکه چرا با اصل چنین اقداماتی که، چه با خودی یا غیر خودی، انجام می شود اعتراض نمی کنند واضح است: یا ترس از اعتراض دارند یا خود باور اسلامی دارند.

مهم نیست که آنها در این مورد چه می گویند یا چه می کنند، مهم اینیست که شما بدانید که اسلام چیست و چه می کند. تا شما آگاه نباشید، تعبیری در زندگی فردی و اجتماعی شما صورت نمی گیرد، و بارها و بارها تاریخ تکرار می شود، چون مردم از علم و تجربه گذشتگان استفاده نمی کنند. اگر مبارزات شما امروز به نتیجه برسد، تضمینی نیست که فرزندان شما هم زندگی خوب و در آرامش و رفاه داشته باشند، مگر اینکه شما به یک آگاهی بالا و کافی برسید و آن را به یک قانون رسمی و غیر اسلامی تبدیل کنید که به نسلهای بعدی هم خدمت می شود، مثل اروپای بعد از رنسانس که به یک نحوی به مسیحیت خاتمه داد.

بهر حال بدانید که اسلام و پیامبر آن از همان ابتدا به تجاوز و کشتار معترضان خود دست زده. بدانید که بعد از محمد و عمر و علی، حسین هم حکم داده بود که ایرانیان را از بین ببرند و زنان و فرزندان آنها را اسیر و کنیز خود کنند، یعنی از آنها کار کشیده و سرویس

سند دیگری برای اثبات فریبکار بودن علی شریعتی

"من هرگاه که بیاد خانه و زندگی محمد می افتم که جوانی و کمال را با بیوه زنی پنجاه تا هفتاد و سه ساله گذراندم و در پیری با بیوه زنانی جا افتاده و بچه دار ، چون ام سلمه و زینب دختر خزیمه (مادر بینوایان) و بخصوص حفصه (بیوه زنی زشت : بنا به اعتراف پدرش) سر کرد و خانه اش آن بود و خوراکش آن ، نمی توانم از افسوس خودداری کنم که محمد می توانست زنانی زیباتر از آنها داشته باشد و زندگی یی بهتر از این و نیز هرگاه که سخنان نویسنده گانی را می خوانم که از شهوترانی محمد سخن می گویند و از حرمسرای محمد ، نمی توانم از شرم پریشان نشوم که یک انسان ، حتی نویسنده ، تا کجا می تواند ننگین شود و بخاطر مصلحتی زشت سیمای حقیقتی زیبا را که فخر انسان است و سرمایه تاریخ به چنین پلیدیها ببالاید !!!"

دکتر علی شریعتی

شیخ کلینی فقیه بزرگ اسلامی و نویسنده کتابهای اصول و فروع کافی در مورد محمد از "امام رضا" نقل کرده است "که قدرت جماع پیامبر با چهل مرد برابر بود". مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم صفحه 599

زنان محمد

خدیجه دختر خویلد بن اسبن عبدالعزی - تاریخ طبری جلد 39 برگ 3 محمد وقتی 25 ساله بود با کارگزار خود خدیجه که زنی ثروتمند بود ازدواج کرد تا دیگر نیازمند کارکردن و جان کندن نباشد و از چوپانی و همراهی کردن کاروانهای تجاری خدیجه به زندگی مرفه و آرامی رسید. اما بعد از مرگ خدیجه، به سرعت ثروت وی را به باد داد تا جایی که نیازمند غارت و چپاول نامسلمانان گشته بود. محمد تا زمانی که خدیجه زنده بود جرات نداشت با زن دیگری ازدواج کند زیرا احتمالاً مورد خشم خدیجه قرار میگرفت و مجبور بود به زندگی قبلی و دشوار خود بازگردد.

عایشه دختر ابوبکر صدیق - صحیح بخاری جلد 7:88 برگ 65 محمد وقتی عایشه 6 ساله بود با وی ازدواج کرد و در سن 9 سالگی با او وقتی خود 53 سال داشت همبستر شد .

سوده دختر زمعه بن قیس، زن سوم محمد بود، تاریخ طبری جلد 39 برگ 169 سوده بیوه زن مسلمانی بود اهل حبشه که پدرش او را به محمد داده بود و محمد قبل از آوردن عایشه به خانه او را به خانه آورده بود. چون بعد از مرگ خدیجه کسی را برای نگهداری از بچه هایش نداشت. سوده به روایاتی 50 سال سن داشت عایشه روایت کرده است که سوده برخی اوقات از نوبت خود میگذاشت تا پیامبر شب خود را با عایشه بگذراند زیرا سوده هراس داشت مبادا محمد وی را بخاطر سن بالایش طلاق دهد .

ام سلمه دختر امیه بن المغیره - ابن ماجه جلد 3:1779 برگ 72 ام سلمه در هنگام ازدواج با محمد 29 سال سن داشت و محمد 53 سال سن داشت.. حفصه دختر عمر بن الخطاب - ابو داوود

جلد 2:2448 برگ 675 جلد 3:5027 برگ 1402

حفصه در سن 18 سالگی شوهر خود خنیس بن حذافه السهمی را از دست داده بود و بیوه شده بود. حفصه در هنگام ازدواج با محمد 20 سال سن داشت و محمد 55 ساله بود. در احادیث موجود است که بعد از اینکه ابوبکر و عثمان از ازدواج با وی سر باز زدند، محمد قبول کرد که با وی ازدواج کند .

زینب دختر جحش صحیح مسلم جلد 2:2347 برگ 519

زینب با زید فرزند خوانده محمد ازدواج کرده بود و محمد روزی بدون خبر به خانه زید وارد شد و زینب را نیمه لخت دید و به او علاقه مند شد، سپس مهریه او را پرداخت تا از فرزند خوانده خود طلاق گیرد، بعد با وی ازدواج کرد. زینب در موقع ازدواج با محمد 35 سال داشت و محمد 58 سال.

جویریة دختر حارث بن ابوضرار ابن اسحق سیرت الرسول، برگ 729

محمد در سن 58 سالگی با جویریة که 20 سال سن داشت ازدواج کرد. از جویریة به عنوان "زنی بسیار زیبا" در بسیاری از تواریخ یاد شده است، ابن اسحق میگوید جویریة از زیبایی شگفت انگیزی بهره می برد، بطوری که هیچ مردی قدرت نداشت در برابر زیبایی وی مقاومت کند .

ام حبیبہ دختر ابوسفیان بن الحرب، ابن ماجه جلد 5:3974 برگ 30

ام حبیبہ در هنگام ازدواج با محمد 29 سال سن داشت و محمد 54 سال .

صفیه دختر حی بن اخطب، تاریخ طبری 39 برگ 185

صفیه در هنگام ازدواج با محمد 16 سال سن داشت و محمد 60 سال سن داشت. صفیه دختر حی بن اخطب رئیس قبیله بنی نضیر، از قبایل یهودی مدینه بود که محمد به آن حمله کرد و آنها را مجبور کرد از مدینه خارج شوند شوهر قبلی او کنان بن ربیع بود که توسط مسلمانان در همان جنگ کشته شد. شوهر وی توسط مسلمانان به دلیل اینکه مکان مخفی کردن جواهراتش را افشا نمیکرد شکنجه و در نهایت به دستور پیامبر کشته شده بود، و پیامبر همان شب با صفیه ازدواج کرد و با وی همبستر شد.

میمونه دختر حارث الهلالیه، تاریخ طبری جلد 8 برگ 136

میمونه در زمان ازدواج با محمد 36 سال سن داشت (برخی روایات وی را 30 ساله خوانده اند) و محمد 60 ساله بود .

11- فاطمه دختر سرج ، تاریخ طبری جلد 9 برگ 39

12- هند دختر یزید، صحیح مسلم جلد 3:4251

13- عصما دختر سیاء، تاریخ طبری جلد 10 برگ 185

14- زینب دختر یزید، تاریخ طبری جلد 7 برگ 150

15- هبله دختر قیس و خواهر اشعث، تاریخ طبری جلد 9 برگ 138

16- عصما دختر نعمان، مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه 597

ملا محمد مجلسی در مورد این زن نوشته است وقتی وی را نزد محمد آوردند عایشه و حفصه نسبت بو وی حسادت کردند و وی را فریب دادند که ازدواجش با محمد انجام نگیرد. به این صورت که به وی گفتند اگر مایل است توجه محمد را به خود جلب کند باید به محمد بی اعتنای کند، عصما وقتی محمد را دید به او گفت "من فکر میکنم باید از دست تو به الله پناه ببرم" محمد برانگیخته شد و گفت "من فکر میکنم باید به خانواده ات پناه ببری"

17- فاطمه دختر صحاک، ملا محمد باقر مجلسی نوشته است وقتی آیات 28 و 29 احزاب نازل شد، فاطمه تصمیم گرفت راه اول را انتخاب کند و از محمد جدا شود.

18- ماریه دختر شمعون قبطی، مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم، صفحه 597

که مقوقس فرستاده بود، وی از پیامبر باردار شد، نام او را ابراهیم نهادند، دوسال زیست و بمرد. ماجرای ماریه نیز از ماجراهای بحث برانگیز زندگی محمد است. ماریه کنیز (برده) حفصه بود که بعنوان هدیه به او داده شده بود. روزی محمد به خانه حفصه دختر عمر می رود و ماریه را تنها در خانه می یابد، وی با ماریه همبستر میشود و ناگهان حفصه از راه میرسد و از مشاهده این قضیه بسیار خشمگین میشود. محمد قول میدهد که ماریه را بر خود حرام کند به شرطی که حفصه ماجرا را برای کسی تعریف نکند، اما حفصه ماجرا را برای عایشه و بقیه زنان محمد تعریف میکند و محمد از الله کمک میگیرد تا رسوایی پیش آمده را با سوره تحریم کمرنگ و سرکوب کند. ماجرای ماریه را در محمد، ماریه و حفصه، ماریه قبطی شانزدهمین زن در زندگی محمد بخوانید.

تاریخ طبری جلد 8 برگ 66131

19- ریحانه دختر زید قرظی از اسرای بنی قریظه بود که سهم محمد از غنائم جنگی بود. ریحانه هرگز حاضر نشد اسلام بیاورد و حتی پیشنهاد محمد مبنی بر ازدواج با وی را نیز قبول نکرد و تصمیم داشت نه اسلام بیاورد و نه با محمد ازدواج کند. از طرفی محمد نیز قصد رهاکردن این کنیز (برده زن) زیبا را نداشت و وی تا آخر عمر تن به حقارت برده بودن در داد اما حاضر نشد مسلمان شود و یا با محمد ازدواج کند،

تاریخ طبری جلد 13 برگ 58.

20- ام شریک دوسیه

21- صنعا یا سبا دختر سلیم، زنی بود که پیش از آنکه پیامبر با او همبستر شود او مرد . 22- قضیه دختر جابر از بنی کلاب، زنی بود که به محمد گفت مرا به تو داده اند و به من خبر ندادند، پس از محمد طلاق خواست و محمد او را طلاق داد. روایات دیگری حاکی از آن است که محمد با وی ازدواج کرد اما وقتی برای همبستر شدن پیش وی رفت دریافت که او بسیار پیر است بنابر این وی را طلاق داد.

تاریخ طبری جلد 9 برگ 139

23- زینب دختر خزیمه از بنی عامر بن صعصعه، بود که بود که بعد از کشته شدن شوهرش "عبیده" در جنگ بدر قبول کرد که با محمد ازدواج کند اما 8 ماه بعد از این ازدواج از دنیا رفت.

24- دختر خلیفه الکلبی و خواهر دحیه بن

خلیفه، به خانه آوردش و در خانه پیامبر مرد 25- عالیه دختر طیبیان از بنی بکرین زنی بود که محمد با وی ازدواج کرد اما بعد از مدتی وی را طلاق داد.

تاریخ طبری جلد 9 برگ 138

26- قوتیله بنت قیس بن معدی کرب و خواهر اشعث بن قیس، پیامبر او را به زنی کرد اما هنوز او را ندیده بود که مرد. برخی نیز گفته اند محمد او را طلاق داد.

27- خوله بنت الهذیل از بنی حاریث که طلاق گرفت - .

28- لیلی بنت الخطیم پیر زنی بود از قبیله بنی خزرج که به گفته طبری پیامبر روزی به مزگت اندر نشسته بود پشت سوی آفتاب کرده و این زن از پشت آمد و دستهایش را بر روی کتف پیامبر گذاشت و گفت با من ازدواج کن تا من به قبیله خود بگویم پیامبر با من ازدواج کرده است. سپس به میان قبیله خود رفت و مردم به او گفتند کار اشتباهی کردی چون پیر هستی و پیامبر از زنان پیر خوشش نمی آید و اگر تو را ببیند طلاق خواهد داد. لیلی پیش پیامبر آمد و گفت من پشیمانم که زنی پیر هستم و شایستگی ازدواج با تو را ندارم و پیامبر او را طلاق داد.

29- ام هانی دختر ابوطالب، وی بهانه آورده بود که بچه دار است و باید از بچه اش نگهداری کند. لذا پیشنهاد محمد را رد کرد.

30- ضباعه دختر عامر بن قرط، که پیغمبر او را از پسرش بخواست اما پسرش به پیامبر گفت مادرم پیر است و پیامبر دست برداشت.

31- صفیه دختر بشامه عنبری که از اسرای افتاده به دست مسلمانان بود، محمد او را بخواست اما شوی باز آمد و چون زنش را میخواست مسلمان شد تا زنش بر او حرام نگردد. پیامبر از او پرسید من را خواهی یا شویت را؟! صفیه گفت شویم را.

32- ام حبیبہ دختر عباس بن عبدالمطلب، پیغمبر او را به زنی خواست، عباس گفت یا رسول الله او با تو شیر خورده است.

33- جمره دختر حارث بن ابی حارثه، محمد او را از حارث بخواست، حارث به دروغ به پیامبر گفت بدن او پیسی دارد و تورا شایسته نیست.

34- محمد زنی که نامی از وی باقی نمانده است طلاق داد زیرا وی چشم چرانی میکرد و به مردانی که از مسجد خارج میشدند زیر چشمی نگاه میکرد .تاریخ طبری جلد 39 برگ 187

35- محمد زنی را به دلیل اینکه وی جذام داشت طلاق داد .تاریخ طبری جلد 39 برگ 187

36- ملانکه دختر کعب به مدت کوتاهی با محمد ازدواج کرد، عایشه از وی پرسید آیا میخواهی شوهری داشته باشی که شوهر قبلی تورا کشت؟ وی به خدا از محمد پناه برد و محمد وی را طلاق داد.تاریخ طبری جلد 39 برگ 165

37- شبناء دختر عمر الغفریه، تاریخ طبری جلد 9 برگ 136

مردم قبیله او با قبیله بنی قریظه هم پیمان بودند، وقتی ابراهیم فرزند محمد مرد؛ وی به محمد گفت اگر تو پیامبر راستینی میبودی فرزندات نمی مرد. محمد بعد از اینکه با او

ادامه از صفحه 14

42 همبستر شد وی را طلاق داد .
38- ملانکه دختر داوود زن دیگری بود که با محمد ازدواج کرد اما پس از اینکه فهمید محمد پدرش را کشته است، از وی جدا شد. تاریخ طبری جلد 39 برگ 165
39- عمره دختر یزید که محمد وی را طلاق داد زیرا وی به جذام مبتلا شده بود. تاریخ طبری جلد 39 برگ 188

40- سناء بنت سفیان، محمد مدت کوتاهی با او ازدواج کرد. تاریخ طبری جلد 39 برگ 188
41- احادیث ضعیفی خبر از ازدواج محمد با عمره نیز ازدواج کرده بود. ابن ماجه جلد 3:2054 برگ 233
42- دختر الجهال برای مدت کوتاهی با محمد ازدواج کرد .صحیح بخاری جلد 7:181 برگ 131132
43- دوبه دختر امیر. از طایفه سعسعه

44- عماره یا عمامه دختر حمزه، از طایفه قریش، هاشم.
45- شینیا دختر سالت زنی دیگر بود که محمد قصد ازدواج با وی را داشت اما قبل از اینکه به این خواسته خود بخواهد عمل کند از دنیا رفت. مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم صفحه 597
46- تکانه - مجلسی، حیات القلوب یا زندگی حضرت محمد، جلد دوم صفحه 597

تکانه نام زنی دیگر است که مجلسی در مورد وی نوشته است دختر سیاهپوستی بود که "مقدوس" پادشاه مصر همچون ماریه قبطیه به محمد هدیه داده بود. محمد ابتدا او را آزاد کرد و سپس وی را به عقد ازدواج خود در آورد. بعد از درگذشت محمد عباس با او ازدواج کرد . ■■■■

باز هم خوش رقصی شوالیه ها!؟

پویان انصاری
Pouyan49@yahoo.se

در دوران مبارزاتی هر جامعه ای که جنگی نابرابر بین حکومت های دیکتاتوری تا دندان مسلح از یک سو، و مردم با دست خالی از سوی دیگر، در می گیرد "دون کیشوت های" همیشه در صحنه! در چنین جوامعی شروع به خوش رقصی می کنند.

ایران امروز ما، از این قاعده مُستثنی نیست، درست در چنین روزهایی که، مردم ستمدیده ما بعد از 31 سال که از سُلطه جنایتکارانه شمشیر و قمه در میهنمان می گذرد، جانانه به پا خاستند و درس خیلی کوچکی، به این حکومت چماق، نشان داده اند (که این آغازِ مبارزه است) ولی برای بعضی از این "سیاستمداران." دوران عصر هجر (البته از نظر فکری! که برای این دسته هم، مرز بازنشتگی سیاسی وجود ندارد!) به پند و اندرز می پردازندکه، مبدا "خدا کرده" مردم تحت ستم ما که 31 سال در تمام زمینه ها به حق و حقوق طبیعی آنها، به شکل وحشیانه ای تجاوز شده است، خطایی نسبت به حکومت ضد انسانی در ایران، از آنها سر زند!

دراین رهگذر هم نصحیتی "عالمانه" به فعالان سیاسی خارج ازکشوری می کنند که، در جای گرم و نرم، جوانان درون مرز را تشویق به "خشونت" نکنند!!!

هرچند بکرات ازطرف نیروهای انقلابی برون مرز این جمله به دفعات تکرار و نوشته شده است که:

تجربیات مبارزات در ایران و جهان نشان

داده است که انسانهای مبارز و آزادیخواه هیچگاه اهل خشونت نبوده و نیستند، بلکه این رژیم های دیکتاتوری هستند که خشونت را به مردم تحمیل می کنند.

ولی این سدرِ راه مبارزات واقعی مردمی، که همیشه در طول تاریخ، مابین دو صندلی بین حکومت های دیکتاتوری و مردم را تا پایان مرگ شان رها نخواهند کرد، نه چشم باز و نه گوش شنوا دارند، و مدام می گویند (رو به مردم در صحنه مبارزه) که مبدا شما خشونت کنید!!!

هرچند اگر، برای هزارمین بار این نکته را یاد آور شد که هیچ انسانی که بویی از انسانیت بُرده باشد از خشونت بیزار است، باز این "شوالیه های" بازنشسته (از نظر فکری!) ساز خود را می زنند.

باید یکبار دیگری به این دسته از خانم ها و آقایان موافق. رو بوسی گُرج و میش! گفت، مگر مردم تحت ستم مابه خصوص جوانان و در رأس آن دختران سلحشور چی می گویند و چی می خواهند؟! آیا غیر از روش مسالمت آمیز، از خواسته های طبیعی خدکه حق مُسلم هر انسانی است، حرکت دیگری از آنها سر زد ؟؟؟

در حقیقت اختلاف اساسی ما ها با این خوش رقصان معرکه، در ماهیت جنایتکارانه این حکومت است.

درست سر بزنگاه، زمانی که جوانان غیور ما خود را سازماندهی می کنند که بساط این جانیان را برچینند (حال به هرشیوه ای از مبارزه که خود تشخیص می دهند؟! و احتیاجی به قیم هم ندارند) "شوالیه ها" گوناگون دیروز و امروز، با موعظه گویی هایشان ظاهر می شوند!؟

آیا واقعاً این "دون کشوت ها" هیچوقت وجدان خود را قاضی کرده اندو از خودسئوال کنند که تا کی، مردم در مقابل این اوباش ارادل به

تظاهرات مسالمت آمیز دست می زنند؟؟؟ باز ناچاراً به تکرار مکررات مُتوسل می شویم و می گوئیم درحکومت هایی چون رژیم استبدادی اسلامی در ایران، ثابت شده است که اگر، مردم ستمدیده ما به خصوص نسل مبارز جوان ما، برای کسب کوچکترین خواسته های طبیعی خود، در یک دست، گل محمدی، و در دست. دیگر قرآن کریم یا مجید محمدی، داشته باشند و به خواهند تظاهرات کنند (آنهم مانند همیشه تا به امروز مسالمت آمیز) و شعار هایشان هم تلاوتی از قرآن باشد! و ضمن تقدیم گل های رُز به ملایان با عبا و بی عبای رژیم جهل و نکبت جمهوری اسلامی در ایران، و با ادب و نزاکت به گویند:

ترا به این قرآن قسم، حق طبیعی ما را بدهید!!! فکرمی کنید به جُز باتون، قمه و ضرب شستم و....چیز دیگری نصیب آنها می شود !؟

تا به امروز که جهان شاهد خیزس نسل جوان ما علیه حکومت جمهوری اسلامی بوده است که توده وسیع مردمی از پیر و جوان، بدون اسلحه، چاقو، قمه و حتی چوب و یا سنگ در دست، برای احقاق حقوق خود از خانه بیرون آمده اندکه با تظاهرات، و با قصد پرهیز از خشونت، و به روش مسالمت آمیز شرکت کنند، درمقابل، نیروی سرکوبگر. رژیم با تمام ابزار سرکوب و به قصد خشونت، به خیابان ها آمدند.

حال، این افرادِ سدرِ راه مبارزات مردمی، از خود سئوال کرده اند که مگر ندهاها، سهراب ها و تمام کسانی که جان خود را در راه آزادی از دست داده اند، دست به اعمال خشونت زده بودند که توسط نیروهای اهریمنی حکومت، کُشته می شوند؟؟؟ و در این مبارزه نا برابر، کدام از این بسیجی ها،

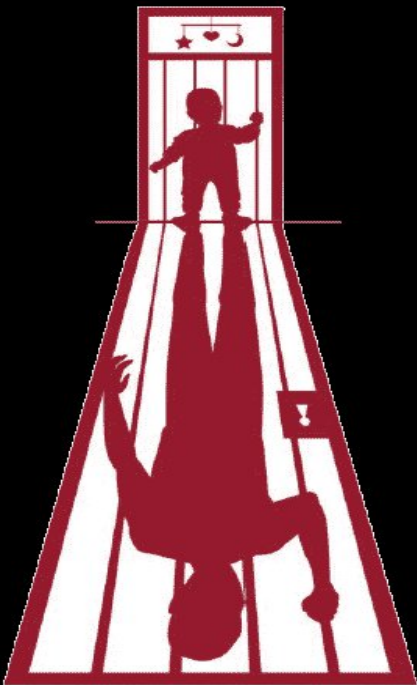
حالی که می توانستیم پوپولیسم کلاسیک را در رویکردی پراگماتیستی به بحثی خرد گرایانه با جناح مقابل پیوند بزنیم و ابژه تزریق سیستماتیک خشونت حکومتی را با خرد ورزی در دم خرد و خاکشیر نماییم، چندانکه افلاطون و سقراط و اکوئیناس و آریستوفان و دیگر خداندان تسامح و تساهل تاریخ بشریت چنین کردند. ما می توانستیم خیلی چیز ها را با هم پیوند بزنیم ولی نزدیم. قبول کنید که ما، آدمهای پلیدی بودیم، ما، در غیاب عزیزان گشت ارشاد به خشونت عریان پرداختیم و نکردیم لااقل نوع محجبه اش را انتخاب کنیم که اینقدر به وهن مقدسات متهم نشویم. اگر چنین کرده بودیم، امروز همگان از پوپولیسم دولتی گرفته تا آنارشیسم حکومتی، تک تک ما را گرفته و روی سرشان حلوا – حلوا می کردند.

December 30, 2009

قرار نبود اینجوری کنیم از طنز نوشته های رویا صدر (بی بی گل)

قرار نبود حرکت را رادیکالیزه کنیم و بنا بود آرام و مدنی و روادارانه اعتراض کنیم ولی وقتی گارد ویژه به طرف ما آمد، ما با خشونت و قساوت هر چه تمام تر، آسفالتهای خیابانها را لگد کردیم و به آسفالت کوچه های اطراف هم رحم نکردیم. حتی بعضی از ما، برای جلوگیری از حمله گارد ویژه و دیگر نیروهای ریز و متوسط و درشت و تنومند، میله های وسط خیابانها را از جا کنديم با این که گاندی، هیچگاه میله های وسط خیابانها را نکند و به آن میله های نازنین و پیام آوران عطوفت و رحم همیشه تاریخ وفادار ماند و آنها را برای فردای خیابانهای هند به کار گرفت. ما، با خشونت و بیرحمی هر چه تمامتر سیگار ها و روزنامه ها

را به آتش کشیدیم و دود آن را با وقاحت جلوی صورتمان گرفتیم، تا اشک نریزیم. در حالی که مسیح هیچگاه روزنامه آتش نزد و دود سیگار توی چشم حواریون فوت نکرد و لایه ازن سوراخ ننمود. ما، وقتی از بالای پل کالج روی سرمان سنگ ریختند و زخمیمان کردند و دوستانمان را از بالای پل به زیر افکندند، به جای مدارا و نشستن بوداوار زیر درختهای انجیر حاشیه خیابان ، به شیوه پوپولیستی عصبانی شدیم و شعار های تند دادیم در حالی که مارتین لوتر کینگ هیچگاه زیر پل حافظ شعار تند و تحریک کننده نداد. ما وقتی پاترول از روی دوستانمان عبور کرد به بعضی وسایل نقلیه خسارات کلی و جزئی وارد ساختیم در



سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

قیام مردم عرب بر علیه اسلام و محمد بخش ششم

هند را تا برهوت" می کشند، و گروهی را نیز به ساحل می فرستند که "مردم مخا و طوایف دیگر را" می کشند. شورشیان که در حصار بودند از این قتل عام ها خبردار می شوند و می گویند:

"مرگ از این وضع بهتر است، پیشانی ها را بتراشید که گویا خویش را به خداوند واگذاشته اید و او نعمت تان داده و قرین نعمت اوید شاید بر این ستمگران نصرت تان دهد."

به این ترتیب جنگجویان شورش پیشانی های خود را می تراشند و پیمان نهاده تعهد می کنند که از عرصه نگریزند و تا پای جان مقاومت نمایند. روز بعد از حصار بیرون آمده جنگ سختی میان آنان و نیروهای سیاه شرارت آغاز می شود. طبری می گوید: "در اطراف نُجیر جنگی سخت شد و در راه های نُجیر کشتار بسیار شد." ولی اشعت و باقی مانده شورشیان که در قلعه بوده اند همچنان به مقاومت خود ادامه می دهند. تا این که اشعت که در اثر رسیدن نیروهای کمکی بی وقفه برای مسلمانان امید خود را از دست می دهد، دست به خیانت زده با گرفتن ضمانت برای جان خود و اقوامش، درهای قلعه را به روی محاصره کنندگان باز می کند. ابو اسحاق می گوید:

"وقتی در گشوده شد مسلمانان به درون حمله بردند و هر چه مرد جنگی آن جا بود کشتند، همه را دست بسته گردن زدند، در نجیر و خندق یک هزار زن به شمار آمد و بر غنیمت و اسیران نگهبان گماشتند و کثیر بن صلت نیر از آن جمله بود."

بنابراین دولت اسلامی بر پایه چنین جنایات و سرکوب هائی بود که مانند همه اولین دولت های طبقاتی توانست قدرت خود را بر سر مردم عرب بر پا کند. این دلایل و شواهد به روشنی نشان می دهند که اسلام هیچ گاه، و هرگز، مذهبی نبود که از روی میل و رغبت پذیرفته شود. این مذهب، از آن جا که قرار بود اولین دولت سرکوبگر طبقاتی در عربستان غربی و مرکزی را بر سر قدرت بنشانند، از همان ابتدا مورد کینه و نفرت اعراب بود و تنها به یاری شمشیر و سرکوب های خونین علیه مردم بود که توانست خود را بر آن ها تحمیل نماید.

با این وجود سرکوب مردم حَضَرَموت، آخرین جنایت دولت اسلامی و عاملان خون آشام آن نبود. مهاجر، یکی از فرماندهان سه گانه سرکوب کننده شورشیان بنی کَنده، به زودی، وقتی دو زن آوازه خوان فراری به چنگش می افتند، یکی از آن ها را که در آوازه های خود محمد را هجو کرده بود با بیرحمی دست او را می برد و دندان های پیشین او را می کند. ابوبکر که از این قضیه مطلع می گردد برای آموزش او به اجرای عدالت اسلامی که مجازات بالاتری را برای زن بی نوا طلب می کرده، برایش می نویسد که قطع کردن اعضای بدن ویژه مجازات قصاص است. باید خون او را می ریختی "چون حد اهانت به پیمبران مانند حدود دیگر نیست و هر مسلمانی چنین کند مرتد است." پایان

- همان جا، ص 1446.
- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 1126.
- طبری، جلد چهارم، فارسی، ص 1472.
- همان جا، ص 1474.
- همان جا، ص 1478.

عَمرو" یکی از سران قریش است که در برابر مردم ایستاده با جدیت آن ها را از این کار منع می کند. البته کل اشرافیت قریش نیز با سکوت خود از وی حمایت نموده و مانع این کار می شوند.

به هرحال به جز مکه جائی نیست که مردم دست به شورش و قیام نزنند و همان طور که دیدیم در بعضی نقاط مردم حتی دوبار دست به شورش بر علیه حکومت مرکزی می زنند. طبیعتاً نباید فکر کرد که با سرکوب شورش ها، دیگر قیام و شورش رخ نمی دهد. زیرا اگر انگیزه شورش وجود دیکتاتوری مطلقه در مدینه و ظلم و جور دولت اسلامی بوده است، با سرکوب شورش ها نه تنها این دیکتاتوری از میان نمی رود، بلکه برعکس پا برجاستر شده و در نتیجه ظلم و جور آن افزایش می یابد.

البته با سرکوب خونینی که از شورش های سال های 11 و 12 هجری به عمل می آید، مردم که از قیام های خود نتیجه ای نمی گیرند، برای مدتی از سرنگونی حکومت اسلامی نا امید می شوند. بر زمینه این ناامیدی است که حکومت مرکزی قادر می شود که حاکمیت جبارانه خود را برای مدتی، تا ناآرامی های بعدی، برقرار کند. با این حال پس از سرکوبی این شورش ها، باز هم در این جا و آن جا، به خاطر ذات جابرانه و زورگویانه حکومت مرکزی و اجحافات ماموران دولتی، شورش ها و قیام هائی درمی گیرد.

یکی از این شورش ها، شورش مردم بنی عمرو بن معاویه در ریاض بوده است که در اثر زورگوئی و اجحاف بیش از اندازه عامل دولت اسلامی بر حَضَرَموت "زیاد بن لُبید بیاضی" در جمع آوری مالیات زکات در می گیرد. وقتی که مردم بنی معاویه قیام می کنند و از دادن مالیات خوداری می ورزند، گروهی از مردم سکاسک، سکون و حَضَرَموت نیز به آن ها می پیوندند.

مسلمانان که از روی آوری مردم به شورشیان نگران می شوند، قیل از آن که جمعیت شورشیان بیشتر شود به آن ها که با زن و فرزندان خود از روی ناچاری در صحرا و به دور آتش های خود جمع شده بودند حمله کرده، تعداد زیادی از آن ها را که می کشند و زن و فرزندان شان را به اسارت می گیرند. ولی هنگامی که زیاد همراه اسرا از میان اردوگاه اشعت (سالار بنی کَنده) و "بنی الحارث بن معاویه" می گذشتند، به استغاثه زنان بنی معاویه که فریاد می زده اند: "ای اشعت! ای اشعت! خاله هایت را می برند، خاله هایت را می برند." به هیجان آمده زنان را نجات می دهند. در نتیجه اشعت ناچار می شود به همراه مردم بنی کَنده، بنی حارث، بنی عمرو، و گروه هایی از مردم سکاسک و قبایل اطراف قیام کنند. قیام کنندگان دوباره شکست می خورند و این بار به نُجیر که از قبل آن جا را آماده کرده بودند پناه برده خود را در قلعه محصور کرده به دفاع می پردازند. نیروهای سرکوبگر مسلمان نیز به فرماندهی عَکرمه، مهاجر و زیاد از سه طرف آن ها را محاصره کرده، همه راه ها منجمله راه آنوقه را بر آنان می بندند. آن گاه، به اطراف حمله نموده "مردم دهکده های بنی

هزار تن از شورشیان کشته می شوند و زن و کودک آن ها اسیر شده پس از جدا کردن سهم خمس و ارسال آن به مدینه بقیه میان مسلمانان تقسیم می شود. خمس غنائم به تنهائی 800 شتر بوده است و همه بازار دبا نیز غارت شده به غنیمت می رود.

آن گاه عَکرمه عازم مهره در نجد می شود. در آن جا میان دو گروه شورش، یکی در جیدون و نضدون به رهبری شخریت، و دیگری در نجد به رهبری "مصباح محاربی"، بر سر کسب برتری رقابت بوده است که این به نفع مسلمانان تمام شده می تواند یکی از آن ها- شخریت- را به سوی خود جلب نموده با او به جنگ دیگری بروند. جنگی که میان آنان درگیر می شود به گفته مورخین از جنگ عمان نیز سخت تر بوده است و در آن بسیاری کشته و اسیر می شوند. از جمله غنیمت ها دو هزار اسب بوده است.

مردم یمن مجدداً قیام می کنند

قیام اَسود اَلْعَسی در یمن قبل از مرگ محمد بود. پس از مرگ وی، مردم یمن برای بار دوم، این بار به رهبری "قیس بن عبد یغوث بن مکشوح" قیام می کنند. قیس قبلاً یک بار مرتد و بعد مسلمان می شود و اکنون پس از مرگ محمد دوباره علم طغیان بر می افرازد. مخالفان وی بیشتر ابناء، متحدین ایرانی و قبلی محمد به رهبری دانونیه و فیروز، و جنبش، یکی از عوامل سابق محمد در یمن بودند. این ها همان قاتلان اَسود بودند. قیس بلافاصله پس از کشتن دانونیه با همکاری مردم که از اسلام منتفر بودند قیام کرده به سرعت شهر صنعا را به تصرف خود در می آورد. با تصرف صنعا، باقی مانده سواران اَسود نیز به او می پیوندند. از سوی دیگر، فیروز که ابوبکر او را سالار نیروهای هوادار خود می کند، پس از آن که از توطئه قیس برای قتل خود و جنبش جان سالم به در می برد، به کمک نیروهای هوادار دولت مرکزی و قبایل عقیل و عک که به کمک وی می آیند، در برابر قیس صف آرائی می کند و در جنگی که میان آن دو در گیر می شود، قیس را شکست می دهد. در این زمان، عَکرمه با نیروی خود از عمان به یمن آمده، و در نتیجه، قیس به منطقه میان صنعا و نجران عقب نشینی کرده به نزد "عَمرو بن معدی کَرَب" می رود، و به این ترتیب شورش او ناکام می ماند.

به این ترتیب، قیام مردم عرب علیه جور و ظلم حکومت اسلامی به طور خونینی سرکوب می شود. همان طور که دیدیم در واقع تمام شبه جزیره عربستان، هر جا که زیر کنترل حکومت اسلامی بود، علیه آن دست به شورش می زنند، به جز مکه. علت آن بود که اشراف قریش پس از سازش با محمد خود به جمع سردمداران حکومت مرکزی پیوسته و در منافع آن بیش از همه شریک شده بودند و از صورت مخالفین درجه اول دولت اسلامی به طرفداران آن تبدیل شده بودند. مردم مکه خواهان قیام بودند، ولی اشراف مکه مخالف آن. برای همین، وقتی در مکه، به دنبال مرگ محمد مردم آماده قیام می شوند و عَتّاب بن اَسید که از طرف محمد والی مکه شده بود از ترس خود را مخفی می کند، این "سُهیل بن

سرکوبگریهای اخیر حکومت جمهوری اسلامی شاید این سوال را برای برخی پیش آورد که اقدامات جناح خامنه ای در سنت ناب محمدی سابقه نداشته و امری خلاق اسلام است. ما با چاپ این سری مقالات قصد داریم نشان دهیم ایستادن در برابر مردم و سرکوب وحشیانه ی آنان امری ذاتی در اسلام و همه مذاهب یکتاپرست بوده، هیچ امر بدیع و تازه ای نیست. اساساً اسلام از طریق غارت و سرکوب مردم عرب بوجود آمد و با سرکوب قیام های مکرر آنها بود که پابرجا ماند.

سرکوب بحرین و عمان

با مرگ محمد مردم بحرین نیز دست به شورش زده از مسلمانی روی بر می گردانند. قبیله عبدالقیس، با تلاش مسلمانان به اسلام باز می گردد ولی بنی بکر در ارتداد و مخالفت با اسلام باقی می ماند. تا آن که ابوبکر، علاء بن اَلْحَضَرَمی را با سپاهی برای سرکوب مردم بحرین می فرستد. هنگامی که علاء به هجر می رسد مردم عبدالقیس را که مسلمان بودند به جنگ شورشیان می فرستد. نزدیک به یک ماه میان آن ها جنگ و زد و خورد بوده، تا این که شبی که شورشیان همگی مست بوده اند مسلمانان بر سر آنان می ریزند و همگی را به قتل می رسانند. بسیاری نیز فرار کرده به دارین می روند. علاء به دارین حمله کرده همه را از بین می برد و زن و فرزندان آن ها را به اسارت می گیرد. "سهم سوار از غنایم شش هزار و سهم پیاده دوهزار" می شود. به این ترتیب بحرین نیز مجدداً تحت کنترل مسلمانان در می آید.

آن گاه نوبت به عمان می رسد. مامور سرکوب شورش عمان که در سال دوازدهم هجرت انجام می گیرد عَکرمه بوده است. رهبر مرتدین و شورشیان در عمان "لقیط بن مالک ازدی" ملقب به ذوالتاج بوده است که "دعوی وی چون دعوی پیمبران بوده" است. او نیز پس از مرگ محمد مرتد شده، جیفر و عباد از سران و شاهان سابق عمان را که زمان محمد مسلمان شده بودند، به عقب رانده به طور کامل بر عمان تسلط می یابد.

ابوبکر نیز حُذیفه و عرفجه را از مدینه عازم سرکوب شورش عمان و مهره می کند و به عَکرمه نیز که از مُسَبِّله به خاطر شتاب در جنگ با وی شکست خورده بود، دستور پیوستن به آن ها را می دهد. لقیط در "دبا"، عَکرمه و حُذیفه و عرفجه در رجام در نزدیکی عمان، و جیفر و عباد نیز در "صحار" اردو می زنند و جنگ سختی میان آن ها و ذوالتاج آغاز می گردد. جنگ در دبا، شهر و بازار بزرگ ناحیه در می گیرد. در ابتدا، ذوالتاج کم مانده است که بر مسلمانان پیروز شود، ولی با رسیدن نیروهای کمکی از بنی ناجیه و عبدالقیس برای مسلمانان، از آن ها شکست خورده مجبور به فرار می شود. مسلمانان آن ها را تعقیب نموده بسیاریشان را به قتل می رسانند.

راویان مسلمان می گویند که در این جنگ ده

پاسخ‌های موسوی به چهار پرسش آیت‌الله نوری

میرحسین موسوی، نامزد معترض انتخابات ریاست‌جمهوری در نامه ای سرگشاده به 4 پرسش آیت‌الله نوری همدانی پاسخ داد.

متن این نامه به این شرح است:

حضرت آیت‌الله نوری همدانی

سلام علیکم

ضمن عرض تسلیت به مناسبت ایام سوگواری سالار شهیدان امام حسین بن علی علیهما السلام، سخنان اخیر شما و سؤالاتی که اخیراً در جمع خاصی خطاب به اینجانب مطرح فرموده‌اید ملاحظه شد.

یلاً پاسخ‌هایی هرچند کوتاه و خلاصه اما دربرگیرنده پاسخ‌هایی به پرسش‌های مذکور بیان می‌گردد. امید آن‌که خداوند همه ما را به احسن السبیل هدایت فرماید.

سؤال: شما خودتان را پیرو و دنبال رو خط امام راحل و آرمان‌های بلند انقلاب اسلامی معرفی می‌نمایید، چرا در مقابل شعار «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» هواداران‌تان در راهپیمایی روز قدس هیچ عکس‌عملی را بروز ندادید؟

پاسخ: اولاً گویا دفتر جنابعالی، اجازه مطلع شدن شما از سیر تحولات را نمی‌دهند و یا تنها در کانال‌ها و بولتن‌هایی که خود تشخیص می‌دهند منحصر می‌کنند.

اینجانب در بیانیه‌ای که پس از روز قدس صادر کردم از سردادن چنین شعارهایی تبری جست و از هواداران راه نورانی امام خمینی و جنبش سبز ملت ایران نیز خواستم از سردادن چنین شعارهایی خودداری کنند.

ثانیاً اینجانب همان‌طور که اعتقادات مذهبی، روحیات، عملکرد و سوابق اثبات می‌کند دشمن رژیم منحوس صهیونیستی بوده و هستم اما همان‌گونه که بارها در مناظره‌ها و بیانیه‌ها نیز تأکید نمودم، معتقدم به جای برخورد با معلول‌ها باید به سراغ علل رفت و آن‌ها را درمان کرد. باید از خود بپرسیم که چه کار کرده‌ایم که مردمی که تا کنون چنین شعاری سر نمی‌داده‌اند اکنون در راهپیمایی‌های پیایی خود، چنین شعارهایی را سر می‌دهند؟ بعید می‌دانم کسی به خاطر انتقاد میرحسین موسوی از عملکرد دولت چنین شعاری را سر داده باشد.

به نظر من اگر علت درمان شد، معلول هم درمان می‌شود. یعنی اگر به همان اندازه که دل مسؤولان کشور برای قربانیان وهابی و حنبلی در نوار غزه می‌سوخت برای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و عزاداران حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌سوخت و از ریخته شدن خون پاکشان به درد می‌آمد و جلوی آن‌را می‌گرفتند کسی به خود اجازه طرح چنین شعارهایی را نمی‌داد.

سؤال: چرا باید رهبران و گردانندگان فرقه سبز در مقابل شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» سکوت کنند؟

پاسخ: طبق معمول به نظر می‌رسد اطلاعات دریافتی شما سانسور شده است زیرا اینجانب

در اولین فرصت، بیانیه‌ای صادر کرده و از این شعار ابراز برائت کردم و از مردم خواستم از سردادن این شعار نیز خودداری کنند. این کاری بود که از دست اینجانب بر می‌آمد. جنابعالی اگر راه دیگری سراغ دارید بفرمایید تا من از طریق آن از این شعارها ابراز انزجار کنم.

فرموده‌اید که شعار جمهوری ایرانی، شعاری است که رضاخان و پسرش مرتب سر می‌دادند و اسلام نخستین رکن این نظام است و این نظام بدون اسلام هیچ معنا و مفهومی ندارد.

البته آن‌طور که امام خمینی به ما آموختند رضاخان و پسرش به دیکتاتوری و خون آشامی اعتقاد داشتند نه به نظام جمهوری، چه رسد به این که این جمهوری اسلامی باشد یا ایرانی. در ضمن اینجانب نیز به شدت اعتقاد دارم که نظام بدون اسلام هیچ معنا و مفهومی ندارد و همه حتماً باید به قانون اساسی که این نکته در آن مورد تأکید قرار گرفته است پای‌بند باشیم.

سؤال: طرفداران شما در شهر مقدس قم و همچنین تهران و شهرهای دیگر شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» را سر دادند؛ اگر شما واقعا پیرو خط امام و در زمره دوستداران ایشان هستید، چرا آنان را متوجه اشتباه و غفلتشان نمی‌کنید؟

پاسخ: اولاً تمامی کسانی که در تجمعات اعتراض‌آمیز شرکت می‌کنند ضرورتاً پیروان راه امام خمینی و هواداران اینجانب نیستند و ممکن است فرصت‌طلبانی نیز پیدا شوند که با قاطی شدن با این تجمعات، شعارهای خاص خود را سر بدهند.

ثانیاً نه تنها اینجانب بلکه دیگر بزرگواران فعال در نظام و مردم، وظیفه ندارند پاسخگوی شعار هر شخصی با هر منش و اعتقادی که در هر گوشه کشور هر نوع شعاری سر می‌دهد باشند زیرا اگر من و شما بخواهیم پاسخگوی هر موضوع و شعار و دست‌نوشته و دیوارنوشته و پارچه‌نوشته و روزنامه و سایت و وبلاگ و مقاله و غیره‌ای در هر گوشه کشور باشیم 24 ساعت که هیچ، تمام عمر ما هم کفاف واکنش به این قبیل امور را نخواهد داد.

سؤال: شما می‌گویید که هیچ ارتباط و رابطه‌ای با بیگانگان ندارید اما همگان می‌دانند که آن‌ها چقدر از شما در رسانه‌های خود تعریف و تمجید می‌کنند؛ پس چرا راه خود را از آنان جدا نمی‌کنید؟

پاسخ: همچنان تأکید می‌کنم که هیچ ارتباط و رابطه‌ای با بیگانگان ندارم و در این راه حاضریم علناً و در برابر مردم با سوگند به قرآن، این مطلب را اثبات کنم مگر آن‌که آقایان، اعضای دفتر و مشاوران اینجانب را «بیگانه» قلمداد کنند. این‌که چرا رسانه‌های بیگانه از اینجانب تعریف و تمجید می‌کنند به من ارتباطی ندارد. ما مکلف به عمل به تکالیف شرعی و قانونی خود هستیم و از امام

امت آموخته‌ایم که تمجید یا توهین دیگران، اثری بر راه و رفتار ما و انجام وظایف الهی و ملی ما نداشته باشد.

در ضمن اینجانب اعتقاد دارم ضرورتاً هر شخصی که مورد تمجید رسانه‌های خارجی قرار بگیرد، شخص پلیدی نیست. مگر نه این‌که افتخار ما و شما این است که خلیفه دوم و معاویه بارها از امیرالمؤمنین علی تعریف و تمجید کرده و می‌گفتند لو لا علی لهلك فلان.

مگر نه آن‌که در صحاح سته و حتی بسیاری از کتب وهابیت، هزاران نکته در مدح علم و تقوا و مراتب عالیه علی علیه السلام نقل شده است که جنابعالی بیشتر از من و امثال من به آن واقفید. آیا چنین تمجیدهایی ضرورتاً بیانگر خباثت شخص مورد تمجید است؛ معاذالله که اگر چنین اعتقادی داشته باشیم از دایره دین مبین اسلام خارج خواهیم بود.

چه بسا رسانه‌های بیگانه، ویژگی‌هایی چون حمایت از آزادی بیان، منطق، ادب، صلح‌دوستی، ارتباط دوستانه با سایر ملل و دیگر خصوصیات را در جنبش سبز ملت ایران دیده‌اند که از آن تمجید می‌کنند کما این‌که دشمنان علی علیه السلام، نمی‌توانستند منکر ویژگی‌های الهی و انسانی آن مرد بزرگ شوند و به آن در کتب و دیگر رسانه‌های آن روز نیز اذعان و اعتراف کرده و برای تاریخ به یادگار گذاشته‌اند.

قبول دارم که باید در حمایت بیگانگان از خود شک کرد اما اگر بخواهیم تمامی این قبیل حمایت‌ها را مشکوک به شمار آوریم باید حمایت‌های آمریکا از دوستان ما در منطقه و کشورهای اسلامی مانند حمایت‌های آمریکا از مجلس اعلای اسلامی عراق، حزب الدعوه الاسلامیه و بسیاری دیگر از گروه‌هایی که با صدام و القاعده و طالبان جنگیده‌اند، مورد تشکیک و تردید جدی قرار گیرد در حالی‌که

به هیچ وجه چنین نیست، بلکه حمایت آمریکا و اروپا از این گروه‌ها که اتفاقاً از صمیمی‌ترین حامیان و دوستان ما در منطقه هستند به این دلیل بود که با دیکتاتوری دیکتاتورها و خشونت تروریست‌ها و خشونت‌طلبان می‌جنگیدند و نه صرفاً به خاطر این‌که عقاید مذهبی و رفتارهای انقلابی آنان، مورد تأیید آمریکا بوده است.

خداوند همه ما را به راه صحیح اسلام ناب محمدی هدایت و در فرج حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعجیل فرماید.

والسلام علی من اتبع الهدی

میرحسین موسوی

16 دی ماه 1388



ادامه از صفحه 13

کسی که به دین ها و آئین های وابسته به آسمان ایمان دارد و به ارسال پیامبر از سوی خالق هستی معتقد است، هر مقدار کتاب هم بارش باشد، و اگر به ده زبان سخن گوید، روشنفکر نیست.

آقای دکتر سروش اگر به معاد جسمانی به همان ترتیب که قران می گوید: «وقتی شما را می سوزانیم دوباره بر بدن‌تان گوشت و پوست جدید می رویانیم و دوباره می سوزانیم» (آیه 56 سورة النساء) باور دارد، روشنفکر نیست؛ و اگر باور ندارد، مسلمان نیست. آقای دکتر سروش اگر به دوازده امام و تعیین امامان شیعه از سوی الله و آخرین شان امام دوازدهم که از 5 سالگی غایب شده و حدود سیزده قرن زنده است، باور دارد یک متحجر است نه یک روشنفکر؛ و اگر باور ندارد، مسلمان شیعی نیست!

آقای دکتر سروش می خواهد با خرافات دین ها درافتد؟ در حالی که کل هستی و بنیاد دین برخرافه و موهومات است. هیچگاه خرافه از دین بیرون نمی رود، مگر زمانی که دین، از ذهن بیرون رود. در واقع، خود دین باید از دین بیرون رود!

از اینرو، آقای دکتر سروش و دیگر کسانی با این طرز اندیشه راء، تنها باید دینداران درس خوانده نامید. حداکثر می توان در توصیف شان به لفظ «متفکران دینی» بسنده کرد. یعنی کسانی که با اعتقاد و ایمان به ماوراء الطبیعة، در احوال و اقوال دین ها فکر می کنند و خیال می بافند. به این جهت بهتر است واژه خیالبافان دینی را در باره شان به کار گرفت، نه روشنفکر.

این مقاله جای پاسخ و بررسی تمام مطالبی را که آقای دکتر سروش در پاسخ به پرسش ها داده است ندارد. لذا توصیه می کنم که اهل تحقیق و تأمل این مصاحبه را بخوانند و آشنائی بیشتری با آقای دکتر سروش پیداکنند.

کالیفرنیا - 10/12/2009

برگرفته از سایت نبوسکولاریزم

بنیادگرایان روی زمین متحد شوید!

انقلاب شایان ستایش خمینی در ایران درست برهمان مبنای ایدئولوژیک تکیه دارد که ایدئولوژی مبارزه امروزی ما در اسرائیل بر آن تکیه دارد. مفهومی که ما برای یهوه خدای واحد غیرتمند و بی گذشت خود قائلیم همان مفهومی است که خمینی از خدای اسلام دارد. دیدگاههای جهانی ما کاملاً مشابه همدیگرند، همان‌طور که بسیاری مسائل دیگر میان ما مشترک هستند. هر دوی ما برای دفاع از ارزشهای سنتی خود در مقابل نوآوری کفرآمیز امروزی می جنگیم. من وقتی جلال "یهوه متبارک" را می شنوم همانقدر احساس رضایت می کنم که اسلام راستین از شنیدن شعار "الله اکبر" خرسند می شود. یک امام جماعت جمهوری اسلامی هر کلامی را که از شریعت دریافت کرده است بصورت رهنمودی تکرار می کند، درست همان کاری که ما در مورد تورات می کنیم. من ساعت های متوالی مجذوب موعظه های مذهبی خبرگان ولایت فقیه مانده ام، زیرا آنان نیز در خط مبارزه با لیبرالیسم و آزاد اندیشی هم رزمان ما هستند. می خواهم به آنان پیام دهم که: بنیادگرایان روی زمین متحد شوید!

نقل از مصاحبه خاخام اعظم فرومن با روزنامه لیبراسیون ۳۰ آوریل ۱۹۹



درباره مغلطه ای به نام روشنفکر دینی و سخنی با آقای دکتر سروش!

محمد علی مهرآسا

و تشخیص باشد. جسم اسلام چیست و چگونه است؟ اسلام جسم ندارد و هرچه هست، مثنی معنا و مفهوم است که در قرآن تألیف حضرت محمد آمده و در دسترس همگان است.

3- شما که به درستی به تمام کتاب قرآن احاطه دارید و به شریعت و فقه شیعه مسلط اید، می‌خواستید چه چیزی از این مجموعه ناهمگون و دیکتاتور پرور بیرون بکشید و به نام روح اسلام به دانشجو و دانشگاه هدیه دهید؛ که فرموده اید می‌خواستیم خرافه زدائی کنیم؟

به همین روال باید پرسید روح اسلام چیست؟ شما اگر واجبات و فرائض یعنی نماز و روزه و زکات و حج و جهاد را از اسلام بگیرید، دین تهی خواهد شد. در نتیجه همان چیزی باقی می‌ماند که مسلمانان لندن در آن محیط آزاد به صورت شعار بر روی دست گرفته اند که «ما هرکس را که به اسلام کج نگاه کند گردن می‌زنیم؛ و جهانیان باید همه از اسلام پیروی کنند؛ و...»

آنگاه، آقای دکتر سروش در برابر پرسش مصاحبه گر در مورد مسئولیتشان در ستاد انقلاب فرهنگی، به این مغلطه متشبث می‌شوند که «ستاد انقلاب فرهنگی ابتدا هفت عضو داشت و سپس به سی عضو رسید. اما چرا نام دیگران مطرح نیست و تنها می‌خواهند تمام مشکلات را به پای من بنویسند؟» (نقل به معنی) و می‌فرماید: «در آن زمان هریک از اعضای شورا نظر شخصی خود را به عنوان شورا، جاری و ابلاغ و اجرا می‌کرد».

خوب، جناب سروش! واکنش شما در برابر این بی‌انضباطی و بی‌اخلاقی چه بود؟ آیا دست کم نمی‌توانستید این عدم رعایت مقررات را به گوش مردم برسانید و استعفا دهید و خود را از این مسئولیت آبرو شکن برهانید؟

در برابر این پرسش که: «...[آیا] هدف شما در واقع این بود که دانشگاه‌ها را اسلامی کنید؟» فرموده اید: «بله، هدف این بود که دانشگاه‌ها را اسلامی بکنیم. به این معنا که اگر چیزی هست که ضد اسلام است از آنجا بزدایم. البته حقیقتش چیز ضد اسلامی چندان وجود نداشت».

نخست بپرسم اگر «چیز ضد اسلام» نیافتید چرا آن همه استاد و دانشجو را از تدریس و تحصیل محروم کردید؟ من خود مبتلا به این فاجعه بودم و خواهر زاده ام را از دانشگاه بیرون کرده بودند. پس از یک سال و چند ماه به توصیه یکی از دوستان به خدمت حجت الاسلامی شریعتمدار رسیدیم و با پرداخت وجوه شرعی نامه ای گرفتیم که ... فلان دانشجو را من می‌شناسم و او جوانی خدانشناس و مسلمانی متعبد است و... در ضمن شما می‌دانید که دانش‌های تجربی و حتا بیشتر علوم انسانی، دقیقاً ضد دین‌های لاهوتی بویژه اسلامند.

بعد پرسش این است که آیا اسلامی کردن دانشگاه‌ها به مفهوم طرد تدریس دانش‌های تجربی نیست؟ آخر دین اسلام بنا بر آیات قرآن، آسمان را سقفی بی‌ستون توصیف می‌کند و زمین را مسطح می‌پندارد. ولی دانش

ها خلاف این را می‌گویند و مبنای شان ضد اسلام است... پس به فرموده شما زدودن «چیزهای ضد اسلام» یعنی «زدودن دانش‌ها!» ضمناً شما که هم اکنون در دانشگاه‌های امریکا به تدریس فلسفه (بخوانید سفسطه) و مبنای اسلامی مشغولید، آیا در این دانشگاه‌ها از عیسوی کردن فضای دانشگاه خبری هست؟

آقای دکتر سروش!

مرا با دکتر سروشی که می‌خواست دانشگاه‌های ایران را اسلامی کند و به جای کشت گل و ریاحین در باغچه‌های دانشگاه، عطر استبداد اسلام را به درس‌ها و استادان و دانشجویان بپاشد، و دکتر سروشی که در مناظره‌های تلویزیونی در کنار آخوند مصباح یزدی متحجر می‌نشست و به تدوین و تبیین شریعت اسلامی در مقابل مارکسیست‌ها می‌پرداخت، کاری نیست. آن دکتر سروش همان دکتر سروش آخوند مسلک بی‌عمامه است که

روشنفکر دینی عنوانی است کاملاً نادرست و ادعائی جز جمع اضداد نیست. هم روشنفکر و هم واژه ی روشنفکری را امروز دستکم تمام اربابان دانش و معرفت می‌شناسند. فکر روشن و اندیشه ی منور- جدا از گرایش‌های مادی- یعنی ذهنیتی فارغ از هرگونه وابستگی به **اوهام و ابهام و ابهام؛ یعنی اندیشه ای شسته رفته از هر باور و پندار خرافی؛ یعنی تفکری دانش پذیر و خردگرا و خالی از هر عقیده و ایمان به معاد و بهشت و جهنم ساخته دین‌های عیسویت و اسلام.**

در تشریح مثنوی مولانا نیز همان روش آخوندی را بر می‌گزید و در تلویزیون آخوندی داستان «نحوی و کشتیان» را با مغالطه شرح می‌داد و نحوی را عالم توصیف می‌کرد و علمزدگی را پدیده ای زشت و شوم می‌نامید. من با دکتر سروشی در گفتگویم که چند سال پیش در مقاله و یا مصاحبه ای رسماً اعلام کرد که قرآن کلام محمد است! و این یعنی تغییر و چرخش به سوی معرفت و دانش. من و ما آن دکتر سروش را ستودیم و مقدم و ورودش را در زمره دانشمندان و فلاسفه ی خردگرا به خود شادباش گفتیم. اما دریغا که آن دکتر سروش پرتوی گذرا بود که برای لحظه ای درخشید و از روی بیابان اوهام و خرافات ایران چون برقی جهید و دانش آموختگان را امیدوار و سرانجام ماتمزده کرد. یعنی دکتر سروشی که بدبختانه دوباره به دامن تحجر آویخت و حاصلش فرموده هایش در این مصاحبه است.

مصاحبه گر بی.بی.سی در برابر انکار دکتر سروش نسبت به دخالتش در کارهای ستاد انقلاب فرهنگی، به او می‌گوید:

«شاید علتش این باشد که از شما به عنوان روشنفکر دینی که بسیار بر جامعه ایران بخصوص بر محافل جوانان دیندار تأثیر گذاشته اید، انتظار بیشتری می‌رفته است».

دکتر سروش پاسخ می‌دهد: «بله، من پاسخخ را داده ام در این باب. من گفته ام که ما چه کاری می‌کردیم. من گفته ام که من بزرگترین خدمت را به دانشگاه‌ها کرده ام».

چرایش را مصاحبه گر می‌پرسد؛ و جناب

دکتر سروش مثنی سفسطه و مغلطه تحویل او و خوانندگان مصاحبه می‌دهد که هدف من پیگیری آنها نیست. زیرا همچنان که اشاره کردم، مصاحبه گر با مهارت و زیرکی در انتخاب سوال‌ها، او را ملزم به توسل به مغلطه و سفسطه کرده است که در تمام سخنانش پیداست.

مقصود من پرداختن به مغلطه کاری‌های او در دفاعش از خویشتن و دین و واژه مرکب «روشنفکر دینی» است. منظور تبیین و تشریح این عنوان غلط و غلط انداز است! دکتر سروش در برابر این پرسش که: «...شما امروز روشنفکر دینی را چگونه تعریف می‌کنید؟» پاسخ می‌دهد: «تعریفش آسان است. من همیشه می‌گویم، اگر روشنفکر غیر دینی معنی دارد، روشنفکر دینی هم معنی دارد. اگر استبداد دینی معنی دارد، دموکراسی دینی هم معنی دارد...»

به حقیقت آدمی انگشت به دهان می‌ماند از پاسخ این شهره به فیلسوفی. دقت کنیم که چه آسان می‌خواهد با لفاظی و مغلطه پاسخی نادرست را به یک پرسش درست بدهد. اگر روشنفکر غیر دینی وجود دارد... یعنی چه؟ روشنفکر زمانی روشنفکر است که خود را از هر قید و بند سماوی آزاد کرده باشد. روشنفکر غیر دینی نداریم. انسان دانش آموخته، یا دیندار و دینمدار است و مقید به لاهوت که در زمره ی عوام است؛ و یا روشنفکر و آزاد اندیش. این تقسیم بندی را آقای سروش از کجا گرفته و آورده است؟ مغلطه را نیز توجه فرمائید که می‌گوید اگر «...استبداد دینی معنی دارد، دموکراسی دینی هم معنی دارد...» واقعاً آقای دکتر سروش! مرحبا به این استدلال. کجای این پاسخ سخن یک فلسفه دان است؟ ذات دین‌ها یعنی استبداد. استبداد دینی پدیده ای متنازع از دین نیست. دین‌ها سرشتشان استبدادی است و با دموکراسی در دو قطب متناظرند. «ان الدین عندالله الاسلام...» (آیه قرآن).

جناب سروش چنان خلط میحث فرموده اند که مصاحبه گر مجبور شده است گذشته را به یادش آورد و مچش را بگیرد: «... شما به صراحت گفته اید که از دل دین اسلام نمی‌توان دموکراسی را بیرون کشید. به نظر می‌رسد که اینجا تضاد وجود دارد بین حرف‌های شما».

البته پاسخ آقای دکتر سروش انکار واقعیات است و می‌فرماید: «خیر، چه تضادی وجود دارد؟ من از ملایم شدن دموکراسی و دین سخن می‌گویم و این غیر از بیرون کشیدن دموکراسی از دل دین است. من و دوستانمان همیشه صریح این را گفته ایم که از دل دین نمی‌توان دموکراسی را بیرون آورد و... مسلمانان می‌توانند یک زندگی دموکراتیک داشته باشند و...»

آقای دکتر سروش!

جدا از لفاظی و بازی با کلمات، ملایم شدن دموکراسی و دین به چه معناست؟! معنای این سخن این است که هم دین باید از اوج استبداد کمی پائین آید و اندکی به سوی آزادی روکند؛ و هم دموکراسی از این آزادی و آزادگی فراوان دست بکشد و به سوی تندی و تیزی بگردد تا در یک مقطعی به هم برسند و نظر آقایان دیندار غیر معمم در تأمین دین و دموکراسی ملایم برآورده شود.

بله این است دیدگاه کسانی که به نادرست به روشنفکر دینی شهره اند. یعنی هم دین را دارند و فرائض و واجباتش را به جا

قصه شاهی که از خر مراد افتاد !

فرشین ملایری

قدیمیها داستان آن مصاحبه خنده دار محمد رضا شاه را که گفت یکبار از اسب افتادم و حضرت عباس مرا گرفت! و کاریکاتور روزنامه توفیق را برای ما تعریف کرده اند.

۲۲ بهمن سالروز سقوط شاه از خرش بود ولی این بار حضرت عباس یا روحانیون مذهبی که وی به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام کرده بود ترجیح دادند پشت وی را خالی کنند و بر روی موج انقلاب سوار شوند. آیا باید این روز را جشن بگیریم؟ چرا که نه! وضعیت این روزهای رژیم ولایت فقیه کاملاً شبیه رژیم سلطنتی در سالهای ۵۷-۵۶ است: آخر خط، سقوط از خر مراد!! ۲۲ بهمن سالروز قطع بازوی سلطنت اختاپوس نظام سرمایه داری است. گر چه انقلاب مردم ایران موفق به نابودی این اختاپوس نشد اما حداقل یک بازوی آنرا قطع کرد.

یک بار دیگر در یک وضعیت تاریخی منحصر به فرد قرار گرفته ایم. بازوهای دیگر مثل دین، ناسیونالیسم، بازار آزاد و خانواده پدر سالار همچنان کار می کنند، اما بطور یقین عمر بازوی دین به سر آمده است. آیا باید یک بار دیگر به قطع یک بازو بسنده کنیم یا وقت کشتن این اختاپوس است؟ کسی نمی داند! این را وضعیت تاریخی و آگاهی عمومی مردم ایران تعیین می کند. شاید بن بست سرمایه داری جهانی بتواند به این انتخاب تاریخی کمک کند.

تمام گزینشهایی مانند جمهوری شبه اسلامی اصلاح طلبان، سلطنت شیعه بازماندگان پهلوی یا پادشاهی زردشتی انجمن پادشاهی ایران، همه و همه بهانه هایی برای زنده نگه داشتن این هیولا هستند.

تحریک احساسات ملی- قومی و انداختن تمام تقصیرها به گردن اعراب، ترساندن توده ها از آزادی روابط جنسی و همجنس گرایی، ازلی و ابدی جلوه دادن نظام خانواده، صحبت کردن از بازار آزاد به مانند یک نهاد مقدس، اینها را رسانه های بورژوازی با وقاحت تمام همه روزه تکرار می کنند. اما راه حل نهایی بدور ریختن تمام اینها، تشکیل جمهوری شورایی و اشتراکی کردن ابزار تولید است.

با این حال ۲۲ بهمن هنوز هم روز خوبی برای بهم زدن جامها و نوشیدن به امید آزادی و برابری است.

سوء قصد تروریست اسلامی به کاریکاتوریست دانمارکی



پلیس دانمارک به تروریست اسلامی سومالیایی که وارد منزل کورت وسترگارد کاریکاتوریست دانمارکی در سال 2006، شلیک و او را زخمی کرد. به گزارش رسانه های دانمارک کورت وسترگارد همراه با همسر و نوه اش در منزل خود در شهر آرهوس بود که ناگهان مردی با شاکستن شیشه وارد خانه شد و او را با چکش تهدید به قتل کرد.

منزل کورت وسترگارد دارای اتاق ویژه ای است که مجهز به وسایل ارتباطی برای تماس با پلیس است. آقای وسترگارد پس از آنکه فرد یاد شده وارد منزلش می شود همراه با نوه اش به این اتاق می گریزد و بلافاصله با فشار دادن دکمه خطر که مستقیماً به اداره پلیس مرتبط است مأمورین را از این حادثه مطلع کرد. دقایقی بعد نیروهای

پلیس وارد منزل شده و به این فرد تیراندازی و او را زخمی کردند. در اثر تیراندازی پلیس این شخص از ناحیه ران و بازو مصدوم می شود.

انتشار کاریکاتور کورت وسترگارد اعتراضاتی را از سوی تروریستهای اسلامی در سراسر جهان بوجود آورد که به حمله به سفارتخانه های دانمارک و نیز کشته شدن دهها نفر انجامید. او در کاریکاتور جنجالی خود تصویری از محمد کشید که عمامه اش شبیه به بمب بود. تروریستهای اسلامی یک میلیون دلار جایزه برای سر آقای وسترگارد تعیین کرده اند.

از چهار سال قبل که کاریکاتورهای آقای وسترگارد در یک روزنامه دانمارکی چاپ شد، وی چندین بار تهدید به قتل شده است. درگیری ها و تهدیدهای جانی متعدد موجب اختفای آقای وسترگارد شد، اما وی سال گذشته تصمیم گرفت از مخفی گاهش خارج شود و زندگی عادی خود را از سر گیرد.

پلیس دانمارک گفته است این فرد با گروه الشباب که یک گروه اسلامی تروریستی در سومالی است، ارتباط داشته و مظنون به فعالیت های تروریستی در شرق آفریقا است. این فرد با برانکار به دادگاه آورده شده و رسماً متهم به تلاش برای قتل کورت وسترگارد، کاریکاتوریست دانمارکی شده است.

زنان، حکومت فاسد شما را سرنگون خواهند کرد. اینرا مطمئن باشید!



پاسخی به حملات لمپنی آخوند علم الهدی علیه زنان آزاده ایران

علم الهدی امام جمعه مشهد، این هفته در نماز جمعه شیراز، با بغض و کینه، به زنان منزجر از حکومت اسلامی حمله کرد. زنان را عامل " فساد " ، " پیاده نظام دشمن " نامید. وی در این رجز خوانی لمپنی خواهان سرکوب بیشتر زنان شد!

این حملات برای ما زنان آشنا است. سی سال است که مثنی آخوند از گور برخاسته ، با داستان "خر دجال" و " زن ناموس مرد است " ، البته با کمک صدها زندان و هزاران مزدور اسلحه به دست و صد البته با کمک اسید پاشیدن به صورت زنان و شلاق و تجاوز و شکنجه و اعدام و سنگسار بر میلیونها نفر در ایران حکومت میکنند.

امروز همین زنان به پا خاسته و اعلام میکنند که جانشان از این حکومت و فرهنگ ضد انسانی و زن ستیز آن به لب رسیده است.

زنان آزاده، همه زنانیکه در تجربه روزانه خود، طعم تلخ يك حکومت فاسد و زن ستیز را چشیده اند، به پا خاسته و با صدای بلند اعلام کردند که حکومت ضد زن نمیخواهیم! زنانی که حق طلاق از آنها گرفته شده، دختران جوانی که دیده اند ، تجاوز رسمی در سن ۹ سالگی به آنها، جزو قانون اساسی آن مملکت است، زنانیکه از همه فعالیتهای سیاسی و اجتماعی رسماً محروم شده اند، زنانیکه دیده اند آخوند قرون وسطایی و کپک زده اسلامی، بهمره خیل عمله و اگره حکومتی آنها را به چشم يك وسیله تمتع جنسی می بینند و میخواهد آنها را در خانه زندانی کرده و در جامعه با يك سلول انفرادی به اسم چادر اجازه رفت و آمد به آنها میدهد. زنانی که روزانه ، شاهد هستند که این حکومت با وقاحت زن و مرد را جدا کرده و علناً اعلام میکند که زنان انسان نیستند و در مورد آنها باید " جامعه" یعنی مردان و آخوندها تصمیم بگیرند. زن ستیزی از سر و روی این حکومت می بارد . حکومتی که فرهنگ آخوندی در مورد زنان را رسمیت داده، یعنی اینکه همزمان چهار زن رسمی و صدها زن صیغه ای میتوان داشت و هر جا که دستت به زن رسید به او در دانشگاه و در زندان و خانه و مدرسه میتوانی تعرض کنی. !!!

امروز در ایران نسل جوان ، این نسل مدرن و انسانگرا به پا خاسته و با همین اخلاقیات و با همین تلقیات مقابله میکند. زن ناموس هیچ کس نیست، زن وسیله تمتع مردان نیست، انسانی است برابر با مرد که در مورد روابط خصوصی و فعالیت اجتماعی اش خودش تصمیم میگیرد. امروز زنان منزجر از قوانین و فرهنگ ضد زن اسلامی به پا خاسته و با صدای بلند اعلام میکنند، آخوندها و مرتجعین و حکومت فاسد اسلامی باید گورش را گم کند.

زنان بسیاری در میتینگهای اخیر نه فقط در نقش رهبران اعتراضات حضور داشتند، بلکه بسیاری از آنها حجابها را عملاً کنار گذاشته بودند. این حرکت ریشه مرك بر تن حکومت علم الهدی ها انداخته و اینها برای دفاع از میلیاردها دلار پول دزدی و قدرت و حکومت اشان فرمان سرکوب و جنایت بیشتر و سبعانه تر علیه زنان و مردم معترض را میدهند ، غافل از اینکه این تشییات کاملاً بی اثر است و کشتی این حکومت وحشی ، سوراخ شده و بزودی این بساط ظلم و ستم سرنگون میشود.

علم الهدی میگوید :

رواج بی حجابی و منکرات از عوامل مهم زمینه ساز اهانت به ارزشها و مقدسات اسلامی در روز عاشورا بود"

ما این اتهام را می پذیریم! رواج بی حجابی زمینه ساز مهمی است به حمله به همه مقدسات حکومت اسلامی. یعنی حمله به دزدی، مفتخوری، فساد اداری ، آدمکشی، اعدام نوجوانان، اعدام همجنسگرایان، ارتشا، تقلب و ... و... در يك کلام بی حجابی یعنی کشیدن ستون از زیر پای حکومت اسلامی. این اتهام را ما می پذیریم.

ما همیشه گفته ایم که حجاب سنگر و سمبل و پرچم جنبش اسلامی وحکومت اسلامی ایران است. حکومت اسلامی بدون حجاب غیر ممکن است و علم الهدی اینرا خوب تشخیص داده است. مهمترین عرصه نبرد مردم و زنان با حکومت بر سر حجاب، بر سر آزادی و سنتهای مدرن و بر علیه مذهب و عقب ماندگی است. پس پیش به سوی بی حجابی ، پیش بسوی سرنگونی حکومت اسلامی !

مینا احدی

۱۰ ژانویه ۲۰۱۰

minaahadi@aol.com

برنامه تلویزیونی از

سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

هر 2 شنبه و 4شنبه 50/7 تا 10 شب (بوقت تورنتو)

باز پخش: 1or 2 am on the same night (other times randomly)

تلفن تماس با برنامه 905-237-6661

اگر کانال E2 را ندارید، فرکانس زیر را جستجو کنید،

1206022000 ¾ Horizontal

برای دیدن برنامه از طریق اینترنت در سایت www.mardomtv.com

روی E2 کلیک کنید.

ماهنامه روشنگر

Rowshangar

www.rowshangar.com

rowshangar1@yahoo.com

Tel:(905) 237-6661

ROWSHANGAR



Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

Rowshangar Vol.3 No.32, January 2010

Issue 32

ماهنامه روشنگر. سال چهارم. شماره 32، ژانویه 2010



خدمات کامپیوتری کیان

Special

رفع هر گونه مشکل کامپیوتری برای
کامپیوتر های خانگی و اداری اعم از Laptop , Desktop ...
شبکه و ایمن نمودن تمام کامپیوترها با کمترین هزینه (اعم از
(Wireless , Cable)

کنترل Security Camera و هرگونه مشکلی که System
Security شما وجود دارد را بنحو احسن برطرف خواهم کرد
ازبین بردن هرگونه ویروس (بدون آسیب رسیدن به اطلاعات
شما)

ارتقاء سخت افزاری و نرم افزاری و همچنین ازبین بردن
Genuine و هرگونه مشکلی که وجود داشته باشد با تضمین.
طراحی Website, Business Card و با پایین ترین هزینه و با
سه ماه پشتیبانی رایگان

با این پرداخت فقط \$60 نصب قویترین آنتی ویروس، آنتی اسپم
و... که سال 2018 Expire خواهد شد. هزینه یک سال را
پرداخت کنید و تا 9 سال ایمن باشید.

ارائه اینترنت پرسرعت با Download(5Mb) نامحدود ماهیانه
فقط \$19 (شرایط قرارداد پیش پرداخت یکساله) در غیر اینصورت
ماهی \$38

فروش کامپیوتر IBM مدل پنتیوم 4 فقط \$170

شما می توانید با پرداخت \$80 به مدت یکسال تماس تلفنی
نامحدود به کانادا و امریکا داشته باشید

اینهم بعنوان بونس:

تکنولوژی جدید: نصب Satellites TV و دیدن تمام کاناهای
معتبر دنیا(4000 کانال). نصب رایگان و دیدنش هم رایگان و
نیازی نیست قطعه ای بخرید یا کاری انجام دهید.
خدمات دیگر:

اجرای پروژهای برقی: از قبیل برق مسکونی، تجاری و صنعتی
(جزئی تا کلی)، قیمت و کیفیت غیرقابل رقابت

Email: kianp2002@yahoo.com

Support 24/7

(647) 500-5105



WALTER FOX
& ASSOCIATES
BARRISTERS

Sayeh Hassan, B.A. LL.B
Walter Fox B.A., LL.B
CRIMINAL LAW SINCE 1967

The Sheraton Centre — Richmond Tower
Suite 312, 100 Richmond Street West
Toronto, Ontario M5H 3K6

Ph: 416-363-9238
Fx: 416-363-9230
foxoffice@justlaw.ca

Vancouver

Toronto

Ottawa

St. John

شما میتوانید با وکیل
فارسی زبان مشاوره کنید.



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس

Sale & repair of XBOX 360 & PlayStation 3 (PS3)

بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

www.advancedcomputer.info

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)

LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental

